

مهربانی گنجی در دسترس همگان



محمد تقی صرفی پور



الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على سيد الانبياء والمرسلين محمد(ص) و اهل بيته الطاهرين

خداوند مهربان ترين است و مهربانان را دوست دارد و با نامهربانان، دشمن است

.مهربانی باعث رسيدن به کمال است و نامهربانی عامل سقوط!

پیامبر خدا خیلی مهربان بودند و اهل بیت طاهرين او همچنين، اولياء خدا هم مهربان بودند و عده زیادی از مردم معمولاً مهربان هستند.

پیامبر(ص) فرمود:

«لا یرحم الله من لا یرحم الناس» خدا رحم نمی کند به کسی که به مردم رحم نمی کند»

پیامبر اعظم (ص) فرمود: «اگر مهربانی و ملاطفت به صورتی مجسم شود، آن چنان زیباست که خداوند مخلوقی زیباتر از آن (را نیافریده است).» (4)

ادم مهربان همیشه خشمش را کنترل می کند. ادم مهربان در مقابل بدی، خوبی می کند. ادم مهربان هیچگاه والدین خود را ناراحت نمی کند. ادم مهربان با همسر و فرزنداناش تندی نمی نماید. ادم مهربان به کودکان نهایت عطف و محبت را دارد! ادم مهربان با همسایه اش خوشرفتاری می نماید. ادم مهربان به یتیم ها و زنان بیوه محبت و کمک می نماید. ادم مهربان نسبت به بیماران و معلولان و افراد ضعیف با عطف و محبت برخورد می کند. ادم مهربان در مقابل دیگران تکبر نمی کند. ادم مهربان به نسبت به زیردستانش و کارگزارانش با مدارا و رافت برخورد می نماید! ادم مهربان به اگر فرمانده است نسبت به سربازان و اگر حاکم است نسبت به مسئولین زیر دست خود و خدمتکاران کمال محبت را دارد! ادم مهربان نسبت به حیوانات هم مهربانی می کند. ادم مهربان نسبت به بدهکاران مالی خود کمال همکاری می نماید. ادم مهربان عذرخواهی را قبول می کند و کینه ای نیست! ادم مهربان وقتی ناراحتی برادر مومنش را می بیند او هم ناراحت میشود و حتی گاهی از ناراحتی دیگران خوابش نمی برد! ادم مهربان قبل از اینکه سائل درخواست کمک کند به او کمک می نماید انهم باعزت و با حفظ آبرو! ادم مهربان نسبت به همه افراد مهربان است!...

در این کتاب به ابعاد مختلف مهربانی اشاره می شود. امید است خوانندگان محترم بهره کافی و وافی را ببرند.

کرمانشاه-بهار 1400

مهربانی

خداوند خود مهربان ترین است و افراد مهربان را دوست دارد و افراد نامهربان را دشمن دارد. درقران فرموده هم را به مهربانی توصیه و سفارش کنید:

ثُمَّ كَانَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ وَ تَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ

سپس از کسانی باشد که ایمان آورده و یکدیگر را به صبر و استقامت و مهربانی و عطوفت توصیه می کنند. اینان اصحاب یمین هستند

رسول گرامی اسلام (ص) نیز استحکام پیوند مودّت و مهربانی مؤ منان با یکدیگر را چنین توصیف می کند: مؤ منان، در مقام مهربانی و عطوفت نسبت به یکدیگر همانند یک پیکرند. وقتی عضوی از این گروه بیمار شود، سایر اعضا در تبادری و شب بیداری با او همراهی می کنند

حضرت علی علیه السلام، در هنگام انتصاب مالک اشتر به عنوان والی مصر، در بخشی از عهدنامه مفصّل و آموزنده خود، خطاب به وی چنین می فرماید

۱.

دلت را برای مردم کانون مهر و محبّت ساز و آنان را دوست بدار و مبدا بر آنان درنده خوی شوی و خوردن آنان را بر خود غنیمت شمری، چرا که آنان دو دسته اند یا برادر دینی تواند و یا نظیر تو در آفرینشدنم کان من الذین آمنوا و تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ وَ تَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ

سپس از کسانی باشد که ایمان آورده و یکدیگر را به صبر و استقامت و مهربانی و عطوفت توصیه می کنند. اینان اصحاب یمین هستند

¹ نهج البلاغه، نامه 53، ص 993. وَ أَشْعِرُ قَلْبَكَ الرَّحْمَةَ لِلرَّعِيَةِ وَ الْمَحَبَّةَ لَهُمْ وَ اللَّطْفَ بِهِمْ وَ لَا تَكُونَنَّ عَلَيْهِمْ سَبْعًا ضَارِيًا تَغْتَنِمُ أَكْلَهُمْ فَإِنَّهُمْ صِنْفَانِ: إِمَّا أَخُ لَكَ فِي الدِّينِ وَ إِمَّا نَظِيرُ لَكَ فِي الْخَلْقِ

یکی از آثار مخرب تمدن غرب این است که مهربانی از میان مردم رخت بسته است و کمتر پیش می‌آید که مردم باهم مهربان باشند. بهم کمک کنند. و همدل باشند

در حالی که مردم ایران مهربانند و اسلام هم دین مهربانی است و برای کسانی که با مردم مهربانند مخصوصاً با والدین. با فرزندان. با سالخورده‌گان با بیماران. با مستمندان و... ارزش قائل است و وعده پاداش‌های فراوان به این افراد داده است

مهربانی با خانواده و فامیل و دوستان و باهمه مورد سفارش دین است.

أَعْقِلِ النَّاسِ أَشَدَّهُمْ مُدَارَةً لِلنَّاسِ، وَأَذِلِّ النَّاسِ مَنْ أَهَانَ النَّاسَ: ²

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: داناترین مردم کسی است که با مردم بیشتر مدارا کند و خوارترین: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود مردم کسی است که به مردم اهانت کند

إِذَا لَقِيتُمْ إِخْوَانَكُمْ فَتَصَافَحُوا وَأَظْهَرُوا لَهُمُ الْبِشَاشَةَ وَالْبُشْرَ تَنَفَّرُوا وَمَا عَلَيْكُمْ مِنَ الْأَوْزَارِ قَدْ ذَهَبَ: ³

قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وقتی برادرانتان را دیدار کردید پس مصافحه کنید و به همدیگر دست بدهید و با روی: امام علی علیه السلام فرمود خندان با آنان ملاقات کنید که وقتی از هم جدا شوید همه گناهان شما آمرزیده است

مهربانی پیامبر نهایت نداشت...

مهمترین رفتار مهرورزانه و انعطاف پذیری پیامبر(ص) با مردم در هنگام اقتدار سیاسی است که نمونه‌ای از آن در روز فتح مکه متجلی گشت؛ در آن روز سرنوشت ساز که پس از سالیانی جهاد و مشقت، مکه را فتح کرد و دشمنان اسلام را به زانو درآورد، می‌توانست انتقام آزارها و اهانت‌ها و قتل و غارت‌ها را بگیرد اما پیامبر(ص) فرمان عفو عمومی صادر کرد و از تقصیرهای وحشتناک آنها رحیمانه گذشت؛ در روز فتح مکه، هنگام ورود سپاه اسلام با تجهیزات کامل و آرایش خاص به شهر مکه، سعد بن معاذ از بزرگان صحابه و افسران سپاه پیامبر اسلام، رجزهایی با این مضمون خواند که: امروز روز نبرد است امروز جان و مال شما حلال شمرده می‌شود قلب عطوف و مهربان پیامبر(ص) از شنیدن این

² بحار 75/52
³ خصال ص 633

اشعار، سخت غمگین شد و جهت تنبیه آن افسر، او را از مقام فرماندهی عزل نمود و پرچم را به پسر وی، قلیل بن سعد سپرد و شعار را اصلاح کرد؛ فرمود: امروز روز مرحمت، گذشت و مهرورزی است.⁴

این مهربانی برای مردم مکه، که سالها با آن حضرت خصومت ورزیده و جنگ های بسیاری را بر او و یارانش تحمیل کرده بودند، عجیب می نمود و نسیم ملایم رحمت، آنان را به عفو رهبر بزرگ، امیدوار کرده و دلها را به پذیرش اسلام، متمایل ساخت، مصادیق بسیاری از عفو کریمانه پیامبر اسلام را، تاریخ گواهی می دهد.⁵

«انس بن مالک» می گوید: ده سال با رسول خدا(ص) بودم، عطری از او استشمام می کردم که بهتر از آن را سراغ ندارم. هرگاه کسی با حضرت ملاقات می کرد، وقت جدا شدن، حضرت همراه او بلند می شد و کسی نزد رسول خدا(ص) ننشست مگر این که آن حضرت وقت برخاستن با او برمی خاست و در وقت دست دادن تا وقتی فرد دستش را جدا نمی کرد، پیش قدم نمی شد و خلاصه برخورد وی چنان بود که هرکس چنان می کرد محبوب ترین فرد نزد آن بزرگوار است.(17)

«انس بن مالک» نقل می کند: هرگاه پیامبر یکی از اصحاب را سه روز نمی دید، درباره او سؤال می کرد، اگر آن فرد در شهر نبود، برایش دعا می کرد، اگر حضور داشت به دیدن او می رفت و اگر مریض بود از او عیادت می نمود.(18)

روزی پیامبر در مسجد مشغول خواندن نماز بود. ناگهان امام حسین(ع) به سوی محراب دوید و به هنگام سجده پیامبر بر پشت آن حضرت سوار شد. هنگامی که پیامبر(ص) سر از سجده برداشت، حسین(ع) را با دست هایش می گرفت و در کنار خود بر زمین می نهاد. وقتی که به سجده دوم رفت باز حسین(ع) بر پشت آن حضرت سوار شد. این صحنه چندین بار تکرار شد تا پیامبر از نماز فارغ گردید. یک نفر یهودی از دور این منظره را دید. نزدیک آمد و به پیامبر عرض کرد: شما با فرزندان خود به گونه ای رفتار می کنید که در میان ما چنین رفتاری نیست! پیامبر به او فرمود: اگر شما به خدا و رسولش ایمان بیاورید، به کودکان مهر و محبت می ورزید. همین صحنه و گفتار موجب شد که آن یهودی مسلمان شود.(22)

آن روز، پیامبر چون روزهای قبل از آن کوچه می گذشت. پرسید: دوستی داشتیم که هرگاه از کنار خانه اش عبور می کردیم، بر سر ما خاکستر می ریخت، چند روزی است از او خبری نداریم، کجاست؟ گفتند: بیمار شده است. با چند نفر از یاران به عیادت وی رفت. بیمار با شرمندگی به مادرش گفت: صورتم را پپوشان. وقتی رسول خدا (صل الله علیه و آله) وارد شد، گفت: ای پیامبر، اول مرا مسلمان کن، تا دیدگانم به دیدارت روشن شود. مرد یهودی با این رفتار پیامبر، به سرعت متحول شد و اسلام را پذیرفت.

4 (فروغ ابدیت، ۲ / ۳۳۷؛ سیره بن هشام ، 4 / 49)

5. (المغازی ، 2 / 853؛ سیره ابن هشام ، 4 / 60)

پیامبر گرامی اسلام، حتی از ضعیف ترین آدم ها یاد می کرد: زن سیاهپوستی در مدینه بود که کارهای مسجد را انجام می داد. چند روزی خبری از او نشد. حضرت سراغ او را گرفت، گفتند: او مرده است. پیامبر (صل الله علیه و آله) فرمود: شما با ندادن این خبر، مرا آزردید. سپس فرمود: اکنون قبر او را به من نشان دهید. حضرت به کنار قبر آن زن رفت، بر او درود فرستاد و فرمود: این قبور گرفتار ظلمت هستند و با درود و صلوات ما بر آنها، نورانی می شوند.

انس بن مالک می گوید: با پیامبر اکرم (صل الله علیه و آله) از راهی می گذشتیم، درحالی که عبایی با حاشیه زبر و درشت بر دوش آن حضرت بود. دراین میان، یک فرد عرب از راه رسید و عبای پیامبر را به شدت کشید، به گونه ای که حاشیه عبا روی گردن پیامبر اثر گذاشت.

آن عرب با لحنی دور از ادب گفت: محمد، دستور بده از ثروتی که از جانب خدا در اختیار توست، به من بدهند. پیامبر رحمت، این رفتار بی ادبانه را نادیده گرفت، نگاهی سرشار از مهر و محبت به او افکند و فرمود: اکنون قصاصت بکنم؟ اعرابی گفت: نه. پیامبر فرمود: چرا؟! اعرابی گفت: چون تو بدی را با بدی جواب نمی دهی. پس پیامبر تبسمی کرد و فرمود: آنچه می خواهد، به وی بدهید.

در مدینه هر کس برای پیامبر هدیه ای می آورد. مادر انس بن مالک آمد و گفت: من چیزی برای پیشکش ندارم اما فرزندی دارم که او را به عنوان خادم شما پیشکش می کنم. انس ده سال خادم پیامبر بود، بعد از رحلت رسول اکرم از انس سوال کردند پیامبر را چگونه یافتی؟ گفت مختصر بگویم یا مفصل؟ گفتند: مختصر. انس گفت: رفتار پیامبر در !!! این ده سال چگونه ای بود که نفهمیدم من خادم او بودم یا او خادم من

فاطمه (سلام الله علیها) هنگام رحلت رسول خدا از ایشان پرسید: در روز قیامت شما را کجا بیابم؟ فرمود: پل هفتم جهنم!!! (یعنی اگر بشود بدترین افراد را هم نجات خواهیم داد) (کشف الغمه ج ۱/۴۷۹ - بحار الانوار ۵۳۵/۲۲/ح ۳۷)

در یکی از جنگ ها در حالی که لشکر پیامبر مشغول استقرار خیمه ها و... بودند در اثر باران شدید بین پیامبر که مشغول استراحت در زیر درختی بودند و بین لشکر فاصله افتاد و یک نفر از لشکر دشمن که متوجه این موقعیت شده بود شمشیرش را برداشت و به طرف پیامبر آمد، شمشیر کشید و گفت: یا محمد! چه کسی تو را از دست من نجات می دهد؟ فرمود: خدا. هنگامی که پایش لغزید و با شمشیر به زمین افتاد، پیامبر (ص) آن را برداشت و روی سینه اش نشست. فرمود: چه کسی تو را از دست من نجات می دهد؟ بی درنگ گفت: «جُودَكَ وَ كَرَمَكَ يَا مُحَمَّد؛ جود و بخشش تو». پیامبر در حالی که اشک محبت در چشمانش حلقه زده بود، فرمود: حرکت کن و به اردوگاه خود برو دندان پیامبر (صل الله علیه و آله) را شکستند اما او به جای آن که نفرین کرده و نفرتی در دلش پدید آید دستان خود را به سمت آسمان بلند کرده و می فرمود: «اهد قومی انهم لا يعلمون»؛ خدایا اینها نمی دانند و تو اینها را هدایت کن. یعنی جواب بدی را با خوبی می داد. پیامبر اکرم حتی وحشی قاتل عمویش حمزه را که او مثله کرده بود بخشید^۶

بخشیدن قاتل عموی بزرگوار خویش

وحشی، همان کسی است که در جنگ احد، حمزه عموی پیامبر را به شهادت رساند و پیامبر حکم قتل او را صادر کرد. او پس از فتح مکه به طائف گریخت، اما پس از مدتی در گروه اعزامی ثقیف، ناگهان بر پیامبر وارد شد و شهادتین گفت و پیغمبر او را بخشید؛ اما فرمود: به جایی برو که دیگر تو را نبینم. او مسلمان شد و در جنگ های رده، مسیلمه کذاب را کشت^۷.

بخشیدن قاتل نوه خویش

هبار بن اسود، شتر زینب دختر پیغمبر را رم داد و زینب از میان هودج به زمین افتاد و جنین اش سقط شد و خود نیز با همان مرض از دنیا رفت. پیغمبر در فتح مکه خون قاتل را هدر اعلام کرده بود، ولی

^۶ <http://nedaesfahan.ir/19169>

^۷ خاتم النبیین، سید علی کمالی، (تهران، اسوه، ۱۳۷۲ ش)، ص ۹۵.

هبار بن اسود پس از مدتی بر پیامبر وارد شد و گفت: «... می‌خواستم به عجم‌ها پناه ببرم، ولی فضل و بخشش تو را به یاد آوردم...». او تقاضای بخشش کرد و پیامبر نیز او را عفو کرد⁸.
 ابن قیضی، فردی نابینا بود. وقتی لشکریان اسلام به احد می‌رفتند، از زمین مقداری خاک برداشت و به روی مبارک پیامبر پاشید و ناسزا گفت. اصحاب خواستند او را بکشند، اما پیامبر فرمود: «او را رها کنید، هم چشمش کور است و هم دلش»⁹.

پیامبر نفرین نکرد

قاضی عیاض در کتاب الشفاء روایت کرده که در جنگ احد دندانهای جلو دهان پیامبر (ص) شکست، و صورتش شکاف برداشت، اصحاب آن بزرگوار، بسیار ناراحت شدند و از آنحضرت خواستند که دشمن را نفرین کند.

:پیامبر (ص) به آنها فرمود

اَنِّیْ لَمْ اَبْعَثْ لِقَانَا و لَكُنِّیْ بَعَثْتُ دَاعِیَا و رَحْمَةً

«من ناسزا گو مبعوث نشده‌ام، بلکه دعوت کننده و مایه رحمت، مبعوث شده‌ام»

:سپس بجای نفرین، چنین دعا کرد

اَللّٰهُمَّ اِهْدِ قَوْمِیْ فَانَّهُمْ لَا یَعْلَمُوْنَ

«خدایا قوم مرا هدایت کن، زیرا آنها ناآگاه هستند»

(صلی الله علیه و آله و سلم) واکنش عمر خطاب به فرمایش رسول خدا

و به روایت دیگر، عمر بن خطاب به پیامبر (ص) عرض کرد: پدر و مادرم بفدایت ای رسول خدا، نوح

: (ع) بر قوم خود نفرین کرد و گفت

رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَی الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِیْنَ دَیَّارًا

⁸ خاتم النبیین، سید علی کمالی، (تهران، اسوه، 1372 ش.)، ص 95.

⁹ همان ص 99

.(نوح- 26) . «پروردگارا در روی زمین احدی از کافران را زنده مگذار»

اگر تو ما را نفرین کنی همه ما به هلاکت می‌رسیم، اینک ببین که بر پشت شما لطمه وارد شده و صورتت مجروح گشته و دندانهایت شکسته شده، در عین حال بجای نفرین، برای دشمن دعا می‌کنی و «می‌گوئی: «خدایا قوم مرا هدایت کن زیرا ناآگاه هستند

نظر قاضی عیاض

قاضی عیاض پس از نقل این مطلب می‌گوید: به این شیوه پیامبر (ص) که جامع ارزشهای اخلاقی و درجات عالی نیکوکاری و حسن خلق و بزرگواری و درجه عالی صبر و استقامت و حلم است، خوب دقت کن، تا آنجا که به سکوت و بردباری اکتفا نشده بلکه آن حضرت دشمنان را مورد لطف قرار داده و برای آنها دعا کرده است، و با تعبیر «قومی» (قوم من) علت محبت خود نسبت به آنها را آشکار نموده است، و سپس از جانب آنها معذرت خواسته که آنها ناآگاه هستند¹⁰

اخلاق نیک پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نسبت به اعرابی

عربی خدمت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله آمده تقاضای کمک مالی کرد حضرت باندازه کفایت باو بخشیده فرمود بتواحسان کردم؟ عرضکرد نه بلکه کار خوبی هم نکردید اطرافیان پیغمبر با آشفته‌گی از جای حرکت کردند تا او را کیفر دهند . حضرت اشاره کرد خودداری کنید آنگاه وارد منزل شد مقدار دیگری بعطای خویش افزود و به اعرابی تسلیم کرد بعد فرمود:

. سیرت پیامبر اعظم و مهربان، محمد محمدی اشتهاردی، انتشارات ناصر، قم: 1385، صص 144، 145¹⁰

اینک احسان کردم . گفت آری خداوند سبحان پاداش نیکویی بشما عنایت کند یه اعرابی فرمود تو در پیش اصحابم سخنی گفתי که باعث کدورت آنها شد اکنون اگر صلاح بدانی همین حرف را پیش آنها بزن تا رنجیدگی آنان برطرف شود فردا صبح اعرابی هنگامی که اصحاب حضور داشتند خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله رسید . فرمودند دیروز این مرد حرفی زد پس از آنکه به عطایش اضاف کردم می گفت از من راضی شده رو به او کرده فرمود: همینطور است؟ عرض کرد آری خداوند سبحان در فامیل و خانواده به شما خیر عنایت کند . به اصحاب فرمود مَثَل این فرد مانند شتری رم کرده و در حال فرار است . مردم از پس آن شتر بروند هر چه بیشتر اردحام کنند آن حیوان فرارش زیادتر می شود .

صاحب شتر فریاد می کند مرا با شترم واگذارید من بهتر او را رام می کنم و راه رام کردنش را خوبتر می دانم آنگاه خودش پیش می رود گرد و غبار از پیکر او می زداید تا آرام شود کم کم او را خوابانده جهاز بر او می گذارد و سوار می شود . من هم اگر شما را آزاد می گذاشتم وقتی این مرد آن حرف را زد او را می کشتید و بیچاره به آتش جهنم می سوخت .

پنج خصلت نیک پیامبر صلی الله علیه و آله :

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: پنج خصلت است که تا مردن ترک نخواهم کرد . بر روی زمین غذا خوردن با غلامان، سوار شدن بر الاغ و دوشیدن بز بدست خود و پوشیدن پشم و سلام کردن بر اطفال تا اینها سنت شود بعد از من و مردم به اینها عمل کنند .^{۱۱}

—فرمود: شما نمی توانید با اموالتان در مردم نفوذ کنید، پس با آنها با گشاده رویی و چهره باز برخورد نمائید.»

و فرمود: هر که مؤمنی را شاد کند، مرا شاد کرده و هر که مرا شاد کند، خدا را راضی کرده است.»

و فرمود: سه چیزند که هر که داشته باشد، خداوند از او حساب آسانی می کشد و او را به بهشت داخل می کند. گفتند: آنها کدامند یا رسول الله؟

فرمود: به هر که تو را محروم کند، عطا کنی. و به هر که با تو قطع رابطه کرده است، پیوندی و از هر که به تو ستم نموده است، عفو نمائی.»

و فرمود: «خداوند به کسی که خشم خود را کنترل کند و نسبت به برادر مسلمانانش گذشت داشته باشد، و بر دباری پیشه نماید، اجر شهید عنایت می‌کند.»

تبسم نسبت به عرب بداخلاق!

همچنین درباره پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله آمده است که: شخص عربی پیش پیامبر صلی الله علیه و آله آمده و عباى حضرت را گرفته و کشید بطوری که اثر کشیدن ردا بر گردن حضرت نمودار شود. سپس به حضرت گفت: یا محمد صلی الله علیه و آله به من از اموال خدا که در نزد توست بده! حضرت به او نگاه کرده و تبسم نموده و دستور دادند که به او مالی بدهند.

اختیار شما قرار می‌دهم که هر چه درباره آن حکم کنی قبول می‌نمایم.^{۱۲}

مهربانی با کنیز

شخصی محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید دید لباس کهنه به تن دارد. دوازده درهم به حضرت تقدیم نمود و عرض کرد:

یا رسول الله! با این پول لباسی برای خود بخرید. رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: پول را بگیر و پیراهنی برایم بخر! علی علیه السلام می‌فرماید:

– من پول را گرفته به بازار رفتم پیراهنی به دوازده درهم خریدم و محضر پیامبر برگشتم، رسول خدا صلی الله علیه و آله پیراهن را که دید فرمود:

¹² ستارگان درخشان، ج 1، ص 24.

این پیراهن را چندان دوست ندارم پیراهن ارزانتر از این می خواهم، آیا فروشنده حاضر است پس بگیرد؟

علی می فرماید:

من پیراهن را برداشته به نزد فروشنده رفتم و خواسته رسول خدا صلی الله علیه و آله را به ایشان رساندم، فروشنده پذیرفت.

پول را گرفتم و نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمدم، سپس همراه با رسول خدا به طرف بازار راه افتادیم تا پیراهنی بخریم.

در بین راه، چشم حضرت به کنیزکی افتاد که گریه می کرد.

پیامبر صلی الله علیه و آله نزدیک رفت و از کنیزک پرسید:

- چرا گریه می کنی؟

کنیز جواب داد:

- اهل خانه به من چهار درهم دادند که متاعی از بازار برایشان بخرم. نمی دانم چطور شد پول ها را گم کردم. اکنون جرات نمی کنم به خانه برگردم.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله چهار درهم از آن دوازده درهم را به کنیزک داد و فرمود:

هر چه می خواستی اکنون بخر و به خانه برگرد.

خدا را شکر کرد و خود به طرف بازار رفت و جامه ای به چهار درهم خرید و پوشید.

در برگشت بر سر راه برهنه ای را دید، جامه را از تن بیرون آورد و به او داد و خود دوباره به بازار رفت و پیراهنی به چهار درهم باقیمانده خرید و پوشید سپس به طرف خانه به راه افتاد.

در بین راه، باز همان کنیزک را دید که حیران و اندوهناک نشسته است. فرمود:

چرا به خانه ات نرفتی؟

- یا رسول الله! دیر کرده ام، می ترسم مرا بزنند.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

- بیا با هم برویم. خانه تان را به من نشان بده، من وساطت می کنم که از تقصیراتت بگذرند.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله به اتفاق کنیزک راه افتاد. همین که به جلوی در خانه رسیدند کنیزک گفت:

- همین خانه است.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله از پشت در با صدای بلند گفت:

- ای اهل خانه سلام علیکم!

جوابی شنیده نشد. بار دوم سلام کرد. جوابی نیامد. سومین بار سلام کرد، جواب دادند:

- السلام علیک یا رسول الله و رحمه الله و برکاته!

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

- چرا اول جواب ندادید؟ آیا صدای مرا نمی شنیدید؟

اهل خانه گفتند:

- چرا! از همان اول شنیدیم و تشخیص دادیم که شما یید.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

- پس علت تاءخیر چه بود؟

گفتند:

- دوست داشتیم سلام شما را مکرر بشنویم!

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

- این کنیزک شما دیر کرده، من اینجا آمدم تا از شما خواهش کنم او را مؤ اخذه نکنید.

گفتند:

- یا رسول الله! به خاطر مقدم گرامی شما این کنیزک از همین ساعت آزاد است.

سپس پیامبر صلی الله علیه و آله با خود گفت: خدا را شکر! چه دوازده درهم بابرکتی بود، دو برهنه را پوشانید و یک برده را آزاد کرد.^{۱۳}

خدمتکار پیامبر صلی الله علیه و آله می گوید:

من ده سال در خانه پیامبر بودم . یکبار نشد که حضرت بمن بگوید چرا اینکار را نکردی و یا چرا این کار را کردی؟

یکشب که برای افطار حضرت مقداری شیر آماده شده بود، پیامبر دیر بمنزل آمدند و من بخیال اینکه جائی مهمان هستند، افطاری حضرت را خوردم ! وقتی پیامبر آمدند از همراهانش پرسیدم که آیا حضرت افطار کرده اند؟ گفتند نه ! هنوز چیزی نخورده اند . من بسیار نگران شدم که اگر حضرت افطاری خود را بخواهد، من چه کنم؟ اما گویا پیامبر صلی الله علیه و آله می دانست لذا چیزی نفرمود و آب افطار نمودند!^{۱۴}

سفارش به مهربانی با مردم

پیامبر اکرم (ص) هنگامی که معاذبن جبل را در سال دهم هجرت ، به یمن فرستاد به او چنین فرمود:
«ای معاذ! قرآن خدا را به آنها بیاموز، ادب آنان را با اخلاق شایسته نیکو ساز، مردم را چه خوب و چه بد در مقام و درجه خودشان قرار ده ، امر خدا را در میان آنها اجرا کن و در امر خدا و مال او هیچ کس را مورد استثنا و درکناری قرار نده ، زیرا اختیار احکام خدا به دست تو و جای ولایت تو نیست ، و مال هم مال تو نیست ، امانت آنها را کم باشد یا زیاد به آنها بپرداز. بر تو باد به مدارا و گذشت تا جایی که حق

^{۱۳} بحار، ج ۱۶، ص ۲۱۴.

^{۱۴} زندگانی پیامبر اسلام.

ترک نشود که نادان بگوید حق خدا را ترک کردی ، از کارمندان خود درهر چه می ترسی دچار عیب شوی پوزش طلب تا تو را معذور دارند، رسوم و آداب جاهلیّت را از میان مردم ببر، مگر آنچه را اسلام زنده داشته است . امر اسلام را چه کوچک و چه بزرگ ، به تمامی آشکار کن ، بیشتر همت تو به نماز باشد که پس از اقرار به دین ، نماز به منزله سراسلام است ، مردم را به خدا و روز جزا یاد آوری کن و همواره موعظه نما، زیرا که مردم را به عمل به آنچه خدا دوست دارد، نیرومندتر سازد، آن گاه معلّمان را در میانشان پراکنده کن و خدایی را عبادت کن که به وی باز می گردی و در راه خدا از هیچ سرزنشی مترس.»^{۱۵}

اگر مرد مسلمانی از این پس از روی تأسف و غصه بمیرد سزاوار است و سرزنش نمی شود!

تعدی سربازان معاویه به یک زن مسلمان و یک زن غیر مسلمان و فریاد امام علی (ع) از این ستم، فراز مشهوری از خطبه ۲۷ نهج البلاغه است که اگر هزاران هزار بار خوانده شود کم است.

در بخشی از این خطبه آمده است:

.... اطلاع یافته ام یکی از سربازان معاویه به یک زن مسلمان حمله کرده و دیگری به زنی غیر مسلمان که با مسلمانان هم پیمان بوده است و سپس طلاهای او را از بدنش بزور بیرون آورده است و زن تنها وسیله ی دفاعش التماس، خواهش و گریه و درخواست کمک بوده است. سربازان معاویه بدون رنج و زحمت و بدون ریختن یک قطره خون و زخم دیدن با دست پر بازگشته اند. اگر مرد مسلمانی از این پس از روی تأسف و غصه بمیرد سزاوار است و سرزنش نمی شود....

مهربانی امام حسین علیه السلام

ابوبکر بن مجد بن حزم گوید: امام حسین (علیه السلام) از کنار صفه ای می گذشتند، در آن حال دیدند که گروهی از فقراء مشغول خوردن طعامی هستند. آنها از حضرت خواستند تا همراهیشان کند، امام فرمودند: خداوند متکبران را دوست ندارد. آنگاه پایین آمده و با آنها غذا میل فرمودند^{۱۶}

^{۱۵} تحف العقول ، ص ۲۵، چاپ بیروت

^{۱۶} ترجمة الامام الحسين، ابن سعد، ص ۱۴۵

کاروان امام حسین (ع) در مسیر خود به کوفه، به سپاه "حرّبن یزید ریاحی" برخورد کرد. آنان مأمور بودند راه را بر حسین (ع) ببندند و او را در سرزمینی بی آب و علف نگه دارند. اما سپاهیان حر که ذخیره آب شان تمام شده بود، خود به شدت تشنه بودند. امام (ع) دستور دادند آنان و حتی مرکب هایشان را سیراب کنند. یکی از سپاهیان دشمن که از دیگران دیرتر رسید، به قدری تشنه بود که توان پیاده شده از مرکب و آب نوشیدن نداشت. امام متوجه تشنگی و بی رمقی او شد. لذا جلو رفته و مرکبش را خوابانید و با دست خود سیرابش کرد.^{۱۷} اما در روز عاشورا، آنان حتی از سیراب کردن طفل شش ماهه حسین (ع) نیز دریغ کردند و او را بر دستان پدر با تیری بزرگتر از گلولی کوچکش، به شهادت رساندند.

امام حسین (ع) در عصر عاشورا نیز که دشمن رذالت و پستی خود را به به طور کامل به نمایش گذاشته بود، صحنه هایی از جوانمردی را به نمایش گذاشت. صحنه هایی که یادآور جوانمردی های علی (ع) در میدان های نبرد بود. "تمیم بن قحطبه"، یکی از جنگ آوران نیرومند سپاه دشمن، در جنگ تن به تن با امام حسین (ع) یک پای خود را از دست داد و به زمین افتاد. او که مرگ را به خود نزدیک می دید، از حسین (ع) امان خواست. امام (ع) او را امان داد و به درخواست تمیم، اجازه داد دیگر سپاهیان دشمن، او را به اردوگاه خود ببرند. این در حالی بود که امام حسین (ع) و اهل بیتش از جنایت های یزیدیان، داغ ها بر سینه داشتند و کودکان کاروان از تشنگی رنجور و بی تاب بودند. امام حسین (ع) چنین بزرگوارانه با دشمن مجروح، رفتار کرد.

مهربانی امام رضا علیه السلام

خلاصه مطلب:

¹⁷ ارشاد، ص ۲۲۴

موقع غذا با همه خدمتکاران غذا میخورد. حمام رفت شخصی امام را شناخت و درخواست کرد امام پشت او را کیسه بکشد و امام این کار را انجام داد. مهمان حضرت دید شعله چراغ کم سو شده خواست فتیله را بالا ببرد امام فرمود ما هرگز از مهمان همامان کار نمی کشیم و خود این کار را انجام داد.

و اینکه امام رضا علیه السلام ضامن اهو شدند...

تفصیل مطلب:

احمد بن عامر طائی به نقل از امام رضا (ع): «نخستین اثر عقل و خرد بعد از ایمان به خداوند، محبت و احسان و لطف و دوستی با مردم است، و همچنین نیکی و رسانیدن خیرات به نیکوکاران و بدکاران».

ابراهیم بن عباس می گوید: «هیچگاه ندیدم که امام رضا (ع) در سخن بر کسی جفا ورزد، و نیز ندیدم که سخن کسی را پیش از تمام شدن قطع کند، هرگز نیازمندی را که می توانست نیازش را بر آورده سازد رد نمی کرد، در حضور دیگری پایش را دراز نمی فرمود، هرگز ندیدم به کسی از خدمتکاران و غلامانشان بدگوئی کند، خنده ی او قهقهه نبود بلکه تبسم بود، چون سفره ی غذا به میان می آمد همه ی افراد خانه حتی دربان و مهتر را نیز بر سفره ی خویش می نشاند و آنان همراه با امام غذا می خوردند. شبها کم می خوابید و بیشتر بیدار بود و بسیاری از شبها تا صبح بیدار می ماند و به عبادت می گذراند، بسیار روزه می داشت و روزه ی سه روز در هر ماه را ترک نمی کرد، کار خیر و انفاق پنهان بسیار داشت، و بیشتر در شب های تاریک مخفیانه به فقرا کمک می کرد». محمد بن ابی عبادمی حضرت در تابستان حصیر و در زمستان پلاسی بود لباس او-در خانه-درشت و خشن گوید: «فرش آن بود، اما هنگامی که در مجالس عمومی شرکت می کرد (لباسهای خوب و متعارف می پوشید) و خود را می آراست. شبی امام میهمان داشت، در میان صحبت چراغ نقصی پیدا کرد، میهمان امام دست پیش کار را انجام داد و فرمود: «ما گروهی هستیم که آورد تا چراغ را درست کند، امام نگذاشت و خود این میهمانان خود را به کار نمی گیریم». یک بار شخصی که امام را نمی شناخت در حمام از امام خواست تا او را کیسه بکشد، امام (ع) پذیرفت و مشغول شد، دیگران امام را بدان شخص معرفی کردند و او با

شرمندگی به عذرخواهی پرداخت ولی امام بی توجه به عذر خواهی او هم چنان او را کیسه می کشید و او را دل داری می داد که طوری نشده است

صیادی در بیابانی قصد شکار آهوئی می کند و آهو شکارچی را مسافت قابل توجهی به دنبال خود می دواند و عاقبت خود را به دامن حضرت علی بن موسی الرضا (ع) که اتفاقاً در آن حوالی حضور داشت می اندازد. صیاد که می رود آهو را بگیرد، با ممانعت حضرت رضا (ع) مواجه می شود، ولی صیاد چون آهو را صید و حق شرعی خود می دانست، در مطالبه و استرداد آهو پافشاری می کند. امام حاضر می شود، مبلغی بیشتر از بهای آهو، به شکارچی بپردازد تا او آهو را آزاد کند. شکارچی نمی پذیرد و به عرض می رساند: الا و بالله، من همین آهو را که حق خودم است، می خواهم و نه غیر آن را ... و آن وقت آهو به زبان می آید و سخن گفتن آغاز می کند و به عرض امام می رساند که من دو بچه شیر داری که گرسنه اند و چشم به راه اند که بروم شیرشان بدهم و شیرشان کنم. علت فرارم هم همین است و حالا شما ضمانت مرا نزد این شکارچی بفرمایید که اجازه دهد بروم و بچه هایم را شیر دهم و برگردم. و تسلیم صیاد شوم

امام رضا (ع) هم ضمانت آهو را نزد شکارچی کرد و خود را به صورت گروگان در اختیار وی قرار داد. آهو رفت و به سرعت بازگشت و خود را تسلیم شکارچی کرد. شکارچی که این وفای به عهد را می بیند، منقلب می گردد و آن گاه متوجه می شود که گروگان او، علی بن موسی الرضا است. بدیهی است فوراً آهو را آزاد می کند و خود را به دست و پای حضرت می اندازد و عذر می خواهد و پوزش می طلبد. حضرت نیز مبلغ قابل توجهی به او می دهد و تعهد شفاعت او را در قیامت نزد جدش می کند و صیاد را خوشدل روانه می سازد. آهو هم که خود را آزاد شده حضرت می داند، اجازه مرخصی می طلبد و به سراغ لانه و بچه های خود می رود¹⁸

مهربانی امام جواد علیه السلام

شخصی در محضر امام بود و تشنه بود ولی خجالت می کشید اب بخواهد ناگاه امام به غلام فرمود فلانی تشنه است برایش اب بیاورید. و این دوبار تکرار شد...

سید جوانی عاشق کنیزی شد ولی پول نداشت او را بخرد. امام جواد علیه السلام کنیز را خرید و به همراه یک باغ به او هدیه داد.

مهربانی عجیب مردم مدینه با مسلمانان مهاجر

رسول خدا (ص) می فرماید

من واسی الفقير و النصف الناس من نفسه فذلك المؤمن حقاً¹⁹

¹⁸ <https://www.islamquest.net/fa/archive/question/fa17054>

¹⁹ شیخ صدوق، الخصال، تحقیق علی اکبر غفاری، جماعة المدرسين فی الحوزة العلمیه، ج 1، ص 47.

کسی که با فقیر مواسات کند و با مردم از جانب خود انصاف نماید، او مؤمن حقیقی است

حضرتش خطاب به اهل مدینه می‌فرمود: «مؤمنان دوستان و سرپرستان یکدیگرند. مؤمنان نباید شخص عیالمند و قرض دار را به حال خویش رها سازند، بلکه باید به او کمک کنند، مسلمانان باید افراد از پای درآمده را یاری کنند. همسایه مانند خود انسان است نباید به او ضرری برسد»²⁰

پیامبر(ص) در این مورد می‌فرماید

«من أصبح ولايهم بأمور المسلمين فليس منهم»²¹

هرکس شب را به روز برساند و به امور مسلمانان اهتمام نداشته باشد از آنان نیست

همچنین می‌فرماید:

«[ومن سمع رجلاً ينادي: يا للمسلمين فلم يجبه فليس بمسلم]²²»

هرکس صدای کمک خواهی مردی را بشنود که فریاد می‌زند، مسلمانان به دادم برسید جوابش ندهد و به او کمک نکند، مسلمان نیست

در ارتباط با مواسات و احساس همدردی و رفع مشکلات یکدیگر فرمودند

؛ «مَثَلُ الْمُؤْمِنِينَ فِي تَوَادُّهِمْ وَتَرَاحُمِهِمْ وَتَعَاطُفِهِمْ مَثَلُ الْجَسَدِ إِذَا اشْتَكَى مِنْهُ عُضْوٌ تَدَاعَى لَهُ سَائِرُ الْجَسَدِ بِالسَّهْرِ وَالْحَمَى»²³

مثل مومنان در پیوند و دوستی و محبت و رحمت به هم [واهمیت دادن به سرنوشت یکدیگر] مثل یک پیکر زنده است که اگر عضوی از آن به درد آید، سایر اجزای پیکر با آن اظهار همدردی می‌کنند

مواسات انصار با مهاجران

²⁰ مجد بن اسحاق، سیره ابن هشام، تحقیق محی الدین عبدالحمید، مکتبه مجد علی صبیح و اولاده، 1383ق، ج2، ص351

²¹ مجد یعقوب کلینی، الکافی، قم، دارالکتب الاسلامیه، چاپ چهارم، 1365ه، ج2، ص164.

²² همان

²³ علی نمازی، مستدرک سفینه البحار، قم، موسسه نشر اسلامی، 1419ق، ج1، ص67؛ صحیح بخاری، ج7، ص77.

مسلمانانی که برای پیوستن به رسول خدا(ص) خانه و کاشانه و تمام دارایی خود را ترک، و گروه گروه به مدینه هجرت کرده بودند چون مسکن و مأوایی نداشتند و انصار آنان را در خانه‌های پناه داده و با ایشان مواسات می‌کردند، آنان را در خانه و کاشانه و مال و دارایی خود شریک کردند.^{۲۴}

خانه‌هایی زیادی بودند که مهاجران در آن به صورت مشترک زندگی می‌کردند که در اینجا فقط به دو نمونه اشاره می‌شود.

1- منزل سعد بن خثیمه اخی بنی النجار، این خانه به «بیت العزاب» معروف شده بود؛ زیرا افراد مجرد از مهاجرین در آنجا زندگی می‌کردند.^{۲۵}

2- منزل بنی جحجی که در اختیار منذر بن محمد بن عقبه بود. زبیر بن عوام، با همسرش أسماء بنت ابی بکر، و ابو سبره بن ابی وهب با همسرش أم کلثوم بنت سهیل، در این خانه زندگی می‌کردند.^{۲۶}

از دیگر نمونه‌های مهم ایثار، فداکاری و مواسات انصار، داستان «سعد بن ربیع» انصاری است. وقتی پیامبر(ص) بین او و «عبدالرحمن بن عوف» که از مهاجرین مکه بود پیمان برادری بست، بعد از مراسم اخوت، سعد خطاب به عبدالرحمن گفت: «برادر! من ثروت مندترین فرد انصار هستم آماده‌ام مال خود را با تو نصف نمایم و دو همسر دارم که حاضر هر کدام را که تو پسندی طلاق دهم، تا پس از پایان «اعده طلاق، او را به همسری خویش انتخاب نمایی»^{۲۷}

عبدالرحمن در حق او دعا نمود و گفت: «خداوند به مال و خاندانت برکت دهد، مرا بدانها نیازی نیست، تو فقط راه کسب و کار در بازار را به من یاد بده، تا از طریق کسب و کار برای خود روزی فراهم کنم»^{۲۸}

آنان چون محصول خرماي خود را برداشت می‌کردند، آن را به دو بخش تقسیم کرده و نصف بیشتر آن را به برادران مهاجر خود می‌دادند و از این کار جز رضای خدا و بهشت او به چیز دیگری چشم نداشتند.^{۲۹}

مهاجران از رفتار انصار و مواسات شان در شگفت بودند که چگونه می‌شود انسان به این اندازه از کمال انسانی دست یابد آنان خدمت پیامبر(ص) عرضه داشتند

²⁴ محمد بن سعد، طبقات کبری، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران، انتشارات فرهنگ و اندیشه، ج1، ص211.

²⁵ ابن کثیر، السيرة النبوية، بیروت، دارالمعرفة، چاپ اول، 1396، ج2، ص225.

²⁶ همان، ص224.

²⁷ محمد بن اسماعیل بخاری، صحیح بخاری، بیروت، دارالفکر، ج3، ص3؛ احمد حنبل، مسند احمد، بیروت، دارصادر،

ج3، ص190؛ ابن کثیر، السيرة النبوية، ج2، ص327.

²⁸ همان

²⁹ مجمع الزوائد و منبع الفوائد، بیروت، دارالکتب العلمیه، 1408، ج10، ص40.

يَا رَسُولَ اللَّهِ! مَا رَأَيْنَا مِثْلَ قَوْمٍ قَدِمْنَا عَلَيْهِمْ حُسْنَ مَوَاسَاةٍ فِي قَلِيلٍ، وَلَا حُسْنَ بَذْلِ فِي كَثِيرٍ، لَقَدْ كَفَوْنَا الْمَوْؤَنَةَ، وَأَشْرَكُونَا فِي «

يارسول الله^{۳۰}» الْمَهْنَةَ

!

ما هرگز مانند این قوم که بر آنان وارد شده‌ایم ندیدیم که در مال کم‌شان به خوبی مواسات نمودند، و در مال زیادشان هم بهترین بذل را

نمایند، به گونه‌ی که مؤنه زندگی ما را کفایت می‌کند و در هزینه زندگی و مسکن با ما شریک شدند^{۳۱}

سفانه دختر حاتم (که در عرب به بخشنده‌گی و سخاوت معروف بود)

هنگامی که اسیران بنی طی (قبیله حاتم طائی) را به مدینه آوردند و آنها را وارد خدمت پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) کردند از جمله آنها سفانه دختر حاتم بود. مردم از زیبایی او در شگفت شدند؛ وقتی که شروع به سخن گفتن کرد در ملاحظت گفتار و شیرینی بیانش حیران گشتند به طوری که زیبایی او را فراموش کردند. گفت ای محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) پدرم از دنیا رفت و برادرم پنهان شد اگر مرا آزاد کنی تا دشمنان سرزنش نکرده و قبائل عرب طعنه نزنند بسیار بجا و به مورد است زیرا پدرم مردی طرفدار اخلاق پسندیده بود. گرسنگان را سیر می‌کرد و برهنگان را پوشاک می‌داد. هیچ آرزومندی پیش او نیامد مگر اینکه به آرزوی خود رسید. پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود دخترک این صفات که شمردی از اخلاق مومن است اگر پدرت زنده می‌بود ما از خداوند برایش طلب بخشایش و رحمت می‌کردیم. پس از آن فرمود: او را آزاد کنید به واسطه شرافت پدرش. عرض کرد تقاضا دارم اینهایی که با منند نیز دستور دهید آزاد کنند. حضرت فرمود:

³⁰ ابن سید الناس، عیون الاثر، مؤسسه عزالدین، 1406، ص 265

³¹ <http://pajoohi.ir>

همراهان او را به واسطه شرافت خودش آزاد کنند. آنگاه فرمود: سه دسته را ترحم و رسیدگی نمائید:

1. عزیزی که بعد از عزت خوار شود. 2. ثروتمندی که بینوا گردد. 3. دانشمندی که در میان نادانان ضایع شده باشد.

سفانه عرض کرد اجازه می دهید برای شما دعا کنم ؟ فرمود: بکن . گفت: خداوند کمکها و نیکوکاریهای شما را شامل مستمندان و بیچارگان نماید و هیچ نعمتی را از قوم و دسته ای نگیرد مگر آنکه شما را وسیله بازگشت آن نعمت قرار دهد. حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: آمین . بعد دستور داد مقداری شتر و گوسفند به او دادند که میان دره را فرا گرفت . دختر حاتم از این بخشش در شگفت شد، عرض کرد این نوع جود و سخاوت مخصوص کسانی است که از فقر و پریشانی نترسند. پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: مرا پروردگارم اینطور تربیت کرده . عرض کرد اجازه می فرمائید بسوی خانه خود برگردم ؟

فرمود: تو مهمان ما هستی تا از خویشاوندانت شخص مورد اعتمادی بیاید و به همراهی او بروی. بعد از چند روز که در ضیافت آن حضرت بود از بستگانش آمدند خدمت پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) رسید و اجازه رفتن خواست . پیغمبر دستور داد محلی برای او تهیه کردند که روپوش آن از خز بود و با پسر عموهایش او را بازگرداند. در تمام راه هرگاه سفانه سر از محمل بیرون می کرد می دید عده ای با شمشیرهای برهنه به حفظ و حراست او مأمورند.

وقتی به وطن رسید به برادر خود عدی بن حاتم گفت برو ملحق به این مرد شو اگر او را ببینی خواهی دانست به راستی پیغمبری بزرگوار و با عظمت است. عدی آماده رفتن گردید و به مدینه آمد. هنگامی که حضرت در مسجد بود وارد خدمت ایشان گردید. همین که پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) او را دید فرمود: تو کیستی؟ عرض کرد من عدی بن حاتم . حضرت از جای بلند شد و عباي خود را

زیر او پهن کرد و او را بر روی او نشانید، (و جلس بین یدیه) و خود آنجناب به جهت احترام او روبروی او نشست از مشاهده این اخلاق پسندیده، عدی اسلام آورد^{۳۲}

اکنون شخصی وارد میشود که اهل بهشت است!

راوی می گوید: نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نشسته بودم، آن حضرت فرمود: "اکنون شخصی بر شما وارد می شود که از اهل بهشت است." پس مردی از انصار درحالی که آب وضو از محاسنش می چکید وارد شد و سلام کرد و مشغول نماز شد. فردای آن روز نیز پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آن سخن را تکرار فرمود. باز همان مرد انصاری وارد شد و روز سوم نیز همین داستان تکرار شد. بعد از خارج شدن آن حضرت از مجلس، یکی از یاران به دنبال آن مرد انصاری رفت و سه شب در نزد او به سر برد؛ ولی از شب بیداری و عبادت [فراوان] چیزی ندید، جز اینکه هنگام رفتن به رخت خواب ذکر خدا را می گفت و بعد می خوابید و برای نماز صبح بیدار می شد. بعد از سه شب آن صحابی گفت: من از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله درباره تو چنین سخنی شنیدم، خواستم بفهمم که چه اعمال و عباداتی انجام می دهی که باعث شده پیامبر صلی الله علیه و آله تو را بهشتی بخواند؟ مرد انصاری در جواب گفت: غیر از آنچه دیدی از من بندگی [بیش تری] سر نمی زند، جز آنکه بر احدی از مسلمانان در خود غشّ و خیانتی نمی بینم و بر خیر و خوبی که خدای تعالی به او عنایت کرده، حسدی نمی ورزم [و در یک کلام خیرخواه مردم (و با مردم مهربان) هستم]. آن صحابی گفت: این حالت است که تو را به این مرتبه [عالی] رسانده و این صفتی است که تحصیل آن از ما [و از هر کسی] بر نمی آید.^{۳۳}

³² شجره طوبی، ج 2، ص 22.
محجة البیضاء، محسن فیض کاشانی، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات،
ج 5، ص 325³³

او برادر تو نیست!

أَبْطَأَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ رَجُلٌ، فَقَالَ: مَا أَبْطَأَ بِكَ؟ فَقَالَ: الْعُرَى يَا رَسُولَ اللَّهِ. فَقَالَ: أَمَا كَانَ لَكَ جَارٌ لَهُ ثَوْبَانِ يُعِيرُكَ أَحَدَهُمَا؟ فَقَالَ: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ. فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَا هَذَا. لَكَ بِأَخٍ.

مردی دیرتر به نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «چرا دیر کردی؟». گفت: برهنگی باعث شد، ای پیامبر خدا! فرمود: «آیا همسایه ای نداشتی که دو جامه داشته باشد و یکی را به تو عاریه دهد؟». گفت: چرا، ای پیامبر خدا! فرمود: «او برادر تو نیست».

خاطراتی کوتاه از سیره و سبک زندگی آیت الله بهجت قدس سره
مراسم ختم که تمام شد، جمعیتی دور آقا حلقه زدند؛ دوست داشتند به آقا نزدیک تر شوند، التماس دعا بگویند، دستش را ببوسند. وسط شلوغی، جوانی آمد جمعیت را کنار بزند که ناخواسته با آقا برخورد کرد؛ آقا محکم به زمین خورد، طوری که عمامه از سرش افتاد. جوان ترسید؛ هاج و واج نگاهش را به سمت مردم چرخاند، از خجالت سرخ شد؛ مردم نگران آقا بودند. آقا بلند شد، بدون معطلی؛ عمامه اش را که بر سر گذاشت، گفت: «این عبا ی ما کمی بلند است، بعضی وقت ها زیر پای مان گیر می کند و ما را به زمین می زند». جمعیت خندید، آقا هم... جوان به عبا نگاه می کرد.
بر اساس خاطره یکی از همراهان آقا³⁴

مرحوم شیخ حسن اصفهانی (ره) یکی از شاگردان مرحوم میرزای بزرگ شیرازی قصد اقامت در خراسان کرده این شهر را وطن خود قرار داد. ایشان مردی بزرگوار و دارای ختومات و ادعیه بود. نقل می کنند آن مرحوم که يك مرتبه از کوفه به نجف اشرف می رفت در راه جمعی از دزدان دورش را گرفته او را وادار نمودند تمام لباس هایش را از تن بیرون آورد. مرحوم شیخ هم تمام لباس هایش به جز ساتر را بیرون آورده لباس ها را به دزدان داده فرمود: من این لباس ها را به شما بخشیدم تا شما گرفتار معصیت خدا نشوید، زیرا اگر آنها را بنخشم غصب است و مال غصبی حرام است. موقعی که دزدها این چنین بزرگواری را از آن مرحوم دیدند لباسها را به او برگردانده و به دست او توبه نمودند و گفتند: سزاوار نیست که ما نافرمانی خدا کنیم، بالاخص پس از اینکه شما را با این همه مهربانی یافتیم³⁵

³⁴ این بهشت، آن بهشت، ص ۴۶

³⁵ یکصد داستان خواندنی / تالیف مجد شیرازی ؛ ترجمه عبدالرسول مجیدی

تقاص نامهربانی!

یکی از آقایان علما می گفت: روزی در صف نانوائی ایستاده بودم که ناگهان پیرمردی فریادش بلند شد. معلوم شد پسر بچه ای شیطانی کرده و ریگ داغی را به پشت دست آن پیرمرد چسبانده است. پیرمرد همراه با جیغ و داد می خندید. گفتند: چرا می خندی؟! گفت: یادم آمد که من پنجاه سال پیش که بچه بودم در همین جا همین کار را درباره پیرمردی کردم. ریگ داغی از سنگک گرفتم و پشت دست آن پیرمرد چسباندم و امروز به مکافات عمل پنجاه سال پیش رسیدم!! فریادم برای سوختن دستم بود و خنده ام برای مکافات عمل^{۳۶}

هر کس به وزن یک ذره، عمل خیری انجام دهد آن را می بیند و هر کس به وزن یک ذره عمل بد کند همان را خواهد دید.سوره زلزال، آیه 8

به نقل از: نشریه صفیر هدایت، شماره 30³⁶

مهربانی با کودکان سفارش رسول خدا

رسول خدا صلی الله علیه و آله : کسی که فرزندش را بیوسد یک حسنه دارد و اگر او را خوشحال کند، روز قیامت خدا او را خوشحال می کند.^{۳۷}

رسول خدا صلی الله علیه و آله : کسی که خدا به او دختری بدهد و او را اذیت نکند و او را کوچک نشمارد و فرزندان پسر را بر او ترجیح ندهد، خدا بخاطر همین دختر، او را به بهشت می برد.^{۳۸}

³⁷ میزان الحکمه 4/3669

³⁸³⁸³⁸³⁸³⁸³⁸ رسول خدا صلی الله علیه و آله : کسی که خدا به او دختری بدهد و او را اذیت نکند و او را کوچک نشمارد و فرزندان پسر را بر او ترجیح ندهد، خدا بخاطر همین دختر، او را به بهشت می برد.⁽²⁾

گفتن، آنها را تحقیر کردن و .. در اسلام ممنوع است .

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کودکان را دوست بدارید و آنان را مودر لطف و مهر و محبت قرار دهید و هرگاه با آنها وعده دادید وفا کنید چون آنها شما را روزی دهنده می دانند. (محجه البیضاء 3/433)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هنگامی که پدر به فرزند نگاه کند و او را خوشحال کند مثل اینست که بنده ای را آزاد کرده است سؤال شد حتی اگر ۳۶۰ بار نگاه کند؟ فرمود: الله اکبر. «کنایه از اینکه بله، خدا بزرگتر از اینهاست.» (بحار 74/80)

امام صادق علیه السلام فرمود: فرزندان خود را احترام کنید و آنها را خوب تربیت کنید تا خداوند شما را بیامرزد (بحار 104/95)

روزی پیامبر خدا با یارانش سخن می گفت، کودکی وارد شد و رفت در گوشه ای از مسجد به پدرش رسید.

پدر، دست به سرش کشید و وی را بر زانوی راست خود نشاند. اندکی که گذشت دختر او آمد و رفت تا این که به او رسید. او به سر وی نیز دست کشید؛ اما وی را روی زمین نشاند.

پیامبر خدا فرمود: «چرا او را بر زانوی دیگری نشاندی؟». او، وی را بر زانوی دیگرش نشاند.

«پیامبر خدا فرمود: «هم اکنون، عدالت ورزیدی

همیشه بین فرزندان خود عدالت را رعایت کنید.

آثار شوم بی عدالتی و تحقیر دختران

«خانمی می نویسد: یکی از بستگان ما، دو دختر داشت، یکی باهوش و دیگری کم هوش.

هر دو به دبستان می رفتند. دختر بزرگ که کم هوش بود، غالباً نمره های بدمی آورد، اما دختر کوچکتر نمره های خوب. مادر آنها پیش هر کس می نشست، از دختر کوچک تعریف می کرد و از دختر بزرگ بدگویی.

ختر کوچک را نوازش می کرد و آفرین می گفت و به دختر بزرگ می گفت: خاک بر سرت، دختر گنده بی عرضه! پولها را حرام می کنی و چیزی یاد نمی گیری. حیف از این غذاها که می خوری و لباسها که می پوشی. بدبخت تنبل! آخر تو چه خواهی شد!

«روزی یکی از وزرا با پدرش خدمت امام خمینی رحمه الله رسید و خود جلوتر رفت و دست امام را بوسید سپس پدرش را معرفی کرد. امام امت به او فرمود: چرا جلوتر از پدرت راه رفتی؟»⁽¹⁾

دختر بزرگ، اکنون شوهر کرده و مادر چند فرزند است، اما یک زن طبیعی و سالم نیست، احساس حقارت دارد، ساکت و منزوی است. در مهمانیها گوشه‌ای می‌نشیند و حرف نمی‌زند. وقتی به او می‌گوئیم: تو هم چیزی بگو، آهی می‌کشد و می‌گوید: چه بگویم؟

قبلاً چند مرتبه او را پیش دکتر برده‌اند. پزشک پس از معاینه و گفتگو به آنها گفت: این دختر خانم مریض نیست، بلکه پدر و مادرش مریض هستند که این دختر بی‌گناه را به چنین روزی انداخته‌اند.

یک روز دکتر از او پرسید:

آیا می‌توانی غذا درست کنی؟ دختر شروع به گریه کرد و گفت: می‌توانم، اما هر وقت غذایی درست می‌کنم، پدر و مادرم به آن اعتنایی نکنند و می‌گویند: ما شاء الله به خواهرش، او خوب می‌تواند غذا درست کند...! «الگوهای تربیت ص 157»

دختر جوانی در خاطراتش می‌نویسد: به یاد دارم که در دوران کودکی، یک روز مهمان داشتیم. من در اثر لجبازی کتک جانانه‌ای پیش مهمانها خوردم، از مهمانها خجالت کشیدم و بنا کردم به جیغ کشیدن و فریاد زدن.

مادرم مرتب می‌گفت: خفه شو! عیب است که صدای دختر دربیاید، دختر ننگ است، می‌آیم خفه ایت می‌کنم. او هیچ فکر نمی‌کرد که علت لجبازی و جیغ زدن من چیست. می‌خواست با این گونه حرفها که مرا بیشتر ناراحت می‌کرد، مرا ساکت نماید، ولی من بیشتر جیغ می‌زدم.

در این موقع، مادرم به عقیده خودش، بهترین تصمیم را گرفت: لباس عروسکهایم را که خودم دوخته بودم و از جان بیشتر دوست می‌داشتم، آورد و پیش چشم من، آنها را آتش زد! گویا تمام امید من قطع شد، به شعله آتش نگاه می‌کردم و اشک می‌ریختم.

این حادثه، عقده‌ای برای من به وجود آورد، که هنوز نتوانسته‌ام آن را فراموش کنم و مرا رنج می‌دهد و گاه گاه به مادرم می‌گویم.» «الگوهای تربیت ص 223»

حضرت فرمود: اکرما اولادکم

فرزندان خود را احترام کنید.

در تربیت فرزندان هیچ کدام از معصومین علیهم السلام ذکر نشده که مورد تنبیه و اذیت قرار گرفته باشد. اهل بیت کمال احترام فرزندان خود را داشتند. حتی امام هادی که می‌دانست فرزندش جعفر، منحرف خواهد شد هیچگاه او را تنبیه ننمود. پیامبر چقدر فاطمه و دختران دیگرش را اکرام می‌کرد. امام رضا علیه السلام فرزند خود جواد لائمه را روی پاهای خود می‌نشاند و می‌فرمود پدرم بفدایت. همچنین

مرا نیز به هشت گردو معامله کردند

روزی پیامبر، به همراه بلال، از کوچه ای می‌گذشتند. بچه‌ها مشغول بازی بودند. بچه‌ها تا پیامبر را دیدند، دور او حلقه زدند و دامنش را گرفتند و گفتند: همان طور که حسن و حسین را بر شانه تان سوار می‌کنید، ما را هم بر شانه خود سوار کنید.

بچه‌ها هر یک گوشه ای از دامن پیامبر را گرفته بودند و با شور و اشتیاق، همین جمله را تکرار می‌کردند. پیامبر با دیدن این همه شور و شوق، به بلال فرمودند: «ای بلال! به منزل برو و هر چه پیدا کردی، بیاور تا خود را از این بچه‌ها بخرم».

بلال، با عجله رفت و با هشت گردو برگشت. پیامبر، هشت گردو را بین بچه‌ها تقسیم کردند و بدین ترتیب، خود را از دست بچه‌ها رها کردند و به همراه بلال، به راهشان ادامه دادند. در راه، پیامبر، رو به

بلال کردند و به مزاح گفتند: «خدا برادرم، یوسف صدیق را رحمت کند . او را به مقداری پول بی ارزش³⁹ فروختند و مرا نیز به هشت گردو معامله کردند».

کودک در لباس حضرت ادرار کرد

در تاریخ زندگانی و احوالات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است که : بسیار می شد که نوزادی را نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می آورند تا او نامگذاری کند و یا برایش دعا بفرماید، حضرت برای احترام به خانواده طفل ، نوزاد را در دامن خود می نهاد، بسا می شد که بچه در دامن حضرت ادرار می کرد و لباس حضرت را آلوده می نمود، برخی از کسانی آنجا فریاد برمی آوردند، (اعتراض می کردند) حضرت فرمود: ادرار بچه را قطع نکنید (او را نترسانید) و می گذاشت بچه ادرارش را تمام کند، سپس با روی باز دعا می کرد یا نامگذاری می نمود و نمی گذارد خانواده طفل ناراحت شوند، وقتی آنها می رفتند، لباس خویش را می شست .⁴⁰

اولین وظیفه پدر محبت کردن به فرزندان می باشد. که در راس همه وظایف پدران می باشد.

كَانَ النَّبِيُّ ص إِذَا أَصْبَحَ مَسَّحَ عَلَى رُءُوسِ وَلَدِهِ وَ وَلَدِ وَلَدِهِ (عدةالداعی، ص 89) پیغمبر ما صبح به صبح « دست روی سر بچه اش می کشید و دست روی سر نوه هایش می کشید

پیامبر گرامی اسلام(ص) دختران را حتی در دادن هدایا بر پسران مقدم دانسته و می فرمایند: هرکسی به بازار رود و تحفه ای بخرد و آن را برای خانواده اش ببرد همانند حمل کننده صدقه به سوی نیازمندان است و باید دختران را در دادن هدایا بر پسران مقدم بدارد، زیرا هر کس دخترش را خوشحال کند مانند آن است که برده ای از نسل حضرت اسماعیل را آزاد ساخته است.⁴¹

³⁹ وقایع الأيام، ج 3 ص 69.

⁴⁰ بحار ج 16 ص 240.

⁴¹ (الامالی، صدوق، ص ۵۷۷)

همچنین آن حضرت فرمود

میان اولاد خود در دادن هدیه به مساوات عمل کنید و اگر خواستی کسی را بیشتر هدیه دهی به دختران بیشتر بده^{۴۲}

رسول حق (ص) فرمود:

خداوند به دختر مهربان تر از پسر است، کسی که باعث خوشحالی دخترش شود، خداوند روز قیامت او را خوشحال می کند

حضرت چرا از این حرف اقرع خشمگین شد

روزی رسول خدا (ص) حسن و حسین (ع) را می بوسید. شخصی به نام اقرع بن حابس گفت: من ده فرزند دارم و هرگز هیچ یک را از آن ها را نبوسیده ام. آن حضرت فرمود: هر کس رحم نکند بر او رحم نمی شود. برپایه روایتی آن حضرت به قدری از این گفتار وی خشمگین شد که چهره اش اگر خدا عاطفه را از دلت کنده است با تو چه کنم؟ هر کس بر خردسالان ما :برافروخت و به او فرمود مهر نوزد و بزرگان ما را احترام نکند از ما نیست^{۴۳}

«وَ كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ إِذَا أَصْبَحَ مَسَّحَ عَلَى رُؤُسِ وَلَدِهِ»

روش رسول اکرم (ص) در خانواده این بود که همه روزه صبح دست محبت به سر فرزندان خود می کشید^{۴۴}

امام صادق (ع) می فرماید:

مردی که نسبت به فرزندان خود محبت بسیار دارد مشمول رحمت و عنایت مخصوص خداوند بزرگ است.^{۴۵}

خلاف، طوسی، ج ۳، ص ۵۶۴^{۴۲}

(بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۸۳-۲۸۲)^{۴۳}

. (محمد باقر مجلسی، بحار، ج ۲۳، ص ۱۱۴)^{۴۴}

. (الحديث، روایات تربیتی از مکاتب اهل بیت (ع)، ص ۵۹)

پیامبر گرامی اسلام (ص) فرمود:

فرزندان خود را بسیار ببوسید زیرا برای شما در هر بوسیدن درجه ای است^{۴۶}

امام کاظم علیه السلام پسرش را می بوسید

مفضل بن عمر گوید: دَخَلْتُ عَلَيَّ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - وَ عَلَيَّ ابْنَهُ فِي حَجْرَةٍ وَ هُوَ يَقْبَلُهُ وَ يَمُصُّ لِسَانَهُ وَ

يَضَعُهُ عَلَيَّ عَاتِقَهُ وَ يَضُمُّهُ إِلَيْهِ وَ يَقُولُ بِأَبِي أَنْتَ مَا أَطْيَبَ رِيحَكَ وَ أَطْهَرَ خَلْقَكَ وَ أَبِينَ فَضْلَكَ^{۴۷}

بر امام موسی کاظم (علیه السلام) وارد شدم. دیدم که آن حضرت فرزند خود علی (بن موسی الرضا) را در دامن خود نشانده و

او را می بوسد و زبانش را می مکد. و گاه برشانه اش می گذارد و گاه او را در آغوش می گیرد و می گوید: پدرم فدای تو باد!

چه بوی خوشی داری و چه اخلاق پاکیزه ای و چه روشن و آشکار است فضل و دانشت

علاقه امام رضا علیه السلام به پسرش امام جواد علیه السلام

یحیی صنعانی روایت می کند

در مکه نزد امام رضا علیه السلام رفتم. امام داشت برای فرزندش، امام جواد علیه السلام، موز پوست می کند و در دهانش

می گذاشت

«به او عرض کردم: «فدایت شوم، آیا این فرزند همان مولود مبارک است؟

امام رضا علیه السلام پاسخ داد: «آری یحیی، این همان مولودی است که پربرکت تر از او برای شیعیان ما به دنیا نیامده است

خوراندن حلوا بعد از نماز

از امام حسن یا جابر بن عبدالله نقل شده که: صَلَّيْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ الظَّهْرَ أَوْ الْعَصْرَ فَلَمَّا سَلَّمَ قَالَ لَنَا عَلِيُّ أَمَا كُنْتُمْ، قَالَ جَرَّهُ فِيهَا

حَلْوَى فَجَعَلَ يَأْتِي عَلِيَّ رَجُلٌ رَجُلٌ فَيَلْعَقُهُ لَعْقَةً حَتَّى أَتَى عَلِيَّ - وَ أَنَا غَلَامٌ - فَأَلْعَقَنِي لَعْقَةً ثُمَّ قَالَ: أَزِيدُكُمْ؟ قُلْتُ نَعَمْ فَأَلْعَقَنِي

آخِرَى لَصْغَرِي فَلَمْ يَزَلْ كَذَلِكَ حَتَّى أَتَى عَلِيَّ آخِرَ الْقَوْمِ^{۴۸}

یعنی: نماز ظهر یا عصر را در محضر رسول الله خواندم، همین که آن حضرت سلام دادند به ما فرمودند: بر جای تان بمانید و

فرمود: کوزه ای است با مقداری حلوا. آنگاه برای تقسیم آن در میان نمازگزاران از جا برخاست و به هر کدام انگشتی حلوا می

45

محمد باقر مجلسی، بحار، ج ۲۳، ص ۱۱۳

46

وسائل الشیعه، ج 18، ص 557.⁴⁷

کتاب العیال، ج ۱، ص 4031.⁴⁸

خوراند تا اینکه به من رسید من کودک بودم آن حضرت انگشتی حلوا بمن خوراند سپس فرمود: باز هم بدهم؟ عرض کردم آری آن حضرت انگشتی دیگر به خاطر خردسال بودنم به من خورانید و بدین حال بودند تا آن گاه که به همگان حلوا دادند

محبت به اسامه پسر زید

اسامه بن زید گوید: کان نبی الله (صلی الله علیه و آله و سلم) لیأخذنی و یقعدنی علی فخذہ و یقعد الحسن علی الأخری ثم یضمنا ثم یقول اللهم ارحمهما فانی ارحمهما^{۴۹}

گاه می شد که رسول خدا مرا بر یک زانوی خود می نشانید و بر دیگری امام حسن را و هر دوی ما را در آغوش می کشید، سپس می فرمود: خدایا به این دو رحم کن، که من هر دو را دوست دارم

مرحوم طبرسی گوید: و کان رسول الله یؤتی بالصبی الصغر لیدعو له بالبرکه او یسمیه فیأخذہ فیضمه فی حجره تکرمه لأهله فرما بال الصبی علیه فیصیح بعض من رآه حین یقول فیقول: لاتزرموا بالصبی فیدعه حتی یقضى بوله، ثم یفرع له من دعائه او تسميته و یبلغ سرورا أهله فیہ ولایرون انه تاذی ببول صبیهم فاذا انصرفوا غسل ثوبه بعده^{۵۰}

گاهی نوزادی را خدمت پیامبر می آوردند تا آن حضرت برای تکریم پدر و مادر، کودک را در آغوش می گرفت، و بسا می شد کودک در همان حال ادرار کند برخی از کسانی که شاهد ماجرا بودند بر سر کودک فریاد می کشیدند اما پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می فرمود! ادرارش را قطع نکنید و کودک را به حال خود می گذاشت تا ادرارش تمام شود سپس برایش دعا می کرد یا نامی برای او انتخاب می نمود و بدین ترتیب باعث سرور و شادی پدر و مادر طفل می گشت. و آنها احساس نمی کردند که پیامبر از ادرار فرزندشان ناراحت شده باشد و آن گاه آنجا را ترک می کردند پیامبر پیراهن خود را می شست

محبت به فرزندان

فیض کاشانی می نویسد: از خلیقات پیامبر اسلام چنین بود که وقتی از سفر مراجعت می کرد و در گذرگاه با کودکان مردم روبرو می شد به احترام آنها می ایستاد سپس امر می فرمود کودکان را می آورند و از زمین برمی داشتند و به آن حضرت می دادند رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) بعضی را در آغوش می گرفت و بعضی را بر پشت و دوش خود سوار می کرد و به یاران خویش می فرمود: کودکان را در آغوش بگیرید و بر دوش خود بنشانید

اطفال از این صحنه مسرت آمیز بی اندازه خوشحال می شدند و از شادی و نشاط در پوست نمی گنجیدند این خاطرات شیرین را هرگز از یاد نمی بردند. چه بسا پس از مدتی دور هم جمع می شدند و ماجرا را برای یکدیگر بازگو می کردند و در مقام افتخار و مباحثات یکی می گفت: پیامبر مرا در بغل گرفت و تو را بر پشت خود سوار کرد دیگری می گفت: پیامبر به یاران خود امر کرد تو را بر پشت او بگذارند^{۵۱}

همان ص 398⁴⁹

مکارم الاخلاق، ص 25.⁵⁰

محجة البیضاء، ج 3، ص 366.⁵¹

در تفسیر کشف الأسرار میدی آمده که روزی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) همراه عده ای از اصحاب از کوچه های مدینه عبور می کردند، در یکی از کوچه ها چند کودک مشغول بازی بودند و در کنار آنها کودکی خود را روی زمین می کشید و گریه می کرد.

حضرت متوجه آن کودک شده و پهلوی او روی زمین نشستند، سپس آن طفل را از زمین بلند کرده و علت گریه او را جویا شدند، کودک گفت: من پسر رفاعه انصاری هستم پدرم در جنگ احد کشته شد. خواهری داشتم که ازدواج کرد و مادرم نیز شوهر کرد و مرا از خود راند، اکنون من بی کس و تنها مانده ام، بچه ها مرا سرزنش می کنند و به بازی نمی گیرند. حضرت بسیار ناراحت شده و اشک از چشمانش جاری گردید و بعد او را روی زانوی خود نشانید و فرمود ناراحت مباش، من از امروز پدر تو و دخترم فاطمه (سلام الله علیها) خواهر تو است. کودک شادمان شد و برخاست و فریاد زد: ای بچه ها، دیگر مرا سرزنش نکنید که پدرم از پدرهای شما بهتر است. آن گاه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) دست او را گرفتند و به خانه دخترشان فاطمه (سلام الله علیها) بردند و گفتند دخترم: این کودک، فرزند ما و برادر تو است، از او نگهداری کن. فاطمه (سلام الله علیها) نیز جامه ای پاکیزه بر او پوشاند، سرش را روغن زد و ظرف خرمایی پیش روی او گذاشت و فرمود: حسن و حسینم. بیایید و با هم غذا بخورید.

بعد از رحلت حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) او بر سر خود خاک می ریخت و فریاد می زد: وا ابتاه امروز من یتیم شدم و همه مردم از سوز او می گریستند^{۵۲}

شهید محمد رضا سماوات یکم مهرماه سال یکهزار و سیصد و سی و هشت در شهر تهران متولد شد و در سوم مهرماه سال 59 به فیض شهادت نائل آمد.

مادر شهید از فرزندش چنین نقل میکند:

خاطره ای از گذشت و مهربانی:

محمد رضا دو تا دوست داشت که با هم خیلی مهربان و صمیمی بودند آنها را به خانه میآورد و میگفتند و میخندیدند و میشنیدند و خیلی با هم اخت بودند توی حیاط میرفتند و با هم در زیر سایه درخت مو میشنستند و انگور میخوردند.

یکروز همانطور که با هم توی حیاط بودند محمد صدا زد خاله بیا پایین پرسیدم محمدجان چرا پهلوی دوستانت به من خاله میگویی گفت: سیس، سیس، صدایت را بلند نکن گفتم محمدجان من مدتی است که از تو میپرسم و تو پاسخم را نمیدهی؟ من که نمیگویم دوستانت را نیاور من که آنها را میشناسم.

گفت این دو تا مادر ندارند، یکی از اینها پدرش معتاد بوده و مادرش سالم است متارکه کرده اند دیگری هم مادرش به هنگام تولدش سرزا رفته است و اینها به من میگویند تو همیشه سرو وضع مرتبی داری چون یک

سید مهدی شمس الدین، اخلاق اسلامی، ص 30.⁵²

مادر این چنینی داری برای همین من هم دلم نیامده که حقیقت را بگویم گفته ام که تو خاله من هستی که آرزوی بچه دار شدن را داشته ای و مادر من مرا از همدان نزد تو فرستاده تا بزرگم کنی!⁵³

آثار اخروی بوسیدن فرزندان

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: قبلوا أولادکم فان لکم بكل قبله درجه فی الجنه ما بین کل درجتین خمسمائنه عام⁵⁴. فرزندان خود را ببوسید زیرا به هر بوسه ای رتبه ای است در بهشت و فاصله دو رتبه از یکدیگر پانصد سال است.

مهر پیامبر به فرزندان خود

علاقه و محبت پیامبر نسبت به فرزندان آن چنان زیاد بود که هیچ گاه پوشیده نمی ماند و گاه در حال سخن گفتن با مردم به فرزندان خود ابراز محبت و علاقه می کرد و آنها را مکرر می بوسید.

پیامبر پسرش ابراهیم را می بوسید

انس بن مالک گوید: ما رأیت أحدا کان أرحم بالعیال من رسول الله - صلی الله علیه و آله -، کان ابراهیم مسترضعا له فی عوالی المدینه و کان ظئره قینا فکان یأتیه وان البیت لیدخن فیأخذہ فیقبله⁵⁵.

هیچ کس را نسبت به اهل و عیال خود مهربان تر از پیامبر ندیدم، پیامبر در دوران شیر خواری فرزندش ابراهیم، برای او دایه ای در اطراف مدینه گرفته بود و با اینکه خانه دایه در اثر شغل آهنگری همسرش پر از دوده بود، اما پیامبر به نزد فرزند خود می رفت و وی را می بوسید.

محبت والدین به فرزندان

فرزندان نیاز به محبت دارند. اگر محبت به آنها از طریف پدر و مادر تامین نشود احتمال دارد جذب محبت دیگران شوند و آسیبهای جدی ببینند.

امام صادق (علیه السلام) می فرماید:

⁵³ <https://tehran.navideshahed.com/fa/news/410688>

⁵⁴ مکارم الاخلاق، ص 220

⁵⁵ تاب العیال، ج 1، ص 338.

به راستی که خداوند پدر و مادر را به خاطر شدت محبت به فرزند می‌آمرد^{۵۶}

همچنین علاوه بر محبت به فرزندان، به آنان خوبی و نیکی کند.

امام صادق(ع) فرمود: «بِرُّ الرَّجُلِ بَوَلَدِهِ بِرُّهُ بِوَالِدَيْهِ»^{۵۷}

کسی اگر به بچه‌اش احترام کند، ثواب کسی را دارد که به پدر و مادرش احترام کند

که در این روایت امام جعفر صادق علیه السلام، خوبی کردن به فرزند را معادل خوبی کردن به پدر و خود می‌داند.

اما امان از دست پدرهای بد! به چند نمونه درد دل فرزندان توجه نمایید!

مشکلات فرزندان با پدرانشان!

سلام! من 16 ساله تو تبریز متولد شده و زندگی می‌کنم فرزند دوم خانواده هستم که فقط به خواهر بزرگتر از خودم دارم که با ما زندگی نمی‌کنه و ازدواج کرده من با پدرم مشکل دارم کلا هر کاری که انجام می‌ده به من بر می‌خوره و هیچ کدوم از کار هاشو دوست ندارم و خلاصه پراز اشکال میبینمش به همین خاطر به کاراش اعتراض می‌کنم و بد جور دعوامون می‌شه اونم اصلا مراعات نمی‌کنه با اینکه بعضی وقت ها حق بامنه و مادرم هم تایید میکنه که بابام اشتباه کرده ولی بااین همه سر ما داد میزنه که به شما ربطی نداره حتی توکوچه و خیابون^{۵۸}

عسل میگه:

سلام دختری ۱۶ ساله هستم با پدر از همه نظر مشکل دارم پدرم خیلی مذهبی هست و به تیپو اینام گیر میده با اینکه من تیم خیلی بد نیست تازگی پسر خالم که ۲۲ سالشه و تو انگلیس زندگی میکنه ازم خاستگاری کرد ولی بابام نمیزاره منم پنهایی باهاش در ارتباطم ولی مامانم و بقیه خانواده در اطلاع

اصول کافی، ج ۶، ص ۱۵۰

56

«من لایحضره الفقیه، ج 3، ص 483»⁵⁷

⁵⁸<https://sppm.ir>

هستن خیلی از دست پدرم حرص میخورم حتی خیلی وقتا قلبم درد میگیره حتی فکر فرارم کردم ولی واقعا موندم^{۵۹}

Sara76 میگه:

سلام من با پدرم خیلی مشکل دارم خیلی مراعات میکنم ولی نمیشه بد دهنه با مادرم خیلی بد رفتار میکنه کتک میزنه فحش میده مادرم هم هیچی نمیکه هیچی اونم بد عادت شده هر موقع مخالفت بشه باهاش دادو بیداد میکنه دیگه نمیدونم چیکار کنم خیلی تلاش کردم درستش کنم نمیشه خودش هیچی خرج نمیکنه همه ی پول های مامانم هم دست اونه (مادرم هم شاغله) حتی اجازه نمیده مامانم واسه خودش خرید کنه با پول خودش همین چند وقت پیش من گوشی میخواستم که با پول مامانم خرید من یه عمه دارم که بیش تر از خود منو مامانم تو زندگیمون دخالت میکنه حتی بیش تر از خواسته های مامانم خواسته های اون انجام میشه با اینکه حتی تو یه شهر زندگی نمیکنیم نفوذ عمه ی من اونقدر زیاده که حتی به پدرم گفت خونه بخره واسه دختر عمه ام اونم خرید!!!! خودشم !!! از پول مامانم هم خرج کرد ولی مامانم اون قدرت رو نداشت که نزاره پولش رو خرج اون زنیکه کنه مامانم واقعا سیاست نداشت و نداره نمیدونه باید چیکار کنه موندیم واقعا زندگی زهر مار شده دیگه قبلا سعی کردیم بریم روانپزشک ولی نتیجه ای نگرفتیم همه اس تقصیره پدرم نیس مادرم هم بعد ۲۰ سال دیگه بریده و هیچی واسش مهم نیس ول کرده دیگه این وضعیت رو قبلا سعی میکردم با پدرم دعوا کنم و حرف خودم انجام بشه ولی بدتر میشد الان بیشتر سعی میکنم باهاش صحبت کنم تا دعوا^{۶۰}

مدتی هست که احساس میکنم کاملا از پدرم متنفرم

من یه دختر بیست و پنج ساله هستم و مدتی هست که احساس میکنم کاملا از پدرم متنفرم. به طوری که واقعا زندگی کردن با اون در یک خونه برام غیر قابل تحمل شده از وقتی یادم میاد به خاطر وجود پدرم از همه چی محروم بودم. حتی وقتی پنج شش ساله بودم به خاطر بازی تو کوچه ازش کتک می خوردیم. با تسبیح اش . میزدمونو میآورد خونه. از وقتی یادم میاد با مادرم

⁵⁹<https://sppm.ir>

⁶⁰<https://sppm.ir>

اختلاف داشت. یه آدم بد دل. که از هیچ تهمتی به زن اش دربع نمیکنه. حتی به مادرم تهمت ارتباط با دامادمون رو میزد...

اگه ما گاهی حواسمون نباشه یه خورده تو خونه بلند بخندیم حتما دعوا میکنه. انقد اینجوری کرد شادی رو تو خونه امون کشت. تبدیل شدیم به یه خانواده افسرده که هیچکس دلش نمیخواد باهاش رفت و آمد کنه. انگار همیشه عزاست تو خونه مون. انقد پشت سر زن و بچه مردم حرف زده وارد هر مجلسی. میشیم همه روشن رو از ما برمیگردونن.

نمیدونی چقدر دلم میشکنه به مادرم بی احترامی میشه. به خاطر محدودیت ای که همیشه داشتم از کار و زندگی و درس افتادم. با اون همه انرژی ای که داشتم الان تبدیل شدم به یه آدم پوچ. از دست اش. زخم معده گرفتم. به خاطر اینکه باهاش سر یه سفره نشینم نمیشم سحری بخورم

خیلی موقعها بدون سحری روزه میگیرم. یه آدم بی ادب که تو خونه دست به سیاه و سفید نمیزنه. چایی خوردن اش حال آدم رو بد میکنه. همه فامیل و در همسایه از اخلاقش بیزارند

اگه جواب سلام اش هم میدن به احترام خانواده و زنشه... یک عمر ما رو تو یه محله آشغال نگه داشت در صورتی که توانش رو داشت بره جای بهتر. فرصت های خوب ازدواج مون رو به خاطرش از دست دادیم. از دست اش دیگه کم آوردم. رسیدم به آخر خط. به خاطر سخت گیری های احمقانه اش دنیای سفید بچگی ام تبدیل شده به یه دنیای پوچ و سیاه. گاهی براش آرزوی مرگ میکنم. بعد خواب میبینم مرده و اون دنیا حال بدی داره. بیدار میشم گریه میکنم میگم خدایا بخشیدم. ولی بعد چند روز روز از ...نو و روزی از جالب اینجاست که فکر میکنه جاش اون دنیا وسط بهشته

..الان که دارم اینها رو می نویسم داره اذان صبح میده

شما به من بگید چی کار کنم؟ با جوونی ام که داره از دست میره و هدر میره بدون هیچ هدفی چی کار کنم؟

شما رو به این لحظات عزیز قسم تون میدم برام دعا کنید شاید بین شماها کسی باشه که آبرویی داشته باشه در درگاه خدا. من که دیگه انقد بد خلق شدم و نا امید احساس میکنم خدا هم ازم رو برگردونده^{۶۱}

پدر دختران بزرگ خود را می زند!

⁶¹<http://khabartar.blog.ir/post/4331>

دوتا خواهر سی و سی و یک ساله می گفتند پدر ما مارا کتک می زند!خواستگارهای مارا جواب می کند!زندگی ما هم از یارانه می گذرد ودرآمد دیگری جز اجاره ناچیز یک ملک نداریم.پدرمان کار نمی کند و مارا بدبخت کرده است...

از دست پدرم خسته شدم، رعایت بهداشت فردی برایش مهم نیست

سلام....

پدرم اعصابمو به هم میریزه. خدا شاهده تو این چن سال چقد از لحاظ روحی شکنجمن کرده روزای عادی خدا رو شکر می کنم که کسی در خونمون رو باز نمی کنه. کلی ایراد داره، بی بند و باره و

...

اما الان واقعا دلخسته شدم. افسرده شدم. چقد خودمو گول بزنم، همش از لحاظ روحی خودمو میکشم. بالا اما باز چشم بهش میفته دنیا رو سرم خراب میشه

یه وجب نشیمن پذیرایی داریم، از بوی این نمیشه توش موند و نفس کشید. اصلا برایش مهم نیست. با هزار جور ترفند و التماس و خواهش قبول نمی کنه بره حموم. نمیره حموم، به جهنم، ما رو آدم حساب نمی کنه کنار ما ببخشید می گم باد....(این فقط یه کار چندئش آور از بین هزارتا کارشه!!!). چیکارش کنم؟ به خدا یه قرون بهمون نمیده باهاش کنار اومدم، یه بار دس رو سرمون نکشیده باهاش کنار اومدم، یه بار نگفته دخترم باهاش کنار اومدم (اصلا دختر رو ننگ میدونه)، آبرمون و تو شهر برده باهاش کنار اومدم، اما با این کاراش که داریم تو خونه خودمون زجر کش میشیم نمی تونم کنار بیام. میگم به خاطر ما برو حموم، لباساتو بشوریم وخدا شاهده از دیوار صدا میاد که از این نیاد. الان مهمون داشتیم آب شدم رفتم زمین.....نمی دونم چرا خدا منو نمیکشه راحت بشم... ولی من عادت کردم دیگه! مثلا بابام هر وخ میره دسشویی قشنگ دسشویی رو نمیشوره.میتربه آب زیاد مصرف شه و گناه کنه! گاهی هم مدفوع هاشو لگد میکنه و تا توی حیاط رو کثیف میکنه.شلوارش هم بیشتر اوقات کثیفه.البته گاهی ب خاطر سن زیادش خودش رو خراب میکنه ولی بیشتر اوقات ب خاطر عقایدش و ...!اینکه آب مصرف نشه

امیر میگه:

سلام.

⁶²<http://www.hamdardi.net/thread-43765.html>

من 15 سالمه... تو همین سن دیگه از زندگی بریدم!! دیگه زندگی برام بی معنی شده
همش هم به خاطر آزار و اذیت های پدرمه... بی احترامی ها و بی ارزش کردن هاش
تا حالا چندین بار به خاطر مادرم و خواهر برادرم که زندگیشون بهم نریزه گذشت کردم... اما دیگه
نمیتونم!! دیگه نمیکشم

به خودم قول دادم که اگه ادامه بده و این رفتار هاشو تعطیل نکنه و واقعا برام پدری نکنه... یا خودم رو
یا اونو بکشم... به خدا دیگه آخرشه

چپ میرم راست میام یا بهم بی احترامی میکنه یا همش ازم ایراد میگیره!! آخه مگه من چه گناهی کردم
که اون پدرم باشه؟؟؟؟!! وقتی یه تار موی مادرم و خواهر برادرمو با دنیا عوض نمیکنم رو میبینم دلم
آتیش میگیره. آرزوی مرگ میکنم که از دست اون و این دنیا خلاص شم^{۶۳}

خانمی می گفت شوهرم در ظرف غذا ادرار می کنه!

واقعا پدر اگر خوب باشد خانواده خوب خواهند بود و اگر پدر بد باشد خانواده بد خواهند بود!

رسول خدا(ص) فرمود: بدترین مردم، فرد سختگیر بر خانواده است. شخصی پرسید: مراد از سختگیری
بر خانواده چیست؟ فرمود: هرگاه مرد وارد خانه شد همسرش بترسد و فرزندش بهراسد و بگریزد و
هرگاه از خانه بیرون رفت همسرش شاد شود^{۶۴}

ای خدا.... من از بابام بیزارم

بیچاره مامانم. دو سال تمام با وجود کمر درد و داشتن یه بچه شیرخواره دو سال تمام یه پاش تو
بیمارستان بود و یه پاش تو خونه. یه چشمش اشک بود و یکیش خون. تک و تنها از پدرم پرستاری
میکرد. مثل یه بچه دوشک مینداخت زیرش و اونو پاک می کرد. همه میگفتن خیلی زنه که با اون وضع
بابام ولش نکرده. اما حالا که بابام خوب شده اصلا اون همه محبت این زن بیچاره یادش نمونده. داره
مامانم و زجر کش میکنه. مامانم با خانوداش قطع رابطه کرده. چند وقت پیش عقد خالم بود. با اینکه
بدبخت سه ماه جلوتر به بابام خبر داده بودن که همچین کیسی هست و خواستگارش بابام گفت نه من
غریبه ام و منو آدم حساب نکردن. اصلا بابام دیوونس. خالم ازش بهم می خوره. هر لحظه نفرینش

⁶³<http://deldari.ir/posts/400>

⁶⁴مفاتیح الحیات-26

میکنم. دیشبم نمیدونید چه آشوبی به پا کرد. من مسجد بودم بهم زنگ زد و گفت که شما سندای خونه و مدارک منو از تو کیفم برداشتید اگه سند نیارید بهم بدید با چاقو شکمتونو پاره میکنم. منم از همه جا بی خبر به مامانم گفتم و اونم گفت که من برنداشتم. رفتیم خونه بابام کل لباسا و کمدا رو وسط خونه ریخته بود. گفت زود سند بدید. ما گفتیم چه سندی ما اصلا نمیدونیم چی می گی. فکر میکنید چی کار کرد؟؟

رفت یه چوب آورد زد میز تلویزیون و شکست. بعدشم کلی چرت و پرت گفت. البته منم که خیلی دلم ازش پر بود تقریبا هر چی از دهنم درومد بهش گفم. به مامانم میگفت تو سند منو ور داشتی دادی به خواهرت. آخه خاک بر سر سند به چه درد میخوره وقتی خودت نباشی. بعدش دادشم کیفشو برداشت تا دوباره بگرده. باورتون نمیشه سند و مدارک واموندش تو جیب کیفش بود. یعنی دلم میخواست برم با چاقو تیکه تیکه کنم مرتیکه عوضی رو. تازه به جای اینکه شرمنده بشه طلبکارم شده بود و به مامانم میگفت طلاق میدم. من تا صبح نخوابیدم^{۶۵}

چندی پیش یک خانم ایتالیایی که شغل او معلمی و دینش مسیحی بود نامه ای آکنده از ابراز محبت و علاقه به امام و راه او همراه با یک گردنبند طلا برای حضرت امام فرستاده بود که ما آن را خدمت امام دادیم.

دو سه روز بعد دختر بچه دو یا سه ساله ای را آوردند آنجا، که پدرش در جبهه مفقود الاثر شده بود.

امام وقتی متوجه شدند فرمودند: الان بیاوریدش داخل. سپس او را روی زانوی خودشان نشانند و صورت مبارکشان را به صورت بچه چسبانیده و دست بر سر او گذاشتند... سپس همان گردنبندی که زن ایتالیایی فرستاده بود را برداشتند و با دستان مبارکشان بر گردن دختر بچه انداختند. (سرگشتهای... ج ۵ ص ۶۷)

مردی از اشراف جاهلیت، خدمت رسول اکرم (ص) آمد و دید که ایشان یکی از فرزندان را روی زانوی خودشان نشانده اند و او را می بوسند و می بوبند و به او محبت می کنند. یک دفعه این آدم به پیغمبر (ص) رو کرد و گفت: من ده تا بچه دارم و هنوز در **فالتمع وجه رسول الله؛** « عمرم هیچ کدامشان را یکبار هم نبوسیده ام. در یکی از روایاتی که در این زمینه آمده، نوشته اند پیغمبر اکرم از این حرف چنان ناراحت عصبانی شد که صورت مبارکش قرمز شد و تغییر پیدا کرد» و فرمود: «من لا یرحم لا یرحم؛ آن که نسبت به دیگری رحم نداشته باشد، خدا هم به او رحم نخواهد کرد». بنا به نقل دیگری فرمود: اگر خدا رحم را از دل تو! کنده است، من چه کنم؟

⁶⁵<http://www.pedarebad.blogfa.com>

نامهربانی!

فرزند آزاری!

یکی از بدترین نامهربانی‌ها، آزار و اذیت کودکان است که توسط بعضی مردان یا زنان انجام میشود همانطور که در جاهلیت نوزاد دختر را زنده به گور می کردند!

ما به چند نمونه اشاره می نماییم:

در	جدول	زیر	مهمترین	کودک آزاری‌ها	طی	سال‌های	اخیر	را	بخوانید
مکان	توضیح	نوع آزار و اذیت	تاریخ						
تهران	ناظم به دانش‌آموزان مشروب و سیگار می‌داده، برای‌شان فیلم‌های مستجهن پخش می‌کرده و آنها را تعرض ناظم به ۳۰ دانش‌آموز خرداد ۹۷ وادار به رابطه و آزار جنسی می‌کرده است.								
پارس‌آباد	قاتل آتنا از همسایه‌های آنها بوده که با دیدن طلاهای او وسوسه شده و زمانی که آتنا برای آب خوردن تجاوز و قتل کودک ۷ ساله خرداد ۹۶ به مغازه قاتل رفته بوده، او را زندانی کرده، به او تجاوز کرده و جسدش را داخل ساکی گذاشته و در								
مغان	بشکه‌ای پلاستیکی مخفی‌اش کرده است.								
کرج	پس از ازدواج دوم مادر کیمیا، او متوجه رفتارهای عجیبی از سوی شوهرش می‌شود. پدر ناتنی ۷۰ تجاوز و قتل کودک ۷ ساله از تیر ۹۶								
بار	به کیمیا تجاوز کرده است.								
رشت	هنگامی که اهورا و پدر ناتنی‌اش در خانه تنها بودند، او به اهورا تجاوز کرده و بعد از مواجه شدن با تجاوز و قتل کودک ۳ ساله از مهر ۹۶								

صدای فریادهایش، چندین بار سر او را به دیوار کوبیده است. او را هم به دلیل شدت ضربه‌ها به قتل سوی پدر ناتنی رسیده است.		
ورامین	امیرحسین ۱۶ ساله، ستایش ۶ ساله را مورد آزار جنسی قرار داد، او را به قتل رساند و سپس روی تجاوز و قتل کودک ۶ ساله اردیبهشت او اسید پاشید.	۹۵
سنقر	قاتل به بهانه این‌که می‌خواهم او را نزد دخترم ببرم، خانه را داخل حیاط خانه برده است و قصد اقدام به تعرض و قتل تجاوز به او را داشته اما زمانی که بی‌قراری‌های دختر را می‌بیند از ترس اینکه هویتش فاش شود، او را با پارچه‌ای خفه می‌کند و به قتل می‌رساند.	مرداد ۹۵
نیشابور	شوهر عمه کیانا با مادرزنش اختلاف داشته است و می‌خواسته با مرگ کیانا از مادرزنش انتقام ربودن، تجاوز و قتل کودک مهر ۹۵ بگیرد. دخترک را با چادری که روی او کشیده شده بوده، می‌دزد و با موتور به خانه خودش بردم. توسط شوهر عمه دخترک را به طبقه سوم خانه برده، به او تجاوز کرده و او را کشته است.	
سبزوار	پسرعموی ۱۷ ساله، مهدیه را به بهانه‌ای به حاشیه شهر برده و پس از تعرض او را خفه کرده است. تجاوز و قتل کودک ۶ ساله مرداد ۹۴ توسط پسرعمو	
نامشخص	جوان ۲۰ ساله‌ای دختر ۸ ساله را داخل سرویس بهداشتی مدرسه برد و به او تجاوز کرد؛ وقتی هم با تجاوز و قتل کودک ۸ ساله مرداد ۹۴ گریه‌های دلخراش کودک مواجه شد، روسری را دور گردن او پیچید و او را به قتل رساند.	
تهران	قاتل پس از سوار کردن مجرماً در خیابان به قصد رساندن او به تکیه‌های عزاداری، او را به زور تجاوز و قتل کودک ۹ ساله آبان ۹۳ داخل منزل برده و پس از تجاوز با استفاده از جسمی تیز در سرویس بهداشتی گلوی او را بریده و او را کنار خیابان رها کرده است.	
زنجان	قاتل حسین را به طویله‌ای متروکه برده و در آنجا مورد آزار و اذیت قرار داده است. حسین تهدید تجاوز و قتل کودک ۸ ساله آذر ۹۳ می‌کرده که موضوع را به خانواده‌اش می‌گوید. قاتل هم او را با زیپ لباس خفه می‌کند.	
	امیرمهدی به تنهایی برای خرید بیرون رفته و در حالی بازنگشته که جسد او را در اطراف تهران پیدا تجاوز و قتل کودک ۹ ساله دی ۹۱ کردند.	

رئیس اورژانس اجتماعی کشور به آمارهایی از وضعیت خشونت و آزار کودکان در کشور اشاره کرد و گفت: در سال گذشته 31 درصد مداخله در خودکشی برای کودکان زیر 18 سال داشته‌ایم.

به گزارش مشرق، رضا جعفری در نشست خبری به مناسبت هفته ملی کودک، گفت: سال گذشته یک میلیون و 300 هزار نفر در اورژانس اجتماعی پذیرش شده‌اند که 30 درصد آنها مربوط به خشونت خانگی اعم از کودک‌آزاری، معلول‌آزاری، سالمند‌آزاری و والد‌آزاری بوده است.

وی ادامه داد: 40 درصد از موارد خشونت خانگی مربوط به کودک‌آزاری است که 50 درصد آن مربوط به غفلت و بی‌توجهی، 30 درصد آزار جسمی، 16 درصد روانی و عاطفی و 4 درصد جنسی بوده است.

بیشتر بخوانید

کودک‌آزاری نامادری سنگدل با اتوی داغ

جعفری در رابطه با سن کودکان آزار دیده گفت: هر چقدر سن کودکان کمتر باشد خطرپذیری آنها بیشتر است به طوریکه کودکان زیر یک سال 8.7 درصد در سال گذشته پذیرش شده و کودکان 2 تا 4 ساله 16 درصد پذیرش شده‌اند. همچنین 25 درصد زیر 4 سال، 60 درصد بین 5 تا 13 سال و 15 درصد 14 تا 18 سال داشته‌ایم.

رئیس اورژانس اجتماعی کشور گفت: 57 درصد کودک‌آزاری توسط پدران، 26 درصد از سوی مادر، 1.3 درصد از سوی خواهر و برادر و 8 تا 9 درصد توسط نامادری و ناپدیری و 1.5 درصد از سوی افراد غریبه انجام شده است.

وی در مورد نسبت جنسی کودک آزاری گفت: 52 درصد کودک آزاری‌ها در دختران و 48 درصد در پسران رخ داده و دلایل متعددی عامل آن است که 51.5 درصد عامل اعتیاد و الکل در رتبه اول وجود داشته، 7 درصد اختلالات روانی سرپرست، 5.1 درصد بیکاری و 16 درصد پرخاشگری والدین باعث آن بوده است.

جعفری تصریح کرد: 16 درصد کودک آزاری‌ها به کودک برمی گردد و مشکلاتی که شامل عقب ماندگی، بیش فعالی و ... کودک می شود و 85 درصد ناشی از مشکلات موجود در عاملان خشونت و در سرپرست کودکان دیده شده است^{۶۶}

ای داد و بی داد از این همه بی رحمی و جنایت و وحشی گری بعضی از مردان و زنان!

نتیجه گیری:

اسلام دین محبت به فرزندان است و از بداخلاقی و تندخویی نسبت به فرزندان نهی کرده است و هرگونه ازار و اذیت کودکان مورد نهی شدید اسلام است که در آخرت مجازاتهای فراوانی بدنبال دارد. و در زندگی رسول خدا که الگوی نمونه است می بینیم که پیامبر اسلام همه وجودش سرشار از محبت به کودکان می باشد. همچنین اهل بیت علیهم السلام همیشه به فرزندان‌شان محبت می ورزیدند و پدران هم باید این چنین باشند تا فرزندان شان در پرتو این محبت، تربیت مناسبی داشته باشند.

⁶⁶ <https://www.mashregnews.ir/news/899068>

مهربانی با پدر و مادر از اخلاق محمدی است

نیکی به مادر او را هم ردیف موسی علیه السلام کرد

روزی موسی علیه السلام از خدا خواست که همنشین او را در بهشت به او نشان دهد . خدا به او وحی کرد که همنشین تو در بهشت فلان مرد قصاب است. حضرت موسی علیه السلام سراغ قصاب مذکور رفت و به او گفت که آیا مهمان نمی خواهی؟ قصاب جواب داد چرا می خواهم . او حضرت موسی علیه السلام را بخانه خود برد. حضرت موسی علیه السلام که او را زیر نظر داشت دید که ابتدا از زنبیلی پایین آورد که در آن پیرزنی فرتوت بود. جوان دست و صورت پیرزن را شست و به او غذا داد . بعد دوباره اورادر زنبیل گذاشته و در حالی که لبهای پیرزن حرکت می کرد، زنبیل را به سقف آویزان کرد . سپس قصاب برای موسی علیه السلام غذا آورد . بعد از صرف غذا، موسی علیه السلام از قصاب پرسید: این پیرزن کیست؟

گفت: مادرم است که چون خدمتکاری ندارم، خودم او را تروخشک می کنم . موسی علیه السلام پرسید: وقتی می خواستی مادرت را در زنبیل بگذاری او چه گفت؟

گفت: هرگاه او را تروخشک می کنم در حق من دعا می کند و می گوید: خداتورا با موسی در بهشت همنشین کند.⁽²⁾

بزرگان دین به کسانی که نسبت به والدین خود احترام می گذاشتند، با احترام برخورد می نمودند و نسبت به کسانی که به والدین خود جفا می نمودند، با خشم و یا بی اعتنائی برخورد می کردند.

1. داستانهای از زندگی علما.

2. بحار، ج 74.

«وقتی خواهر رضاعی پیامبر صلی الله علیه و آله به دیدن حضرت آمد، پیامبر برای او احترام فوق العاده ای گذاشتند ولی وقتی برادر رضاعی پیامبر آمد حضرت مانند خواهرش به او احترام نکردند. اصحاب علت را پرسیدند. حضرت فرمود علت بیشتر احترام کردن من به خواهر رضاعیم این است که او به پدر و مادرش زیاده تر نیکی می کند.»⁽¹⁾

۶۷.

آداب در محضر پدر و مادر

پدر و مادر حق زیادی برگردن فرزندان دارند، لذا رعایت حقوق و احترام آنان، آثار معنوی بسیار ثمر بخش و حتی در امور دنیوی فرزندان تأثیر گذار می باشد. از طرف دیگر، عدم احترام به ایشان آثار زیانبار و جبران ناپذیری در دنیا و آخرت برایشان در پی

خواهد داشت. به راهکارهایی در باب احترام پدر و مادر توجه فرمایید: 1- با آنها نیکو سخن بگویید 2- اگر آنها را ناراحت کرده‌اید، بکوشید تا خوشحالشان کنید. 3- در نیکی کردن به پدر و مادر، خوب و بد بودن آنها را ملاحظه نکنید، (حتی باید به والدین غیر مؤمن نیکی کرد) 4- اگر امر به حرامی کردند، اطاعت نکنید اما حق بدرفتاری با آنان را ندارید. 5- لازم است بعد از درگذشت آنها نیز به ایشان احساس کنید: الف- بر ایشان نماز بخوانید ب- برایشان استغفار کنید 6- پس از مرگ آنان، تعهدات و بدهیهایشان را ادا کنید 7- دوستان آنها را نیز اکرام کنید 8- پیش از آن که چیزی از شما بخواهند، حاجتشان را برآورید. 9- در حضورشان با احترام بنشینید 10- صدای خود را از صدای آنها بلندتر نکنید 11- در چشمانشان خیره نشوید 12- با دست و چشم به آنها اشاره نکنید 13- آنها را به اسم صدا نزنید 14- جلوتر از ایشان راه نروید (مگر آنکه ضرورتی داشته باشد) 15- قبل از ایشان ننشینید 16- اگر عصبانی شدند، نسبت به آنان خشوع کنید 17- در همه حال از آنها تشکر کنید 18- مراقب باشید، هیچ گاه به ایشان دشنام ندهید 19- بکوشید تا هرگز آنها را خشمگین نسازید 20- در حد ممکن، دربرآوردن نیازها و تأمین هزینه آنان بکوشید 21- هر قدر می‌توانید نسبت به ایشان نیکی کنید 22- هرگز در مقابل ایشان تکبر نکنید 23- در خواسته‌هایشان را برآورده سازید (هر چند به آن نیاز نداشته باشند) 24- چنانچه در حق شما بدی کردند؛ در مقابل، برایشان استغفار و طلب خیر کنید. 25- در مجالس، بالاتر از ایشان ننشینید 26- اگر پیش آنان بمانید، در حد امکان از ایشان جدا نشوید 27- در احسان به والدین، جانب مادر را بیشتر مراعات کنید. 28- به وصیت‌هایشان عمل کنید 29- بدهی‌های آنان را ادا کنید (در صورت توانایی) 30- اگر بین امر و نهی والدین تعارضی بوده اگر ممکن است، رضایت هر دو را جلب کنید و گرنه، جانب مادر را ترجیح دهید - 31- اگر در وقت نماز شما را به کاری امر کردند، نماز

را به تأخیر انداخته و فرمان آنان را اطاعت کنید. 32- از آزار دیگران نسبت به والدین جلوگیری کنید 33- پیش از آنان شروع به خوردن غذا نکنید 34- در مجالس ، روی خود را از آنها برنگردانید. 35- کاری نکنید که دیگران به پدر و مادر شما بد بگویند 36- در وقت ورودشان از جا برخیزید 37- هرگز برای آنان آرزوی مرگ نکنید 38- از آنان بخواهید تا در حق شما دعا کنند(دعای پدر مادر در مورد فرزندان مستجاب است انشاء الله) 39- غیبت آنان را مدارید و نگذارید دیگران از آنها غیبت کنند 40- صفات نیک ایشان را در حضور و غیابشان یادآور شوید 41- ابراز محبت خود را نسبت به آنها آشکار کنید. 42- هر چه می‌توانید در برابر شان تواضع کنید 43- از ایشان تقاضایی نکنید که موجب شرمندگیشان شود. 44- بدی هایشان را فراموش کنید و تکرار نکنید 45- نیکی به پدر و مادر را به بهانه این که آنان هنوز جوان هستند ترک نکنید 46- لزوم احترام ایشان را به اعضای دیگر خانواده گوشزد کنید 47- در حد امکان ، زمینه تفریح ، گردش و زیارت⁶⁸ را بر ایشان فراهم آورید. 48- نقاط ضعف آنان را برای دیگران بازگو نکنید!

بعد از رحلتشان همیشه بیاد آنها باشید و برایشان نماز و قران و خیرات انجام 49- بدهید. 50- اگر حق الناس یا حق الله به گردن دارند ادا نمایید.

محبت به مادر مسیحی باعث مسلمان شدن او شد

«زکریا که مسیحی بود، مسلمان و شیعه شد . امام صادق علیه السلام به او سفارش کرد که اگرچه پدر و مادرت مسیحی هستند ولی احترام به آنها را ترک نکن ! وقتی زکریا بیشتر از قبل به پدر و مادرش نیکی می کرد، مادرش از این برخوردار او خوشحال شد و تمایل پیدا

⁶⁸<http://imamhussain.org/persian/islamic/12673>

کرد که اوهم مسلمان شود . او از پسرش خواست که شهادتین را به او یاد دهد تا او هم اسلام بیاورد . و این چنین بود که با برخورد اسلامی، مادر زکریا اسلام آورد . (الکافی 161/2)

شخصی در زمان حضرت علی (ع) با نفرین پدرش شل شد. حضرت وقتی مشکل او را دیدند به او دعای مشلول را یاد دادند که آنرا بخواند . او این دعا را خواند و پیامبر را در خواب دید که حضرت دستی برپاهای او کشید و او شفا یافت . «مفاتیح الجنان»
«امام سجاد علیه السلام دیدند که نوجوانی بنحوی ادبانه‌ای به پدرش تکیه کرده است . بعد از این امام هیچگاه با آن جوان صحبت نکردند تا جوان از دنیا رفت .»

از صاحب قصر سؤال کرد . گفتند: مال فلان نجّار شیرازی است . ناگاه صاعقه‌ای آمد و قصر را تبدیل به خاکستر کرد .

روز بعد ملا علی کازرونی سراغ نجّار رفت و گفت: دیشب چه کار کردی؟ گفت: هیچ! ملاّ او را قسم داد . نجّار گفت: شب قبل با مادرم دعوا کردم و کار به زدن و کتک کاری کشید . (داستانهای شگفت)

حضرت امام می فرماید:

"و به احمد، پسر، وصیت می کنم که با ارحام و اقربای خود خصوصاً خواهران و برادر و خواهرزادگان با مهر و محبت و صلح و صفا و ایثار و مراعات رفتار کند و به همه فرزندانم وصیت می کنم که باهم یکدل و یک جهت باشند."

همبازی کودکان

رفتار امام در بیرون از خانه و درون خانه یکی بود و فقط در خانه کمی رسمیت ایشان کمرنگ می شد. بارها شده بود که من وقتی وارد خانه می شدم می دیدم که ایشان مشغول بازی با کودکان هستند⁶⁹

بازی بیست دقیقه ای

امام پیش از ظهرها در منزل برای طلبه ها درس داشتند و درس ساعت یازده و نیم تمام می شد. آقا مقید بودند تا ساعت ده دقیقه به دوازده که می خواستند برای نماز ظهر آماده شوند به مدت بیست دقیقه با ما بازی کنند. ما خودمان وسایلی درست می کردیم و با ایشان بازی می کردیم. یا سر ما را توی دامنشان می گرفتند و دیگری می رفت قایم می شد و این کارها برای ما خیلی عادی بود.⁷⁰

مغول سبز پوش

نوه امام می گوید: یک بار من و یاسر و محمدتقی و عماد سر دوچرخه حسن دعوایمان شده بود و متوجه نبودیم که امام دارند می بینند. همه یادمان رفته بود، دوچرخه خودمان را بیاوریم و من با زور بین این چند نفر، دوچرخه را صاحب شدم. از آن به بعد امام اسم مرا مغول گذاشتند، یعنی با زور توانستی دوچرخه را بگیری. هر وقت که مادر پیش آقا می رفت، سؤال می کردند: مغول کجاست؟ یا مغول حالش چطور است؟ در روزهای آخر که برای زیارت امام به بیمارستان رفتیم، پرستاران گفتند که لباس سبز بپوشید. امام با آنکه حالشان مساعد نبود به من گفتند: مغول سبز پوش شده، مغول درختی⁷¹

ازدواج باعث عاق والدین شد!

⁶⁹ سید احمد خمینی؛ مجموعه آثار یادگار امام؛ ص 720.

⁷⁰ زهرا مصطفوی.

⁷¹ مرتضی انصاری.

اقایی می گفت برادری دارم تهران زندگی می کند. همینکه ازدواج کرد ارتباطش را با پدر و مادر و ما قطع کرد. مادرم در حال مردن بود و می گفت میشود حسین بیاید و یکبار دیگر او را ببینم؟ و با این حسرت از دنیا رفت و برادرم برای تشییع جنازه مادر هم نیامد! این فرزند ناخلف! در قیامت به جهنم برده میشود حتی اگر تمام عمر عبادت کرده باشد. چون عاق والدین امرزیده نمیشود.

چهار سال است مادرم را ندیده ام!

اقایی می گفت چهار سال است مادرم را ندیده ام؟ گفتم مادرت جای دوری است؟ گفت نه در همین شهر است. گفتم پس مانع چیست؟ گفت زنم نمی گذارد بروم مادرم را ببینم! زنم گفته اگر به دیدار مادرت بروی من طلاق می گیرم!

پسر مادر را بیرون کرد!

مادری می گفت بعد از فوت شوهرم، پسر من گفت خانه را به اسم من کن من هم این کار را کردم حالا پسر مرا از خانه بیرون کرده است!

کتک خوردن پدر و مادر از فرزند؛ والد آزاری شکل جدید خشونت خانگی

دیدار نیوز - مرضیه حسینی: والد آزاری و سلطه فرزندان بر والدین در خانواده را می توان پدیده ای تقریباً جدید در میان خانواده های ایرانی دانست. پدیده ای که می توان آن را شکلی از خشونت خانگی تلقی کرد. والد آزاری و سایر اشکال سلطه فرزندان بر والدین، خود محصول فرزند سالاری است که حداقل یک دهه است گریبان گیر بسیاری از خانواده های ایرانی به ویژه خانواده های شهرنشین طبقه متوسط و بالا شده است. محبوبه هوشیار روانشناس بالینی در حوزه کودک و نوجوان و مدیر و موسس کلینیک «مشکات» در گفتگوی با دیدار نیوز به پدیده فرزند سالاری و پیامدهای آن بر خانواده و جامعه پرداخته است.

فرزند آوری نیاز به مهارت دارد

محبوبه هوشیار در ابتدا به بحث فرزندآوری در میان خانواده‌های ایرانی اشاره کرد و گفت: «مشکل جدی که در این خصوص وجود دارد این است که خانواده‌ها آگاه نیستند که فرزندآوری صرفاً عملی بیولوژیک و طبیعی نیست، پدری و مادری نقش‌هایی است که ایفای آن به مهارت نیاز دارد؛ مهارت‌هایی که والدین قبل از اقدام به فرزندآوری می‌بایست کسب کرده باشند. این مساله از این حیث ضرورت دارد که جهان و به تبع آن زندگی مدام در حال تغییر و نو شدن است و این تغییرات چالش‌های جدید را پیش روی خانواده‌ها در ارتباط با فرزندان قرار می‌دهد. در این شرایط اگر والدین مهارت‌های لازم را کسب نکرده باشند، قادر نیستند مواجهه مناسبی با چالش‌های جدید در حوزه تربیت فرزند داشته باشند».

کدام سبک تربیت فرزند مناسب‌تر است

هوشیار در ادامه به سبک‌های مختلف تربیت فرزند اشاره کرد و گفت: «معمولاً سه نوع سبک فرزندپروری تعریف می‌شود؛ سبک سخت‌گیرانه، سهل‌گیرانه و مقتدرانه. در سبک سخت‌گیرانه پدر و مادر نگاهی بسیار کمال‌گرایانه به امر تربیت دارند و هدفشان تربیت فرزندی است که در همه چیز بهترین است. در این الگوی تربیتی به این دلیل که والدین قوانین و محدودیت‌های شدیدی بر کودک اعمال می‌کنند، ناخواسته به دیکتاتورهایی زورگو تبدیل می‌شوند. این شیوه تربیتی باعث می‌شود که کودک اعتماد به نفسش را از دست بدهد و به این دلیل که فرصت تجربه کردن را پیدا نمی‌کند، استعدادهایش شکوفا نمی‌شوند و مهارت و تجربه کافی برای زندگی در بزرگسالی را از دست می‌دهد».

هوشیار ادامه داد: «سبک سهل‌گیرانه نقطه مقابل سبک قبلی است یعنی پدر و مادر بیش از حد نسبت به فرزندان آسان‌گیر می‌شوند، شعارشان هم این است که هرآنچه بچه اراده می‌کند باید داشته باشد و هر کاری مایل است باید انجام دهد، زیرا در غیر این صورت عقده‌ای و عصبی می‌شود. در این الگو هم بچه اعتماد به نفسش را از دست می‌دهد، خوداتکایی را نمی‌آموزد، بی‌مسئولیت و بی‌خیال بار می‌آید. سبک سوم و مقتدرانه، درواقع ترکیبی از دو سبک اول است یعنی پدر و مادر در عین اینکه نیازهای فرزند را

در نظر می گیرند و به او محبت می کنند، اقتدار خود به عنوان والد را نیز حفظ می کنند و مانع از خودسری «و بی مسئولیت بار آمدن بچه می شوند. از میان این سه سبک، الگوی مقتدرانه موفق تر است

بستر ظهور فرزند سالاری در خانواده چیست؟

محبوبه هوشیار در ادامه در خصوص روند شکل گیری پدیده فرزند سالاری گفت: «عمر این پدیده چندان طولانی نیست، زیرا در دهه های پیشین سلطه پدر بر خانواده حاکم بود، اما به تدریج و متأثر از انگاره های دنیای جدید، تغییر در وضعیت خانواده به عنوان نهادی اجتماعی، تغییراتی اساسی در نقش ها و کارکردها در درون این نهاد ایجاد شد. به عنوان مثال تحصیل و اشتغال زنان، افزایش مشغولیات والدین در خارج از خانه، سیاست فرزند کمتر زندگی بهتر و همچنین دشواری تامین معیشت، خانواده را به سمت تک فرزندی و یا فرزندان کمتر سوق داد. این مساله در کنار عدم مهارت والدین در تربیت فرزند سبب شد که والدین اغلب از الگوی تربیت سهل گیرانه استفاده کنند و به تدریج فرزند یا فرزندان به روسای خانواده تبدیل شوند. در این راستا تصمیمات مهم به میل فرزندان ختم شد و در بسیاری از خانواده ها کار به جایی رسید که والدین به خادم های فرزندان تبدیل شدند».

هوشیار در ادامه بستر خانوادگی ظهور فرزند سالاری را توضیح داد و گفت: «تصور کنید خانواده ای را که یک فرزند دارد، تمام تمرکز و منابع خانواده به او اختصاص می یابد. در حالی که والدین مهارت تربیت فرزند را نیز نیاموخته اند؛ در نتیجه تصور می کنند که باید بیش از حد محبت کنند و به تمام خواسته های به جا و نابه جای بچه عمل کنند تا به زعم خودشان ناکامی هایی که خود تجربه کرده اند نصیب فرزندشان نشود. حالت دیگر وقتی است که مثلاً مادر شاغل است و وقت کمی برای رسیدگی به بچه دارد به همین دلیل مدام احساس عذاب وجدان دارد که برای فرزندش مادر خوبی نیست، متأثر از همین احساس مادر تصور می کند زمان هایی که در خانه است باید گوش به فرمان بچه باشد و به هیچ کدام از «خواسته های بچه نه نگویید

هوشیار توضیح می‌دهد: «به عنوان مثال نمونه‌هایی دارم که مادر کارمند است. خسته از سرکار به خانه برمی‌گردد و انرژی برای بچه‌ای که سرشار از نیاز است ندارد در نتیجه برای راحت کردن وجدان خودش بچه را عادت داده که هر روز با یک هدیه به خانه برود این کار مادر باعث شده که بچه محبت را با کادو تعریف و فهم کند، این بچه با همین ذهنیت بزرگ می‌شود و با همین باور خواسته‌هایش را بیان می‌کند در نتیجه فکر می‌کند اگر زمانی والدین خواسته‌های او را برآورده نکنند به این معنی است.» که دوستش ندارند و این تصور به رفتارهای پر خاشگروانه و خودخواهانه منجر می‌شود

نسلی خودخواه و بی مسئولیت

هوشیار در ادامه به ویژگی‌های بچه‌هایی که در خانواده‌های فرزندسالار رشد می‌کنند اشاره کرد و گفت: «تجربه چند ساله من نشان می‌دهد که پدیده فرزندسالاری با شدت و ضعف در میان بیش از ۶۰ درصد خانواده‌ها وجود دارد. افرادی که چنین تربیتی دارند اغلب بسیار خودخواه، زیاده‌خواه و مغرور هستند، انعطاف‌پذیری کمی دارند و اهل مدارا نیستند، قدرت همدلی‌شان بسیار پایین است و توان کمی برای درک هم‌نوعان و میل به کمک به آن‌ها دارند. این افراد همچنین چندان مسئولیت‌پذیر نیستند و تحمل کوچک‌ترین ناملائیتمی‌ها را ندارند. شکل‌گیری چنین شخصیتی عجیب نیست وقتی در طول دوران کودکی پدر و مادر اجازه تجربه کردن زندگی را به کودک نمی‌دهند، صفر تا صد کارهای او را از خانه گرفته تا مدرسه انجام می‌دهند، حتی کیف و کتابهایش را حمل می‌کنند؛ فردی که این گونه تربیت می‌شود، در کنار این که زندگی کردن را تجربه نمی‌کند، در آینده در ایجاد روابط اجتماعی و حتی زندگی مشترک با مشکلات بسیاری مواجه می‌شود، خوب تصور کنید که در آینده با نسلی مواجهه هستیم که واجد چنین خصلت‌هایست! کما اینکه همین الان هم بچه‌های دهه ۷۰ و ۸۰ تا حد زیادی این ویژگی‌ها را دارند»

من کیس‌های زیادی دارم از نوجوانانی که در کنار مسائل خاص دوران بلوغ، بسیار پر خاشگر و سلطه جو هستند، در رابطه به همسالان و روابط اجتماعی خود مهارت ندارند و همچنین در خانه با والدین خود

دچار تنش‌های زیادی هستند. در این مرحله، کار که به چنین وضعت دشواری رسید تازه والدین می‌خواهند فرزند را کنترل کنند یا راه و رسم درست زندگی کردن را به او بیاموزند که بسیار دشوار است.»

فرزندانی که والدینشان را کتک می‌زنند

محبوبه هوشیار در توضیح والدآزاری به عنوان یکی از مهم‌ترین پیامدهای سلطه فرزندان در خانواده گفت: «روزانه با مادران و پدرانی که از دست فرزندان زیاده خواه و ناسازگار خود به تنگ آمده و متحمل انواع خشونت‌ها از طرف فرزندان می‌شوند برخورد می‌کنم. از خشونت‌های کلامی از قبیل تحقیر، توهین و بی احترامی گرفته تا حتی برخورد فیزیکی! نوجوانانی که والدینشان را کتک می‌زنند یا با تهدید به اشکال مختلف می‌ترسانند. شکل دیگری از والد آزاری به این شکل است که والدین خاصه مادر تمام نیازهای خود را فراموش کرده و به تمامی وقف فرزند شده است، اما به جای دریافت محبت متقابلی از جانب او، تحمل زندگی برایش دشوار شده است. شرایط کرونایی که در خانه ماندن و اجبار به هم‌همنشینی والدین و فرزندان را ایجاد کرده، بر میزان این خشونت‌ها افزوده است. در این نزاع‌ها والدین به دلایلی، چون ترس از شنیدن شدن دعوا توسط همسایه‌ها کوتاه می‌آیند تا حدی که حتی «اختیار عوض کردن کانال تلویزیون را هم ندارند»

فرزندانی که والدینشان را کتک می‌زنند، والد آزاری شکلی از خشونت خانگی

هوشیار افزود: «ظهور اشکال مختلف والدآزاری یک شبه نیست و ریشه در کودکی فرد دارد، کسی که در ایام کودکی با گریه و دعوا و شکستن وسایل خانه والدین را وادار به تمکین کرده، در دوران نوجوانی و جوانی با اعمال بدتری، چون کتک زدن والدین در پی دستیابی به خواسته‌های خود است. یا والدینی که از سر علاقه زیاد به فرزند نازپرورده خود القابی مانند ملکه من یا سلطان من می‌دهند، این بچه با این القاب و معنایی که به همراه دارند رشد می‌کند و تصور می‌کند واقعا سلطان و ملکه اند والدین خادم و

زیر دست آن‌ها هستند. چنین بچه‌هایی بسیار محتمل است که در بزرگسالی و در زندگی اجتماعی دچار مشکل شوند، زیرا در بستر زندگی روزمره، همه مانند پدر و مادرش دست به سینه در خدمت او نیستند این در حالی است که او بر اساس تربیت خود انتظار چنین برخوردی از طرف دیگران را دارد، وقتی که این پاسخ را دریافت نمی‌کند به پرخاشگری، خشونت، قهر و زورگویی به عنوان مثال در ارتباط با دوستانش متوسل می‌شود. زیرا می‌بیند که گروه دوستانش حاضر به پذیرش ریاست و خودمحوری او «نیستند. در نتیجه طرد و دچار سرخوردگی می‌شود»

به خاطر فرزند همسران را فراموش نکنید

محبوبه هوشیار در ادامه بحث خود در خصوص پیامدهای فرزند سالاری بر خانواده ایرانی به این مساله اشاره کرد که بسیاری از اختلافات و سردی‌های عاطفی در میان زوجین در سال‌های پس از تولد فرزند رخ می‌دهد، زیرا والدین و به ویژه مادران تمام توان، وقت و عشق خود را به بچه می‌دهند، به خاطر او زندگی می‌کنند و تنها به خواسته‌ها و نیازهای فرزند اهمیت می‌دهند به گونه‌ای که روابط با همسر نیز تحت شعاع وجود بچه قرار می‌گیرد. بتدریج فرزند در محور تصمیم‌گیری‌ها قرار گرفته و از نوع غذای روز تا مقصد مسافرت برای سفر را او انتخاب می‌کند. در چنین وضعیتی یکی از زوجین و اغلب مرد، حس می‌کند که به حاشیه رفته و نیازهای او در در سایه نیازهای فرزند، نادیده گرفته می‌شود، بعضی از مردها برای جبران این خلا و به دنبال دریافت محبت و توجهی که در آغاز زندگی از همسر خود دریافت می‌کردند، وارد رابطه موازی با ازدواج می‌شوند.

اندازه محبت و توجه باید متناسب با نیاز کودک باشد

محبوبه هوشیار در پاسخ به این سوال که محبت والدین و برآوردن خواسته‌های فرزند به چه شکل باید اعمال شود که فرزند زیاده‌خواه و سلطه‌گر تربیت نشود، گفت: «مهم این است که ما نیاز کودک را با توجه به روند رشد او برآورده کنیم. زیرا بچه در هر مرحله از رشد ضمن اینکه رفتارهای متفاوتی بروز می‌دهد، نیازهای مختلفی نیز دارد. بدیهی است که نیازهای یک بچه دو ساله با شش ساله متفاوت است.

فهم اینکه در هر مرحله از رشد نیاز بچه به محبت، توجه و برآوردن نیازهایش چگونه است نقش مهمی در روند تربیت دارد. به عنوان مثال یک بچه یک و نیم ساله نوپا بسیار کنجکاو است و میل به تجربه کردن محیط دارد این بچه در این مرحله اگر با سخت گیری مادر در منع تجربه کردن محیط مواجه «شود، به کودکی عصبی و پرخاشگر تبدیل می شود

مهارت فرزندپروری را کجا بیاموزیم

محبوبه هوشیار در خصوص آموزش مهارت های فرزندپروری گفت: «در مراکز خانه های سلامت شهرداری کلاس های فرزندپروری برگزار می شود، کتاب های خوبی هم در این زمینه به صورت تالیف و ترجمه وجود دارد. امکان کمک گرفتن از روانشناسان هم وجود دارد. اخیرا هم کلینیک هایی تاسیس شده که مادر می تواند از زمان بارداری خدمات آموزش فرزندپروری دریافت کند^{۷۲}

سلام حاج آقا خسته نباشید حقیقتش من پسری ۱۰ ساله و دختری ۸ ساله دارم متاسفانه هر دو دست بزن دارن فقط هم برای من یعنی هم سن خودشان راکتک نمیزنن نمیدانم شاید بخاطر این بوده پدرشان من راجلوی چشمان هر دوی آنها کتک زده از طرفی پدرشان خیلی بدهن بی مسئولیت و عصبی است من نمیخواهم بچه ام اینطور شوند خیلی نگران مخصوصا اینکه پسر من هستم چندین بار قصد جدایی داشتم اما باز ادامه دادم اصلا اهل صحبت خوب نیست همه اش حرفهایی رکیک ب زمین و زمان حالا ماندم چ کار کنم اگر شماراهی میدانید راهنمایی کنید ممنونم

و علیک السلام. خدا به شما صبر بدهد با این شوهر و این فرزندان! ولی شما این کارها را انجام دهید: اگر کودک به هر دلیلی پر خاشگری را انتخاب کند، والدین نباید با پر خاشگری به او پاسخ دهند اما باید محکم باشند. مثلا اگر کودک را بغل کرده اید و او شما را می زند، بدون آنکه هیچ بحثی با او بکنید باید خیلی سریع او را زمین بگذارید یا اگر در اتاقش هستید او اسباب بازی اش را به سمت شما پرت می کند، بدون اینکه گفتمان خاصی با او داشته باشید، از اتاق بیرون بروید

⁷² <https://www.didarnews.ir/fa/news/61859>

دوم: در مورد شوهر جلسه خانوادگی با حضور فامیلهایی از شما و ایشان بذارید شاید اثر داشت.

سوم: کتابهایی که در مورد احترام به والدین است را تهیه و با تشویق فرزندان را وادار به مطالعه یا گوش دادن مطالبش توسط شما بنمایید

چرا این مومن چاقو به همراه داشت؟

مدتی بود یکی از نمازگزاران مسجد نمی آمد. به دیدار او در مغازه اش رفتم. موقع دیدار متوجه شدم چاقوی بزرگی با خود دارد! علت را پرسیدم. گفت بخاطر پسر هست! پسر قلدری دارم می اید و بزور از من پول می خواهد.

حق زن می خواهم!

پدر و پسری به ما مراجعه کردند و پدر گفت از مال دنیا، فقط یک خانه کوچک دارم. پسر می گوید خانه را بفروش و به من حق زن! بده!

من به پسر گفتم ما چیزی بنام حق زن نداریم!

ولی پسر قبول نکرد و می گفت من حق زن می خواهم!

و مانند این نمونه، فراوان داریم که پسر باعث اذیت والدین می شوند در حالی که فرزند به هیچ وجه اجازه ندارد والدین خود را اذیت نماید. حتی اگر والدین، فرزند را اذیت کنند یا به او ظلم نمایند.

یا برعکس نامهربانی والدین با فرزندان را فراوان دیده ایم و شنیده ایم:

پدر فرزندان خود را کتک می زند

دوتا دختر سی و بیست و هشت ساله به من مراجعه کردند گفتند پدر ما نمی گذارد از ازدواج کنیم و همه خواستگار هارا رد می کند. از طرفی درامدی ندارد و زندگی ما از یارانه می گذرد و بعلاوه مارا کتک هم می زند!

سفر غیر ضروری فرزند با مخالفت پدر یا مادر ممنوع بوده و سفر معصیت حساب می شود

همچنین با پدر و مادر بلند صحبت کردن بی ادبانه، جلوتر از آنان راه رفتن، به آنها اُف بهشت می برد.⁽²⁾

گفتن، آنها را تحقیر کردن و .. در اسلام ممنوع است .

«روزی یکی از وزرا با پدرش خدمت امام خمینی رحمه الله رسید و خود جلوتر رفت و دست امام را بوسید سپس پدرش را معرفی کرد . امام امت به او فرمود: چرا جلوتر از پدرت راه رفتی؟»⁽¹⁾

ناراحتی پیامبر اکرم از دفن پیرزن بدون اطلاع ان حضرت

پیرزن بینوایی در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله جارو می کشید و همانجا می خوابید و خوراک او را مردم تهیه می کردند روزی پیامبر صلی الله علیه و آله وارد مسجد شد چون آن زن را ندید فرمود: کجا رفته است مردم جواب دادند شب گذشته مرد و او را دفن کردند حضرت از شنیدن این مطلب ناراحت شده

و آنها را بخاطر عدم اطلاع به پیامبر صلی الله علیه و آله توییح کرده و سپس به همراه جمعیت روی قبر زن آمده و برای آمرزش این زن نماز خواند . ۷۳

شعر محبت و مهربانی از مولوی

از محبت تلخ ها شیرین شود

وز محبت مس ها زرین شود

از محبت دُردها صافی شود

وز محبت دَردها شافی شود

از محبت خارها گل می شود

وز محبت سرکه ها مل می شود

از محبت دار تختی می شود

وز محبت بار بختی می شود

از محبت سجن گلشن می شود

بی محبت روضه گلخن می شود

از محبت نار نوری می شود

وز محبت دیو حوری می شود

از محبت سنگ روغن می شود

بی محبت موم آهن می شود

از محبت حزن شادی می شود

وز محبت غول هادی می شود

از محبت نیش نوشی می شود

وز محبت شیر موشی می شود

از محبت سقم صحت می شود

وز محبت قهر رحمت می شود

از محبت مرده، زنده می شود

وز محبت شاه بنده می شود

این محبت هم نتیجه دانش است

کی گزافه بر چنین تختی نشست

مهربانی امیرالمومنین (ع) با قاتل خویش!

رفتار امام علی (ع) با ابن ملجم، در مقاطع مختلف بسیار قابل تأمل است و انسان در برابر عظمت روحی و معنوی امام (ع) متحیر می ماند.

با وجود اینکه امام شکی نداشت که "ابن ملجم" او را ترور خواهد کرد، اما هیچ گاه دست به اقدام پیش دستانه نزد

راویان نقل کرده اند که ابن ملجم نزد امام آمد تا با ایشان بیعت کند، امام دو یا سه مرتبه او را رد کرد، ولی سرانجام با او بیعت کرد. امام از او قول گرفت که 1- فریبکاری نکند 2- نیرنگی نزند 3- بیعت خویش را نشکند.

ابن ملجم به امام گفت: ندیدم که این کار را با غیر من انجام دهی.

:امام از او روی برگرداند و پاسخش را نداد. رو به "غزوان" کرد و فرمود

"او را بر مرکب بور سوار کن"

:سپس امام این شعر را سرود

أُرِيدُ حَيَاتَهُ وَيُرِيدُ قَتْلَهُ

[عَذِيرَك مِّنْ خَلِيلِكَ مِّنْ مُّرَادٍ] 1

من زندگی او را خواستارم در حالی که او خواهان مرگ من است. عذر او از دوستی با من، کشتن من است.

:پس امام به حاضران روی کردند و فرمودند

[به خدا سوگند، او را وفادار به گفتارش نمی بینم] 2 "

روزی امام مشغول سخنرانی بود و آن خبیث پلید در کنار منبر امام نشسته بود، در حالی که امام را تهدید می کرد و می گفت

!به خدا سوگند! این مردم را از دست تو راحت می کنم

بعضی از حاضران سخن او را شنیدند و او را دستگیر کرده و تحت مراقبت نزد امام آوردند و [امام را از گفتار او آگاه کردند. امام دستور آزادی او را داد و فرمود: "هنوز مرا نکشته است" 3]

زمانی که ابن ملجم به قصد انجام ماموریت خود وارد کوفه شد برخی از یارانش از قبیله "تیم رباب" را دید که دختری به نام "قطام" نزد آنان بود که پدر و برادرش در واقعه نهروان کشته شده بودند. هنگامی که ابن ملجم او را دید شیفته او شد و از او خواستگاری کرد. او نیز پاسخ مثبت به وی داد. و شرط ازدواج خویش را سه هزار درهم به همراه خادم و کنیز و قتل امام قرار داد.

ابن ملجم گفت ان چه که گفתי حاضر است اما کشتن علی چگونه ممکن است؟

به او گفت: آن را دنبال کن، موفق می شوی. اگر او را کشتی قلب مرا شفا داده ای و با من زندگی می کنی، و اگر کشته شدی آنچه نزد خداست برای تو بهترین است.

این جا بود که ابن ملجم نیت اصلی خود از آمدن به کوفه را آشکار کرد و گفت: من به این شهر جز برای کشتن علی نیامده ام.

قطام به او گفت: من کسی را پیدا می کنم که تو را در این کار کمک کند. به دنبال "وردان بن مجالد" از تیم رباب فرستاد، او را از تصمیم خود و ابن ملجم باخبر کرد و از او خواست که به ابن ملجم کمک کند.

همچنین ابن ملجم به مردی از خوارج از قبیله "اشجع" برخورد کرد که به او "شیب بن بحیره" می گفتند. به او گفت: آیا شرف دنیا و آخرت را می خواهی؟

گفت: آن کدام است؟

گفت: در کشتن علی به من کمک کن.

شیب به وی پاسخ مثبت داد و باهم به سوی قطام رفتند، او در مسجد در حال اعتکاف بود، و برایش در آنجا قبه ای زده بودند، به او گفتند: ما برای کشتن آن مرد جمع شدیم. قطام برای این کار از آن ها [تشکر کرد و آن ها را بر ارتکاب این جرم تحریک کرد]⁴

زمانی که ابن ملجم دستگیر شد. دست بسته و سربرهنه او را نزد امام حسن مجتبی آوردند. امام به او فرمود:

ای معلون، امیرالمؤمنین و پیشوای مسلمانان را کشتی. آیا این پاداش آن است که ایشان تو را پناه "دادند و به خویش نزدیک فرمودند...؟"

:و رو به پدر کرد و فرمود

"پدر جان، این دشمن خدا و دشمن تو ابن ملجم است که هم اکنون در اختیار ماست"

:امام، چشمانش را باز کرده و با صدایی ضعیف فرمود

کار شگفتی کردی و گناه بزرگی را مرتکب شدی. آیا من نبودم که به تو مهربانی کردم و تو را در " بخشش بر دیگران ترجیح دادم؟ پس چرا پاداشم را چنین دادی؟

:سپس امام روی به فرزندش کرد و درباره قاتلش سفارش به نیکی کرد و فرمود

او را غذا بدهید و به او آب بنوشانید. اگر زنده ماندم، صاحب خون خویش هستم. اگر خواستم او را می " کشم و اگر نخواستم از او می گذرم. اگر مردم، او را بکشید ولی در حقش زیاده روی نکنید که خداوند [اسرافکاران را دوست ندارد]"5

:امام حسن از سفارش پدرش به نیکی و خوش رفتاری درباره قاتل خودش متحیر شد و فرمود

پدرجان، این ملعون تو را به قصد کشتن ضربت زده است و ما را اندوهگین و عزادار ساخته است؛ اما " "تو ما را به مهربانی در حق او سفارش می کنی

:امام خطاب به امام حسن (ع) فرمود

فرزندم، ما خاندان رحمت و بخشایشیم، از آن چیزی که می خوری به قاتلم بده و از آنچه که می نوشی " به او نیز بنوشان. اگر من مردم، او را به مرگ قصاص کن. ولی بدنش را قطعه قطعه نکنید. چرا که از جدت پیامبر خدا (ص) شنیدم که فرمود

مبادا کسی را قطعه قطعه کنید و اگر چه سگ هار باشد

و اگر زنده ماندم، می دانم با او چه کنم؛ زیرا ما خاندانی هستیم که بر گناهکار و ستمگر خویش چیزی "جز بخشش و بخشایش نمی افزاییم

خزانة الادب 6: 360. الاغانی 15 : 228 [1]

المناقب 3 : 93 [2]

علی بن ابی طالب بقیة النبوة وخاتم الخلافة : 562 [3]

إعلام الوری : 200 [4]

النجوم الزاهرة 1 : 119 [5]

تورا بحق مادرت از شمر شفاعت نکن!

مرحوم حضرت آیت الله العظمی بهجت می فرمود: مرحوم دربندی در حرم کربلا خطاب به امام حسین (علیه السلام) عرض کرد: به حق مادرت زهرا (علیها السلام) از شمر شفاعت ممکن!

از ایشان پرسیدند: مگر حضرت از شمر هم شفاعت می کند؟
جواب می داد: امکان دارد؛ زیرا اینها مظهر رحمت پروردگارند^{۷۴}

مهربانی هایی که کرده بودند این سه نفر محبوس را نجات داد!

در کتاب «محاسن برقی» از رسول خدا(ص) چنین نقل شده: سه نفر عابد از خانه ی خود بیرون آمده و به سیر و سیاحت در کوه و دشت پرداختند ، تا به غاری که در بالای کوه بود رفته و در آن جا به عبادت مشغول شدند ، ناگاه (بر اثر طوفان یا ...) سنگ بسیار بزرگی از بالای آن غار ، از کوه جدا شد غلتید و به درگاه غار افتاد به طوری که در غار را به طور کامل پوشانید ، آن سه نفر در درون غار تاریک ماندند ، آن سنگ به قدر در غار را پوشانید که حتی روزنه ای از غار به بیرون جا نگذاشت ، از این رو آنها بر اثر تاریکی، همدیگر را نمی دیدند

آنها وقتی که خود را در چنان بن بست هولناکی دیدند برای نجات خود به گفتگو پرداختند، سرانجام یکی از آنها گفت: «هیچ راه نجاتی نیست جز این که اگر عمل خالصی داریم آن را در پیشگاه خداوند شفیع قرار دهیم، ما بر اثر گناه در این جا محبوس شده ایم، باید با عمل خالص خود را نجات دهیم». این پیشنهاد مورد قبول همه واقع شد.

کتاب در محضر حضرت آیت الله العظمی بهجت - ص 128⁷⁴

اولی گفت: «خدایا! می‌دانی که من روزی فریفته زن زیبایی شدم، او را دنبال کردم وقتی که بر او مسلط شدم و خواستم با او عمل منافی عفت انجام دهم به یاد آتش دوزخ افتادم و از مقام تو ترسیدم و از آن کار دست برداشتم، خدایا به خاطر این عمل سنگ را از این جا بردار.» وقتی که دعای او تمام شد ناگاه آن سنگ تکانی خورد، و اندکی عقب رفت به طوری که روزنه‌ای به داخل غار پیدا شد.

دومی گفت: «خدایا! تو می‌دانی که گروهی کارگر را برای امور کشاورزی اجیر کردم، تا هر روز نیم درهم به هر کدام از آنها بدهم، پس از پایان کار، مزد آنها را دادم، یکی از آنها گفت: من به اندازه دو نفر کار کرده‌ام، سوگند به خدا کمتر از یک درهم نمی‌گیرم، نیم درهم را قبول نکرد و رفت. من با نیم درهم او کشاورزی نمودم، سود فراوانی نصیبم شد، تا روزی آن کارگر آمد و مطالبه نیم درهم خود را نمود، حساب کردم دیدم نیم درهم او برای من ده هزار درهم سود داشته، همه را به او دادم، و او را راضی کردم این کار را از ترس مقام تو انجام دادم، اگر این کار را از من می‌دانی به خاطر آن، این سنگ را از این جا بردار.» در این هنگام ناگاه آن سنگ تکان شدیدی خورد به قدری عقب رفت که درون غار روشن شد، به طوری که آنها همدیگر را می‌دیدند ولی نمی‌توانستند از غار خارج شوند.

سومی گفت: «خدایا! تو می‌دانی که روزی پدر و مادرم در خواب بودند، ظرفی پر از شیر برای آنها بردم، ترسیدم اگر آن ظرف را در آن جا بگذارم و بروم، حشره‌ای داخل آن بیفتد، از طرفی دوست نداشتم آنها را از خواب شیرین بیدار کنم و موجب ناراحتی آنها شوم، از این رو همان جا صبر کردم تا آنها بیدار شدند و از آن شیر نوشیدند، خدایا اگر می‌دانی که این کار من برای جلب خشنودی تو بوده است، این سنگ را از این جا بردار.»

وقتی که دعای او به این جا رسید، آن سنگ تکان شدیدی خورد و به قدری عقب رفت که آنها به راحتی از میان غار بیرون آمدند و نجات یافتند.

سپس پیامبر-صلی الله علیه و آله- فرمود: «مَنْ صَدَقَ اللَّهَ نَجَا؛ کسی که به راستی و از روی خلوص با خدا رابطه برقرار کند و بر همین اساس، رفتار نماید، رهایی و نجات می‌یابد»^{۷۵}

پیامبر گرامی (ص) می‌فرماید: هر که مومنی را غمگین کند، آن گاه دنیا را به او بدهد،

این بخشش کفاره عمل او نخواهد بود و برای او پاداشی به دنبال نخواهد داشت.

امام صادق (ع) می‌فرماید: اگر شما دلی را شکستید نمی‌توانید جبران آن دل شکستگی را بکنید اگر همه ی دنیا را به او بدهید.

امام رضا (ع) از پیامبر (ص) نقل می‌کنند: آن گاه که بدون حق مومنی را برنجاند، مانند این است که خانه کعبه و بیت المعمور را ده بار ویران کرده باشد و مثل این است که هزار ملک از ملائکه مقرب الهی را به قتل رسانده باشد.

امام علی علیه السلام می‌فرمایند: به خدا سوگند اگر هفت اقلیم را با همه چیزهای که در آن هست به من بدهند تا پوست جوی را به ناحق از دهان مورچه ای بگیرم این کار را نخواهم کرد.

کسی که مهربان است اگر دارای پست و مقام مهمی هم بشود باز مهربانی خود را فراموش نمی‌کند و افراد زیر دست را تحقیر نمی‌کند.

مجمع البیان، ج ۶، ص ۴۵۲ - ۷۵

امام کاظم علیه السلام از اینکه علی بن یقطين باعث ناراحتی ابراهيم ساربان شد ناراحت شدند

ابراهيم ساربان شتر، که یکی از شیعیان موسی بن جعفر علیه السلام بود، روزی خواست خدمت علی بن یقطين برسد.

چون ابراهيم، ساربان بود و علی بن یقطين وزیر، به حسب ظاهر، شان ابراهيم نبود که پیش وزیر! برود! لذا علی بن یقطين او را راه نداد.

اتفاقاً در همان سال علی بن یقطين به حج مشرف شد. در مدینه خواست خدمت امام کاظم علیه السلام شرفیاب شود، حضرت او را راه نداد. روز دوم، در بیرون خانه، حضرت را ملاقات نمود. و عرضه داشت؛ !که ای سید من، تقصیر من چه بود که مرا راه ندادید؟

امام - علیه السلام فرمود: به این دلیل که برادرت ابراهيم جمال رابه حضور نپذیرفتی، من نیز از ورود تو مانع شدم؛ و خداوند عمل تو را قبول نخواهد کرد و فرمود مگر آن که ابراهيم جمال تو را ببخشد

سرانجام به دستور امام علیه السلام علی بن یقطين، خود را به درب خانه ابراهيم رسانید و گفت: اگر تو مرا عفو نکنی، و مرا نبخشی، سرورم موسی بن جعفر علیه السلام مرا قبول نکرده و به حضور نخواهد پذیرفت. ابراهيم گفت

خدا تو را ببخشد و پیامرزد

سپس علی بن یقطين صورت خود را روی زمین گذاشت و با اصرار زیادی خواست که ابراهيم پای خود «را روی صورت او بگذارد! در این هنگام پیوسته می گفت: «خدا یا شاهد باش

وی همان شب، خود را به درب خانه امام علیه السلام رسانید، آن حضرت به او اجازه ورود داده و او را !به حضور پذیرفت

چرا رسول خدا نماز را با عجله تمام کرد؟

مهربانی و اخلاق نیکوی پیامبر (ص) در حدی بود که امام صادق (ع) فرمود: روزی رسول خدا (ص) نماز ظهر را با جماعت خواند، مردم بسیاری به او اقتدا کردند، ولی آن ها ناگاه دیدند آن حضرت بر خلاف معمول دو رکعت آخر نماز را با شتاب تمام کرد (مردم از خود می پرسیدند، به راستی چه حادثه مهمی

رخ داده که پیامبر (ص) نمازش را با شتاب تمام کرد؟! پس از نماز از پیامبر (ص) پرسیدند: «مگر چه شده؟ که شما این گونه نماز را (با حذف مستحبات) به پایان بردی؟» پیامبر (ص) در پاسخ فرمود: «اما سمعتم صراخ الصبی؛ آیا شما صدای گریه کودک رانشنیدید؟» معلوم شد که کودکی در چند قدمی محل نمازگزاران گریه می کرده، و کسی نبود که او را آرام کند، صدای گریه او دل مهربان پیامبر (ص) را به درد آورد، از این رو نماز را با شتاب تمام کرد، تا کودک را از آن وضع بیرون آورده، و نوازش نماید.

سردار سلیمانی در حال نماز گل را گرفت!

گل دست پسر بچه ۴ ساله‌ای بود که در ذهنش او را همیشه با لباس نظامی تصور کرده بود. مردی مهربان که با آدم بدها می جنگد و با کودکان مهربان است. به صف اول نماز که رسید او را پیدا کرد اما خبری از لباس نظامی نبود. همه مانده بودند محمد حسین ۴ ساله چطور حاج قاسم را شناخته بود. اما کودک طاقت نداشت صبر کند سردار نمازش تمام شود و گل را به او داد. حاج قاسم دستش را دراز کرد و گل را از او گرفت مبادا دلش بشکند. خدا می‌داند آن لحظه در دل مردی که نامش دنیایی را به لرزه در می‌آورد، چه می‌گذشت. کودک به مقصود خود رسیده بود و رفت. اما حالا نوبت حاج قاسم سلیمانی بود که برود و دوستش را در آغوش بگیرد^{۷۶}

نفهمیدم من خادم او بودم یا او خادم من!

در مدینه هر کس برای پیامبر هدیه ای می آورد. مادر انس بن مالک آمد و گفت: من چیزی برای پیشکش ندارم اما فرزندی دارم که او را به عنوان خادم شما پیشکش می کنم. انس ده سال خادم پیامبر بود، بعد از رحلت رسول اکرم از انس سوال کردند پیامبر را چگونه یافتی؟ گفت مختصر بگویم یا مفصل؟ گفتند: مختصر. انس گفت: رفتار پیامبر در این ده سال چگونه ای بود که نفهمیدم من خادم او بودم یا او خادم من!

دائما خوش رو، خندان

در فرازی از گفتار حضرت علی (ع) در شان اخلاق پیامبر (ص) چنین آمده: «رفتار پیامبر (ص) با همنشینانش چنین بود که دائماً خوش رو، خندان، نرم و ملایم بود، هرگز خشن، سنگدل، پرخاشگر، بدزبان، عیبجو و مدیحه گر نبود، هیچ کس از او مایوس نمی شد، و هر کس به در خانه او می آمد، نومید باز نمی گشت، سه چیز را از خود دور کرده بود؛ مجادله در سخن، پرگویی، و دخالت در کاری که به او مربوط نبود، او کسی را مذمت نمی کرد، و از لغزش های پنهانی مردم جستجو نمی نمود، جز در مواردی که ثواب الهی دارد سخن نمی گفت، در موقع سخن گفتن به قدری گفتارش نفوذ داشت که همه ... سکوت نموده و سراپا گوش می شدند»⁷⁷.

امام صادق علیه السلام فرمود: کسی که یک خاشاکی را از صورت برادرش بزدايد خداوند سبحان ده حسنه برای او می نویسد و کسی که بر روی برادرش تبسم کند برای او یک حسنه است .

حقوق برادران از دیدگاه امام سجاد علیه السلام

امام سجاد علیه السلام می فرماید: اما حقوق برادران دینی آنست که همواره از صمیم قلب سلامتی آنها را خواسته و نهایت مهربانی داشته و مدارا کنی با بدان آنها و دلجویی کرده در اصلاحشان بکوشی و از خوبانشان تشکر کنی و همه را دعا کنی و یاری نمایی و هریک را فراخور حالش مراعات کنی. بزرگشان را بمنزله پدرت و کوچکشان را بمنزله فرزندان و میانسالشان را بمنزله برادر قرار داده و هر که نزد آمد با مهر و محبت پذیرا باشی و به برادرت آنچنان خدمتی کنی مثل آنچه واجب است برادر به برادر خدمت کند

۷۸

⁷⁷ <https://hawzah.net/fa/Article/View/93858>

⁷⁸ الخصال 570/2

امام ششم علیه السلام فرمود: کسی که خوشحالی را بر دل مؤمنی وارد نماید پس مثل اینست که بر دل پیامبر صلی الله علیه و آله وارد نموده و کسی که بر دل پیامبر سروری را وارد نماید پس به خداوند سبحان می رسد و همچنین کسی که غمی را بر شخصی وارد کند این غم را بر پیامبر و کسی که پیامبر را غمگین کند مثل اینکه خداوند سبحان را ناراضی نموده است.^{۷۹}

حضرت موسی علیه السلام فرمود که مؤمنی در مملکت پادشاه جباری بود و آن پادشاه در صدد آزار وی بر آمد پس او فرار کرد و به شهر کفار وارد شده و پناه بکافری برد. آن کافر او را جا داد و مهربانی کرد چون وقت مرگ آن کافر شد حقتعالی فرمود: به عزت و جلال خود سوگند می خورم که اگر بهشت بر کافر حرام نبود تو را به بهشت می بردم پس خطاب نمود که ای آتش جهنم او را بترسان ولی نسوزان!^{۸۰}

مهربانی با دزد باعث هدایتش شد!

آسید مهدی قوام نقل میکند:

آقای هاشمی نژاد تعریف کرد: از یک میوه فروش که روی چرخ میوه ریخته بود برای دیدن سید مهدی قوام میوه خریدیم. وقتی خواستیم پول بدهیم، پول را قبول نکرد. گفتم اگر مبلغ را نگیری میوه را نمی برم. میوه فروش گفت آقا سید دست من را گرفت و از جهنم به بهشت برد چگونه پول بگیرم؟

^{۷۹} الکافی ۱۸۸/۲

^{۸۰} ارشادالقلوب ۱۴۸/۱

بعد تعریف کرد یک روز سید با عیالش از خانه بیرون رفتند من هم که در محل به دزدی شهرت داشتم به خانه‌ی سید رفتم مقداری اسباب جمع کردم و خواستم از خانه بیرون بروم که در خانه باز شد و سید با عیالش وارد شد

نگاهی به من کرد و سلام گرمی کرد و گفت «حالا که تا اینجا آمده‌ای بیا برویم یک چایی بخوریم» داخل خانه برگشتیم. سید برایم میوه و چای آورد. بهم گفت: «اهل کجایی؟» گفتم خاکسفید. گفت: «این فرش دستی‌ها مال تو. یک چرخ دستی و میوه بخر و داخل آن بگذار. هرچه هم که از بارت ماند و نخریدند شب خودم از تو می خرم»

مهربانی با همسر

آخرین وصیتهای رسول خدا سفارش به مهربانی با همسر بوده است

حفصه ظرف اش را شکست!

در روایت است که: روزی بدن مبارک پیامبر صلی الله علیه و آله را تب گرفت و آن روز نوبت قرار داشتن آن حضرت نزد حفصه بود. عایشه قدحی از آش جو به کنیزکی داد و برای آن حضرت فرستاد. کنیزک هنگامی که قدح را به خانه حفصه آورد حفصه پرسید چیست؟ کنیزک گفت: آش جوی است که عایشه برای پیامبر صلی الله علیه و آله فرستاده است. حفصه به شدت برآشفته و گفت عایشه به حق من تجاوز کرده است مگر پختن آش جو از من بر نمی آید؟ یا محبت من نسبت به پیامبر کمتر از اوست؟ سپس قدح را از کنیزک گرفته، بر زمین زد به طوری که قدح شکست و آش بر زمین ریخت. پیامبر صلی الله علیه و آله پاره ای از قدح را که اندکی از آش جو در آن بود برداشت و تناول فرمود و به دنبال کنیزک آمد و گفت: ای کنیز! اگر عایشه پرسید پیامبر از این آش خورد بگو آری و آنچه از

حفصه دیدی و شنیدی به او مگو که سبب نزاع شود و کدورتی میان آن دو پدید آید که من دوست ندارم غبار ملالی به خاطر کسی بنشیند

و بعد از این حادثه بود که آیه شریفه «وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ»^{۸۱} یقیناً تو بر بلندای سجایای اخلاقی
«عظیمی قرار داری».

. نازل شد^{۸۲}

با اینکه اسلام سفارش کرده با همسرانتان مهربان باشید ولی هستند مردانی که همسر خود را اذیت می کنند و...

مردان یا زنانی هستند که بخاطر تربیت نادرست و یا بی ایمانی همسر خود را آزار می دهند مانند بعضی همسران رسول خدا که چقدر حضرت را اذیت کردند و یا همسر امام حسن مجتبی و همسر امام جواد که امامان ما را شهید کردند.

نامهربانی بعضی زنان!

بعضی زنها شوهران عالم خود را خیلی اذیت می کنند!

یکی از علما نقل می کرد که در اندرونی خانه «آیت الله سید احمد خوانساری» مشغول صحبت کردن بودیم که همسرشان وارد اتاق شد و بخاطر اینکه بلند صحبت کرده ایم، دو دستی چنان محکم بر سر آقا کوبید که عمامه شان افتاد. «آیت الله خوانساری» عمامه را برداشتند و مرتب کردند و چیزی نگفتند. خانم بیرون رفت و آقا بحث را ادامه دادند...

عالمی وقتی خانه می رفت همسرش کتکش می زد...

^{۸۱} قلم (۶۸): ۴.

^{۸۲} منهج الصادقین: ۳۷۱ / ۹.

مرحوم شیخ جعفر کاشف الغطاء از بزرگ‌ترین فقیهان عالم تشیع بوده است، در حدی که علمای بزرگ شیعه از قول او نقل کرده‌اند که فرموده بود: اگر تمام کتاب‌های فقهی شیعه را در رودخانه بریزند و به دریا برود و شیعه دیگر یک ورق فقه دستش نباشد، من از اول تا آخر فقه شیعه را در سینه‌ام دارم، همه را بیرون می‌دهم تا دوباره بنویسند. مرجع هم شده بود.

اهل علم و اصحاب سرّش فهمیدند که همسرش در خانه بداخلاقی می‌کند ولی خیلی هم خبر از داستان نداشتند. اینقدر در مقام جست‌وجو برآمدند تا به این نتیجه رسیدند که این مرد بزرگ الهی، این فقیه عالیقدر گاهی که به داخل خانه می‌رود، همسرش حسابی او را کتک می‌زند.

یک روز چهار پنج نفر جمع شدند و خدمتش آمدند و گفتند: آقا ما داستانی شنیده‌ایم از خودتان باید پیرسیم. آیا همسر شما گاهی شما را می‌زند؟! فرمود: بله، عرب است، قدرتمند هم هست، قوی‌البینه هم هست، گاهی که عصبانی می‌شود، حسابی مرا می‌زند. من هم زورم به او نمی‌رسد. گفتند: او را طلاق بدهید. گفت: نمی‌دهم. گفتند: اجازه بدهید ما زنانمان را بفرستیم ادبش کنند. گفت: این کار را هم اجازه نمی‌دهم. گفتند: چرا؟ گفت: این زن در این خانه برای من از اعظم نعمت‌های خداست چون وقتی بیرون می‌آیم و در صحن امیرالمومنین می‌ایستم و تمام صحن، پشت سر من نماز می‌خوانند، مردم در برابر من تعظیم می‌کنند. گاهی در برابر این مقاماتی که خدا به من داده، یک ذره هوا مرا برمی‌دارد. همان وقت می‌آیم در خانه کتک می‌خورم، هوایم بیرون می‌رود! این چوب الهی است، این باید باشد!

کتک زدن شوهر!

یک نفر از روحانیونی که سید و مسن بود و برای تبلیغ در ماه مبارک رمضان به شهرستان می‌آمد گفته بود همسر مرا کتک می‌زند. گاهی از خانه بیرون می‌کند و...

همچنین سربازی به ما مراجعه کرد و گفت زنم مرا کتک می‌زند و..

جانبازی می‌گفت با خانمی ازدواج کردم ولی بعد یکسال مهریه را اجرا گذاشت و مقدار زیادی از اموال مرا باخود برد

بعضی مردها عصبی هستند و تند خو! و زنان و فرزندان آنان همیشه از این تندخوئی در عذابند! اگر اینها خود را اصلاح نکنند شب اول قبر نکیر و منکر خدمت آنها می رسند!

عاقبت بداخلاقی با همسر

در روایت است که وقتی سعد بن معاذ شهید شد، پیامبر صلی الله علیه و آله تشییع جنازه با شکوهی برای او انجام داد حضرت در حالی که پاها را برهنه کرده بود و دنبال جنازه سعد حرکت کرده گاهی طرف راست و گاهی طرف چپ جنازه سعد را می گرفت چون نزدیک قبر شدند حضرت داخل قبر شده و با دست مبارکش او را داخل قبر گذاشته و قبر او را آماده و خشت بر آن گذاشت در این هنگام مادر سعد کنار قبر او آمد و گفت گوارا باشد بر تو بهشت ای سعد . حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: مادر سعد با چنین یقینی سخن مگو که الان قبر فشار سختی بر بدن سعد وارد نمود . پس مردم سؤال کردند چرا یا رسول الله با اینکه در تشییع جنازه سعد آن چنان اهمیّت قائل شدی که نسبت به دیگری سابقه نداشت آنوقت می فرمایی که سعد دچار فشار قبر شد؟!

حضرت فرمود: آری سعد نسبت به خانواده اش بد اخلاق بود و این فشار قبر از آن بد اخلاقی بود .

حضرت امام و همسر داری

معمولا علمای بزرگوار ما با همسرانشان خیلی خوب رفتار می کردند و می کنند که به نمونه هایی اشاره می شود:

همسر امام می گوید:

امام همیشه جای بهتر را به من تعارف می کردند

تا من نمی آمدم سر سفره، خوردن غذا را شروع نمی کردند. به بچه ها هم می گفتند، صبر کنید تا خانم بیاید

:یک روز من ایستاده بودم و دخترهایم نشسته بودند. ایشان (امام) با ناراحتی گفتند:

چرا شما نشسته اید از جایتان بلند شوید. مادر شما جلوی شما ایستاده
خانم فریده مصطفوی دختر حضرت امام می گوید: هیچ وقت ما ندیدیم ایشان به خانم
بگویند فلان کار را برای من انجام بده یا حتی یک چای برای من بریزید. همیشه ما یا
:کارگر منزل را خطاب می کردند. اگر یک وقت هیچکس نبود، صدا می زدند

. خانم ! بگویید یک چای برای من بیاورند

اگر کسی در منزل نبود قهراً خانم این کار را خودشان می کردند ولی ایشان چنین
دستوری نمی دادند. همیشه خیلی به خانم احترام می گذاشتند و مقید بودند اظهار محبت و
علاقه را جلوی ما فرزندان علنی کنند. پا به پای آفتاب، ج 1، ص 97، (همسر حضرت امام)

نقل از دختر امام: در تمام مسائل شخصی و خانوادگی نظر خانم محترم بود و ایشان هیچ
گونه دخالتی در امور داخلی منزل نداشتند

اگر بگویم که در طول شصت سال زندگی، زودتر از خانم دستشان توی سفره نرفت، دروغ
نگفته ام. اگر بگویم کوچک ترین توقعی از ایشان نداشتند، دروغ نگفته ام. حتی می توانم
بگویم در طول شصت سال زندگی هیچ وقت یک لیوان آب هم از خانم نخواستند

امام کاری را به خانم نمی دادند

خانم فاطمه طباطبایی، عروس حضرت امام نقل می کند: امام کاری را به خانم نمی دادند،
خانم می گویند وقتی یک دکمه پیراهنشان می افتاد می گفتند: می شود این را بدهید
بدوزند. نمی گفتند: خودت بدوز یا احیاناً اگر روز بعد دوخته نشده بود نمی گفتند: چرا

ندوخته اید. می گفتند: کسی نبود بیاید بدوزد. تا آخر عمرشان هیچ وقت به خانم نگفتند.
یک لیوان آب بده

کمک به همسر در کار منزل و بچه داری

عروس حضرت امام(ره) خانم فاطمه طباطبایی نقل می کند که: خانم می گفتند: چون بچه هایشان شب تا صبح گریه می کردند و ایشان مجبور بودند تا صبح بیدار بمانند، امام شب را تقسیم کرده بودند. یعنی مثلاً دو ساعت ایشان بچه را ساکت می کردند و خانم می خوابیدند و بعد دو ساعت خودشان می خوابیدند و خانم بچه را نگه می داشتند. البته روزها که مشغول درس و بحث بودند، فرصتی برای نگهداری بچه ها نداشتند

فرزندانشان تعریف می کنند که ایشان با آن ها بازی می کردند یعنی بعد از تمام شدن درس، ساعتی را به بازی با بچه ها می پرداختند و به این ترتیب به خانم در کار تربیت بچه ها کمک می کردند.

امام به پسر و نوه هایشان القا می کردند که از زنانشان انتظار کاری نداشته باشند و اگر کار کردند، محبت کرده اند. البته به دخترها نیز توصیه می کردند که کار کنند.

کمک در آشپزخانه

خانم دباغ نقل می کند: روزی بر حسب اتفاق تعداد میهمانان منزل امام زیاد شد، پس از صرف غذا ظرف ها را جمع کردم و به آشپزخانه بردم. با زهرا- دختر آقای اشراقی- آماده شدیم که ظرف ها را بشوئیم. اما دیدم که خود امام هم بلافاصله به آشپزخانه آمدند. از زهرا پرسیدم: "حاج آقا چرا به آشپزخانه آمده اند؟" و حق داشتم که تعجب کنم، زیرا وقت وضو نبود؛ اما امام آستین هایشان را بالا زدند و فرمودند: چون ظرف های امروز زیاد است آمده ام کمکتان کنم.

بدنم شروع به لرزیدن کرد. خدایا چه می بینم! به زهرا گفتم تو را به خدا از امام خواهش کنید که ایشان تشریف ببرند. خود ما ظرف ها را می شوئیم. (همان، ص 173)
دختر حضرت امام خانم فریده مصطفوی نقل می کند: امام همیشه در کارهای منزل کمک می کردند و به ما نیز می گفتند: کمک از بهشت آمده است
مثلا خودشان چای می ریختند. حتی وقتی لیوان آبی می خواستند، به کسی دستور نمی دادند، بلکه خودشان به آشپزخانه می رفتند و لیوان را آب می کردند.

خودم باید کار کنم

در جمع نشسته بودیم، می دیدیم که آقا دارند به طرف آشپزخانه می روند. از ایشان سوال می کردیم، می گفتند
می روم آب بخورم
می گفتیم: "به ما بگویید تا برایتان آب بیاوریم." می گفتند: مگر خودم نمی توانم این کار را انجام بدهم؟ بعد با خنده می گفتند: انسان باید خودکفا باشد. (همان، ص 103)
همسر امام در پاسخ به این پرسش که امام چگونه همسری است و در طول سال های زندگی با شما چگونه رفتار کرده است، می گوید:
رفتار ایشان با من، بسیار خوب بوده است. من از ایشان، خیلی راضی هستم. همیشه احترام مرا داشته اند. هیچ وقت با تندی صحبت نمی کنند. اگر لباس و حتی چای بخواهند، می گویند: ممکن است، بگویی به من فلان لباس را بدهند! حتی گاهی خودشان چای خودشان را می ریزند
امام، محیط زندگی را و احترام به همسر و فرزندان را، بخشی از سلامت و سعادت جامعه آینده می دانند.

نامه امام به همسرش

امام خمینی در سال 1312 عازم سفر حج شد و در بین راه نامه عاشقانه ای برای همسرش نوشته است که تصویر دیگری از بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران را مقابل چشم مخاطب قرار می دهد. متن کامل این نامه را در ادامه می خوانید:

زمان: فروردین 1312 / ذی القعدة 1351.

مکان: لبنان، بیروت.

مخاطب: ثقفی، خدیجه (1).

تصدقت شوم؛ الهی قربانت بروم، در این مدت که مبتلای به جدایی از آن نور چشم عزیز و قوت قلبم گردیدم متذکر شما هستم و صورت زیبایت در آئینه قلبم منقوش است. عزیزم امیدوارم خداوند شما را بسلامت و خوش در پناه خودش حفظ کند. [حال] من با هر شدتی باشد می گذرد ولی بحمدالله تا کنون هرچه پیش آمد خوش بوده و الآن در شهر زیبای بیروت هستم؛ (2) حقیقتاً جای شما خالی است فقط برای تماشای شهر و دریا خیلی منظره خوش دارد. صد حیف که محبوب عزیزم همراه نیست که این منظره عالی به دل بچسبد.

در هر حال امشب شب دوم است که منتظر کشتی هستیم، از قرار معلوم و معروف یک کشتی فردا حرکت می کند ولی ماها که قدری دیر رسیدیم، باید منتظر کشتی دیگر باشیم. عجلتاً تکلیف معلوم نیست امید است خداوند به عزت اجداد طاهرینم که همه حجاج را موفق کند به اتمام عمل، از این حیث قدری نگران هستیم ولی از حیث مزاج بحمدالله به سلامت، بلکه مزاجم بحمدالله مستقیم تر و بهتر است. خیلی سفر خوبی است جای شما خیلی خیلی خالیست. دلم برای پسرت (3) قدری تنگ شده است. امید است هر دو (4) به سلامت و سعادت در تحت مراقبت آن عزیز و محافظت خدای متعال باشند اگر به آقا (5) و خانمها (6) کاغذی نوشتید سلام مرا برسانید. من از قبل همه نایب الزیاره هستم. به خانم شمس آفاق (7) سلام برسانید و به توسط ایشان به آقای دکتر (8) سلام برسانید. به خاور سلطان و ربابه سلطان سلام برسانید.

صفحه مقابل را به آقای شیخ عبدالحسین بگویید برسانند.

ایام عمر و عزت مستدام. تصدقت، قربانت؛ روح الله.

عکس جوف در حال دلتنگی از حرکت نکردن. (9).

صحیفه امام، ج 1، ص: 2

(1) - ملقب به قدس ایران، همسر امام خمینی.

(2) - برای عزیمت با کشتی به عربستان برای انجام اعمال حج.

(3) - آقای سید مصطفی خمینی که در آن زمان سه ساله بوده است.

- (4) - اشاره به آقا مصطفی و فرزند دیگرشان که در آن زمان هنوز به دنیا نیامده بود و چند روز پس از نگارش این نامه در زمانی که امام در سفر حج بودند، متولد گردید و او را «علی» نام گذاردند. وی در کودکی بر اثر بیماری درگذشت.
- (5) - آقای میرزا محمد ثقفی، پدر همسر امام خمینی.
- (6) - مادر و مادر بزرگ همسر امام خمینی که در آن زمان در قید حیات بوده اند.
- (7) - شمس آفاق ثقفی، خواهر همسر امام خمینی.
- (8) - آقای دکتر علوی.
- (9) - اشاره به نبودن کشتی جهت عزیمت به جدّه.

سرما نخورد

خداوند یک فرزند به ما داده بود. از حاج احمد آقا اجازه گرفتیم جهت خواندن اذان و اقامه در گوش او به خدمت امام برسیم. دی ماه سال 62، ساعت ده صبح وارد منزل حضرت امام شدیم و بچه را بغل امام گذاشتیم. آقا پتو را کنار زدند و گفتند که: توی این سرما، عجله داشتید مگر؟ بچه را آوردید سرما بخورد؟ گفتم: آقا جان مسیر نزدیک است. فرمودند: خیلی خوب. سپس فرمودند: اسمش؟ گفتم: آقا جان اسمش را حسین گذاشته ایم. نام حسین که آمد امام سرشان را کمی پایین گرفتند و دیدم اشک در چشمانشان پر شد. اذان و اقامه را خواندند و فرمودند: ببرید، اما مواظب باشید که سرما نخورد.⁸³

چرا او را معالجه نمی کنند؟

پس از آنکه در اردیبهشت ماه سال 1359 سعادتی به ما روی کرد و حضرت امام پس از بیماری طولانی، به جماران آمدند و در منزل ما اقامت فرمودند، ما هم به منزلی در کنار خانه امام که اجاره کرده بودیم نقل مکان کردیم. فرزند کوچک من به نام فاطمه در آن موقع حدوداً سه سال داشت و مدت زیادی به بیماری چشم مبتلا بود.

⁸³ ایراهیم ایمانی (پلسدار).

یک روز فاطمه با بچه ها در بیت امام مشغول بازی بود، ناگهان شنید که بچه ها می گویند امام آمد و همه بچه ها به طرف امام رفتند که ایشان را ببینند. فاطمه که در اثر درد نمی توانست چشمهایش را باز کند، هرچه خواست به طرف امام برود و امام را ببیند، نتوانست. امام متوجه او شدند و نزدیک رفتند و او را مورد محبت خود قرار دادند و پرسیدند این بچه کیست؟ بعد از اینکه معرفی شد، امام فرمودند: چرا این بچه را معالجه نمی کنند؟ گفته شد که پزشکان بسیاری او را دیده اند و معاینه کرده اند، لکن فایده ای نداشته است. امام که نسبت به این بچه تحت تأثیر عواطف قرار گرفته بودند، فرمودند: این بچه را به خارج ببرند، شاید معالجه شود و هرچه خرج دارد من قبول می کنم. این گفته امام موجب شد که او را به خارج بردیم تا معالجه شود و به این ترتیب، دخترم سلامت از دست رفته خود را باز یافت^{۸۴}

فرزند علامه طباطبایی «نجمه السادات طباطبایی» همسر شهید قدوسی می گوید: «همه خصوصیات اخلاقی پدرم، خود به خود در محیط خانوادگی ما نیز تأثیر داشت. ایشان اگر چه وقت زیادی نداشتند، ولی با این حال برنامه هایشان را طوری تنظیم می کردند که روزی یک ساعت، بعد از ظهرها، در کنار اعضای خانواده باشند. در این مواقع به قدری مهربان و صمیمی بودند که آدم باورش نمی شد ایشان فردی با آن همه کار و مشغله هستند. رفتارشان با مادرم بسیار احترام آمیز و دوستانه بود. همیشه طوری رفتار می کردند که گویی مشتاق دیدار مادرم هستند. ما هرگز بگو و مگو و اختلافی بین آن دو ندیدیم. به قدری نسبت به هم مهربان و فداکار و باگذشت بودند که ما گمان می کردیم اینها هرگز با هم اختلافی ندارند. آنها واقعاً مانند دو دوست با هم بودند. پدرم همیشه از گذشت و تحمل مادرم تمجید می کرد و می گفت که این زن، یازده سال و نیم در «نجف» تحمل هر سختی را کرده است، ۸ بچه اش را پس از تولد از دست داده و دم نزده و در همه این مدت من مشغول درس خواندن بودم و خوبیها را به مادرم نسبت می دادند. خودشان می گفتند که از اول ازدواج همیشه با هم یک رنگ و یک دل بودیم. و با بچه ها بسیار صمیمی بودند. گاهی ساعات بسیار از وقت گرانبهای خود را صرف شنیدن حرفهای ما یا آموختن نقاشی به ما و سرمشق دادن برای تکالیفمان می کردند

در خانه اصلاً مایل نبودند کارهای شخصیشان را کس دیگری انجام دهد و بر سر آوردن رختخواب همیشه مسابقه بود، پدرم سعی می کردند زودتر از همه این کار را انجام دهند و مادرم هم سعی می کرد

^{۸۴} فریده راستی مهدی (همسر امام جمارانی).

پیش دستی کند. حتی این اواخر که بیمار بودند و من به خانه شان می رفتم با آن حالت بیمار برای ریختن چای از جای خود برمی خواستند و اگر من می گفتم: «چرا به من نگفتید که برایتان چای بیاورم؟» می گفتند: «نه، تو مهمانی، سید هم هستی و من نباید به تو دستور بدهم.» وقتی مادرم مریض می شد، اصلاً اجازه نمی داد از بستر بلند شود و کاری انجام دهد. مادر من حدود 17 سال پیش فوت کرده است، پیش از فوت حدود 27 روز در بستر بیماری بود و در این مدت پدرم از کنار بستر ایشان لحظه ای بلند نشدند. تمام کارهایشان را تعطیل کردند و به مراقبت از مادرم پرداختند. بسیار وفادار و عاطفی بودند، تا سه چهار سال پس از فوت مادرم، پدرم علامه طباطبایی هر روز سر قبر او می رفتند و بعد از آن هم که فرصت کمتری داشتند، به طور مرتب، دو روز در هفته، یعنی دوشنبه ها و پنج شنبه ها، بر سر مزار مادرم می رفتند و ممکن نبود این برنامه را ترک کنند. می گفتند: «بنده خدا بایستی حق شناس باشد. اگر آدم حق مردم را نتواند ادا کند حق خدا را هم نمی تواند ادا کند.»

همسر شهید مطهری : در مدت 26 سالی که با شهید مطهری زندگی کردم ، همیشه با یک حالت تواضع و آرامش با من رفتار می کردند باصدای متین وچهره خندان ، به طوری که من با ارادت و عشق خاصی کار می کردم و علاقه شدید ایشان به من و محبتهایی که می کردند ، مرا در انجام کارهای منزل رغبت و شوق عجیبی می بخشید .

من بسیار کم سن و سال بودم که به منزل ایشان آمدم . ولی با همه آن صغر سن ، هیچ وقت یادم نمی آید که از ایشان ناراحتی و رنجی دیدم باشم . بسیار مهربان و باگذشت بودند و به آسایش و راحتی من و بچه ها اهمیت می دادند آن قدر با من صمیمی و نزدیک بودند که رنج و ناراحتی مرا نمی توانستند تحمل کنند .

یادم هست یک بار برای دیدن دخترم به اصفهان رفته بودم که بعد از چند روز با یکی از دوستانم به تهران برگشتم .

نزدیکی های سحر بود که به خانه رسیدم . وقتی وارد خانه شدم ، دیدم همه بچه ها خواب اند ولی آقا بیدار است . چای حاضر کرده بودند ، میوه و شیرینی چیده بودند و منتظر من بودند .

دوستم از دیدن این منظره بسیار تعجب کرد و گفت: [همه روحانیان این قدر خوب اند ؟]

بعد از سلام و علیک ، وقتی آقا دیدند بچه ها هنوز خواب اند ، با تأثر به من گفتند :

می ترسم یک وقت من نباشم و شما از سفر بیایید و کسی نباشد که به استقبالتان بیاید .

یک وقت هم من و ایشان به سفر کربلا رفته بودیم . وقتی به خانه برگشتیم دو سه تا از بچه ها خواب بودند . ایشان ناراحت شدند و با بچه ها دعوا کردند که :

چرا وقتی مادرتان از سفر کربلا برگشته ، همه شما به استقبالش نیامدید ؟ ^{۸۵}

همسر شهید حاج محمد ابراهیم همت: زندگی ما طول چندانی نداشت اما عرض بی انتهایی داشت .

ابراهیم بودنش خیلی کم بود؛ اما خیلی با کیفیت بود

هیچ وقت نشد زنگ در خانه را بزند و در برایش باز شود. قبل از اینکه دستش به زنگ برسد، در را برایش باز می کردم. می خندید. خنده ای که همه مشکلات و غم و غصه اش پشتش بود؛ اما خودنمایی نمی کرد.

تا بود نود و نه درصد کارهای خانه با او بود.

آن قدر غرق محبت می کرد که یادم می رفت از مشکلات جبهه اش بپرسم. تا از راه می رسید حق نداشتم دست به سیاه و سفید بزنم. اگر می خواستم دست بزنم، گاهی تشرم می زد

خودش شیر بچه ها را آماده می کرد، جای شان را عوض می کرد. با من لباس ها را می شست و می برد .پهن شان می کرد و خودش جمع شان می کرد. خودش سفره را پهن می کرد و خودش جمع می کرد

«می گفتم: «تو آنجا خیلی سختی می کشی، چرا باید به جای من هم سختی بکشی؟

«می گفت: «تو بیش از آنها به گردنم حق داری. من باید حق تو و این طفل های معصوم را ادا کنم

«می گفتم: «ناسلامتی من زن خانه تو هستم و باید وظیفه ام را عمل کنم

⁸⁵ <http://www.mortezamotahari.com/fa/ArticleView.html?ArticleID=78747>

می گفت: «من زودتر از جنگ تمام می شوم ژیللا. ولی مطمئن باش اگر ماندنی بودم به تو نشان می دادم
»تمام این روزهایت را چطور بلد بودم جبران کنم^{۸۶}

اما نامهربانیها با همسر!

پادشاه زنانش را آتش زد!

شاه عباس دوم روزی در حرمخانه باده زیادی خورده و به سه نفر از بانوان دستور داد که آنها هم بنوشند. آنها پوزش خواستند و گفتند که به زودی به حج خواهند رفت. شاه سه بار دیگر پافشاری کرد و به آنها گفت که باده بنوشند: بانوان به همین سخن پوزش خواستند. شاه بی درنگ فرمان داد هر سه را بستند و آتش بسیاری افروخته آنها را در آتش سوختند.

شاه عباس دوم بار دیگری در پی زیاده روی در نوشیدن باده، به یکی از بانوان حرم گفت که او هم باده بنوشد و آن بانو از نوشیدن باده خودداری کرد. شاه خشمگین برخاست و به بزرگ خواجه سرایان گفت که او را نیز مانند آن سه بانوی دیگر در آتش انداخته بسوزانند. آغاباشی می خواست فرمان شاه را به انجام رساند اما در برابر گریه و زاری و درخواست های آن بانو، دلش به رحم آمد و پیش خود گفت که شاه این بانو را دوست دارد فردا که به هوش بیاید او را خواهد بخشید.

از این روی، آن بانو را نکشت. بامداد که شاه از خواب برخاست از آغاباشی پرسید که فرمان را انجام دادی؟ پاسخ شنید که فرمان شاهانه را به تعویق انداختم تا شاید پادشاه اندیشه خود را دگرگون سازد. شاه بی درنگ فرمان داد آغاباشی را در آتش انداخته سوزانیدند و آن بانو را بخشید.

کتاب به مجنون گفتم زنده بمان؛ کتاب همت. نوشته فرهاد خضری. نوبت چاپ: نوزدهم، ۱۳۹۲^{۸۶}

عذاب شوهر بخاطر مسخره کردن همسر

شیخ رجبعلی گفت در عالم برزخ دیدم که مردی را عذاب می کردند چون دائم اسم همسرش سکینه را خانم سکو می گفت و زنش را ناراحت می نمود!^{۸۷}

خوش زبانی زوجین عامل استحکام خانواده

زن و شوهر که باید سالیان سال باهم زندگی کنند باید نسبت به هم خوش زبان باشند. هیچوقت به هم نیش و کنایه نزنند. هم رو مسخره نکنند. عیب و ایراد از هم نگیرند. ولو ظاهری هم شده بهم اظهار محبت کنند. در این صورت زندگی شیرین خواهد بود.

اما اگر زن یا شوهر بد زبان باشند! زندگی تلخ خواهد بود

و اون آرامشی که خداوند در سوره روم فرمود که بر اثر ازدواج بدست می آید، با زن بدزبان یا شوهر بدزبان حاصل نمی شود

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود

أَخْبَرَنِي جَبْرِئِيلُ وَ لَمْ يَزَلْ يوصيني بالنساء حَتَّى ظَنَنْتُ أَن لاَ يَحِلُّ لزوجها أَن يَقولَ لها أَفٍّ يا محمد اتقوا الله في النساء فانهنَّ عوانٍ بينَ ايديكُم^{۸۸}

⁸⁷ کیمیای محبت

جبرئیل به من خبر داد و همواره مرا به رعایت زنان توصیه کرد تا آن جا که به نظرم رسید برای شوهر روا نباشد که به زن خود اف بگوید. جبرئیل گفت: ای محمد! درباره ی زنان تقوای خدا را پیشه سازید؛ زیرا آنان نیمی از شما هستند

با پنج (نوع) زن ازدواج نکن

در حدیث معتبر از رسول گرامی اسلام محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله وسلم نقل شده است که آن حضرت از زید بن ثابت پرسید: آیا ازدواج کرده و زن اختیار نموده ای؟ زید بن ثابت جواب داد: نه، هنوز یا رسول الله. حضرت فرمود: ای زید زن بگیر تا پاکدامن بمانی، ولی با پنج (نوع) زن ازدواج نکن! زید گفت: آنها کدام زنان هستند یا رسول الله؟!

فرمود: عبارتند از (شهبره)، (لهبره)، (نهبره)، (هیدره)، و (لفوت).
 زید عرض کرد: یا رسول الله، اینها که فرمودید، من نمی دانم یعنی چه؟
 رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: مگر شما عرب نیستید؟!
 (شهبره) به زنی می گویند که کبود رنگ و آبی چشم و بد زبان و بی حیا و هر چه به دهنش آید بگوید.
 (لهبره) به زنی می گویند بلند قامت و لاغر اندام (کم عقل) باشد.
 (نهبره) به زنی می گویند که کوتاه قد و بد قیافه و زشت (سخن) باشد.
 (هیدره) به زنی می گویند که پیر سالخورده و حيله گر و مکاره باشد.
 (لفوت) به زنی می گویند که از قبل فرزند یا فرزندی داشته باشد.

باز هم از نبی گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده است که به زید بن ثابت فرمود: ای زید زن بگیر که ازدواج کردن و زن گرفتن مایه برکت و مزید عفت است، ولی از ازدواج با دوازده (نوع) زن پرهیز کن.

زید گفت: آنها را برای من معرفی کن یا رسول الله؟

حضرت فرمود:

(هنفصه): زنی که سلیطه باشد

(عنفصه): زنی که پر حرف و بدبو باشد

.(شهبهرة): زنى كه كبود رنگ و آبى چشم و بدزبان باشد
 .(سقلقية): زنى كه از (عقب) از دبرش حيض ببيند
 .(مذبوبة): زنى كه كم عقل و يا ديوانه بوده باشد
 .(مذمومة): زنى كه ذم شده و نكوهيده باشد
 .(حنانة): زنى كه مرتب از شوهر سابقش ياد كند
 .(منانة): زنى كه با مال و ثروت خود بر شوهرش منت گذارد
 .(رفثاء): زنى كه بد سخن و فحاش و بدگو باشد
 .(هيدرة): زنى كه پير فرتوت و حيله گر باشد
 .(ذوقناء): زنى كه به عمل جنسى و آميزش بى رغبت باشد
 .(لفوت): زنى كه از شوهر قبلى خود فرزند داشته باشد
 باز هم در حديثى از رسول گرامى اسلام صلى الله عليه و آله و سلم نقل شده است فرمود: آيا خبر ندهم
 شما را به بدترين زنها، و آن زنى است كه در نزد كسان خود خوار و ذليل و نسبت به شوهر عزيز باشد
 و عقيم و كينه دار باشد و از كار زشت و قبيح كناره نجويد و در غياب شوهرش زينت كند و در حضور
 شوهر زينتش را از او پپوشاند و حرف او را نشنود و فرمان او را اطاعت نكند و در خلوت از شوهرش
 تمكين نمايد عذر شوهرش را نپذيرفته و اگر خلافى از او صادر شد آن را نقل مجالس كند
 :و همچنين آن حضرت فرموده
 بدترين زنان شما زن نازا، كثيف، لجباز، و نافرمانى است كه در چشم فاميلش حقير و در نظر خود عزيز
 باشد و نسبت به شوهر خود سرکش و نافرمان و با ديگران رام و تسليم و خوش صحبت باشد!⁸⁹

زنى كه با شوهر خود پر خاشگري مى كند

پيامبر اكرم (صلى الله عليه و آله) فرمودند: هر زنى كه با زبان خود با شوهرش پر خاشگري نمايد در
 روز قيامت او را با زبان آويزان نموده و دو دستش را با ميخهايى از آتش ميخكوب خواهند نمود!⁹⁰

زنى كه با زبان خود، شوهرش را مورد آزار و اذيت قرار مى دهد

⁸⁹ <http://roozplus.com/fa/news/56678>

⁹⁰ مستدرک ج 14 ص 240

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمودند: خدای متعال اعمال نیک زنی که با زبانش شوهر خود را مورد آزار و اذیت قرار می دهد قبول نمی کند مگر آن هنگامی که رضایت شوهرش را جلب نماید.^{۹۱}

زنی که به شوهر خود سخنی ناروا بگوید

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمودند: زنی که به شوهر خود بگوید: اُف بر تو! مورد لعن و نفرین خدای متعال و ملائکه و مردم قرار دارد^{۹۲}

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمودند: زنی که با زبانش با شوهرش حاضر جوابی کند؛ او را با زبانش آویزان می کنند و میخ هائی از آتش را به دستان او می کوبند!^{۹۳}

زنی که بر شوهرش منت می گذارد

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمودند: چنانچه زنی تمام طلاها و نقره های زمین را به عنوان جهاز به منزل شوهرش ببرد، اما روزی از روزها این زن به شوهر خود سرکوفت زده و به او بگوید: تو دیگر کیستی؟! این مال، مال من است، در این صورت، ثواب اعمال چنین زنی نابود می گردد حتی اگر او از جمله ی بهترین عبادت کنندگان باشد. مگر آنکه از کرده ی خود توبه نموده و از شوهرش عذرخواهی نماید.^{۹۴}

بر اثر بداخلاقی و بدزبانی خدا جانش را گرفت!

حسین ابن ابی العلاء می گوید

بودم که مردی آمد و از بداخلاقی همسرش شکایت کرد نزد امام صادق علیه السلام

»امام فرمود: «همسرت را نزد من بیاور

»پس از آن که همسر آن مرد حاضر شد امام به او فرمود: «چرا با شوهرت رفتار مناسبی نداری؟

^{۹۱} مکارم الأخلاق ج ۱ ص ۴۶۳

^{۹۲} عوالم علوم سیدة النساء (علیها السلام) و مستدرکاتها ج ۱ ص ۵۲۴

^{۹۳} مستدرک الوسائل ج ۱۴ ص ۲۴۰

^{۹۴} rasekhoon.net/article/show/740585/

آن زن به جای جواب، شوهرش را نفرین کرد و به او ناسزا گفت
 «امام به او فرمود: «اگر به رفتار ناپسندت ادامه دهی، بیش از سه روز زنده نخواهی ماند
 «زن جواب داد: «هیچ باکی ندارم که دیگر هیچگاه شوهرم را نبینم
 امام صادق علیه السلام به آن مرد فرمود: «دست همسرت را بگیر و برو که سه روز بیشتر با هم
 نیستید»

روز سوم که شد، مرد نزد امام صادق علیه السلام رفت

«امام از او پرسید: «همسرت چه کرد؟»

«او جواب داد: «به خدا سوگند، همین الان او را به خاک سپردم»

امام فرمود: «او زن تجاوزگر و حق ناشناسی بود. خداوند هم رشته عمر او را برید و همسرش را از دست
 او راحت کرد»^{۹۵}

عبادت زن نق زدن قبول نیست!

برخی از زنان بی بهانه و با بهانه و بدون رعایت شرایط، همواره در حال نق زدن به شوهرانشان هستند و
 فضایی مملو از کینه و بدزبانی را در خانه حاکم می کنند
 حضرت محمد صلوات الله علیه و آله در گفتاری نیکو بدزبانی همسران را به شدت نکوهش می فرمایند
 ایشان می فرمایند: هر زنی که همسرش را با بد زبانی (فحاشی، نق زدن، دادزدن بر سر شوهر) برنجاند
 ، خداوند هیچ مال و فدیة و کار نیکی را تا هنگامی که رضایت و خشنودی شوهرش را به دست نیاورد از او
 نمی پذیرد، گرچه روزها را به روزه و شب ها را به عبادت و شب زنده داری سپری کند؛ در راه خدا برده
 آزاد کند و اسب هایی از بهترین نژادها در راه خدا تقدیم کند. چنین زنی اولین کسی است که وارد جهنم
 می شود. مرد نیز اگر به همسرش ستم به ورزد چنین است^{۹۶}

^{۹۵} <http://dingy.blogfa.com/post/119>

اگر ناسازگاری با شوهر و آزار دادن به او نبود هیچ زن نمازگزاری به آتش قیامت نمی سوخت

رسول اسلام صلی الله علیه و آله و سلم در این زمینه سخنرانی عجیبی فرمودند: ای زنان! در راه خدا صدقه دهید گرچه از زیور و زینت خود، گرچه یک دانه خرما، چه اینکه بیشتر شما هیضم جهنم هستید، لعنت می کنید، و نسبت به خدمات شوهر سپاسگزار نیستید. زنی عرضه داشت: مگر ما نیستیم که مادری می کنیم، کودک را ماه ها در شکم می پرورانیم، به او شیر می دهیم، مگر این دختران سرپرست خانه ها، و این خواهران دلسوز برادرها از جنس ما نیستند؟ فرمود: چرا، باردار هستید، فرزندی می آورید، شیر می دهید، مهربان و با عاطفه اید، اگر ناسازگاری با شوهر و آزار دادن به او نبود هیچ زن نمازگزاری به آتش قیامت نمی سوخت.^{۹۷}

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به حولا فرمود: به آن خدائی که مرا به صدق و راستی به مقام رسالت انتخاب کرده، هنگامی که مرد بر زن خشم بگیرد خداوند نیز بر او خشم گیرد. امام ششم فرمود: ملعون است زنی که همسرش را بیازارد و وی را غمگین و غصه دار کند، و خوشبخت است خوشبخت زنی که احترام شوهر را نگه دارد و وی را نیازارد و در هر حال از وی اطاعت نماید.^{۹۸}

مردهای بد زبان

زنهایی که از بد دهنی شوهر می نالند هم فراوانند!

یکی از مشکلات خانواده ها این است که مرد خانواده ادم بد زبان است. مردهایی که تربیت درست نشدند و زبانشان تلخ است. وقتی از چیزی ناراحت می شوند فحش و ناسزا می گویند. در اینجا به چند مورد از شکوه زنان از شوهران بد زبانشان اشاره میشود

شوهر بددهن و پر خاشگرم را چگونه تغییر دهم؟

<https://www.yasa.co/blog/husbands-rights-to-women/>⁹⁷

<https://www.yasa.co/blog/husbands-rights-to-women/>⁹⁸

جام جم سرا: خانمی هستم، ۳۰ ساله. ۱۲ سال است ازدواج کرده‌ام. همسرم بسیار خودخواه و بددهن است. از هر راهی سعی کرده‌ام او را متوجه اشتباهش کنم بی‌فایده بوده و همیشه مرا مقصر می‌داند؛ از طرفی برای بچه‌هایم که شاهد بحث‌های مکرر ما هستند، نگرانم لطفا راهنمایی‌ام کنید

گاهی دیگه از مرز فحش دادن ساده میگذره !

سلام دوستان من اولین باره که وارد سایت شدم و می نویسم ، یک و سال و چند ماهه ازدواج کردیم و هر بار دعوا مون میشه ، حرفه ای خیلی زشتی به من میزنه و گاهی دیگه از مرز فحش دادن ساده میگذره ! با خودم فکر میکنم مگه میشه آدم به ناموس خودش فحشهای ناموسی بده ... نمیدونم ... ناراحتم ... توی اتاق نشستم ... دلم پر از غمه و شکسته... تازه هم خودش هم خانواده اش تحصیلکرده ... های فوق و دکترا هستن ... اما شعور^{۹۹}

خانمی می گفت: شوهر منم همینطوره البته من دارم جدا میشم وقتی عصبانیه به مادرش هم فحشای رکیک میده^{۱۰۰}

ظلم فراوان نظام طاغوتی به مردان و زنان مبارز

^{۹۹} www.ninisite.com/discussion/topic/1048720

^{۱۰۰} همان

اگر به مورچه ای ظلم کنیم عذاب می شویم انوقت اینهمه ظلمی که ظالمان به مردم بی گناه کردند چگونه می خواهند مجازات را تحمل کنند!

در اینجا فقط به یک نمونه ظلم طاغوت به زنان بیگناه این سرزمین اشاره می کنیم:

خاطرات خانم بتول غفاری

آنچه در پی می آید خاطرات خانم بتول غفاری، فرزند شهید آیت الله حسین غفاری از دوران پرمحنت شکنجه و زندان است. این خاطرات برگرفته از کتاب «آن روزهای نامهربان» است که توسط موزه عبرت ایران منتشر شده و در بردارنده خاطرات تنی چند از زنان زندانی در کمیته مشترک می باشد. حدود ساعت هفت بعد از ظهر روزی از روزهای خدا، در منزل یکی از دوستان به نام خانم حکمت جو، جلسه ای به مناسبت سالگرد تولد پسر ایشان منعقد گردیده بود و همه در آن حضور داشتیم. من اعلامیه های امام را به همراه خود برده بودم. تقریباً نیم ساعت از شروع جلسه گذشته بود که مامورین ریختند و همه را دستگیر کردند. من خیلی اعلامیه و عکس ها از امام داشتم و مانده بودم که اینها را چه جوری رد کنم، چون اگر اعلامیه ها را می گرفتند، حتما اعدام می کردند. همه ما را سوار مینی بوس کردند و من که در کنار شیشه نشسته بودم، تا دیدم کسی نگاه نمی کند، تند تند اعلامیه ها را داخل جوی آب ریختم. وقتی ما را به کمیته مشترک بردند، چشم هایمان را با چشم بند بسته بودند و همه مان را به اتاق افسر نگهبان بردند و آنجا لباس زندان را به تن ما کردند که بترسیم و بگوئیم اول و آخر ما همین است؛ اما ما چون ما قبلاً دوره دیده بودیم، می دانستیم که این برنامه ها چیست، بنابراین ترس و لرزی به خود راه ندادیم، اما عده دیگری هم بودند که آن شب خیلی جزع و فزع می کردند، چون اصلاً در جریان برنامه نبودند و فقط برای شرکت در جلسه به خانه خانم حکمت جو آمده بودند. آنها همان شب بازجوی مختصر و بعد آزاد شدند. از همان شب اول بازجویی کتک خوردن با سیم و کابل شروع شد. من اسم و فامیلی ام را عوضی گفتم که نشناسند، اما یکی از زندانی های سابق که خانم هم بود، مرا لو داده بود. لباس ها را هم تحویل گرفتم که آماده شوم و به سلول بروم. توی جعبه لباس ها یک دست لباس خونی بود که باید آن را برمی داشتم و لباس های خودم را آنجا می گذاشتم. در حقیقت آنها می خواستند مرا بترسانند که خودت هم همین طور خونی خواهی شد، اما من ترسی در وجودم نبود. لباس های ما مثل لباس های

بیمارستان بیماران مرد بود و فرنچ نام داشت. ما یکی از آنها را روی سرمان می انداختیم و همیشه رویمان را می گرفتیم. شکنجه گر اصلی من فردی به نام حسینی بود که همیشه هم به من می گفت: "مگر اینجا مسجد است؟ رویت را باز کن." بقیه بازجوها هم به نوبت و پشت سر هم به اتاق ما می آمدند و هر کس دستش می رسید، مشتی و لگدی و باتومی را نثار ما می کرد. یادم می آید که همیشه آرش در اتاق بازجویی موهای مرا دور دستش می پیچاند و می چرخاند و بارها سر مرا به پله ها کوبید. روزی خیلی کتک خورده بودم. آرش روی پاهایم ایستاد و گفت: "می خواهم فشار بدهم تا باد نکند و بتوانی باز هم کتک بخوری." آقایان را هم از میله های دور دایره آویزان می کردند. در این میان روحانیون را خیلی شکنجه آزار و اذیت می کردند. روحانی پیر دیگری هم بود که کتکش می زدند و می گفتند بگو قوقولی قوقو! بعد از لحظاتی که خسته می شدند، دوباره شروع می کردند و می گفتند به امام توهین کن. او جواب داد: "دیشب قبل از دستگیری به پسر قوقولی را دیکته می گفتم، توی کتاب بود. من هم یاد گرفتم، ولی این جمله را که به امام توهین کنم، در هیچ کتابی ندیدم و بلد نیستم." بعد از این حرف آن روحانی را خیلی کتک زدند و شکنجه کردند. شکنجه های خیلی بدی داشتند، گاز سرتاسری داشتند مانند گاز کباب پزی و دختر و پسر و زن و مرد را روی آن می خوابانند و می سوزانند. یک بار هم در اتاق حسینی بود که دیدم جوانی را کاملاً عریان کرده بودند و ناگهان بازجو از پشت میز پرید که: "خر من می شوی سوارت بشوم؟" و او در جواب فقط یا علی می گفت. او را تا حد مرگ کتک می زدند و بعد رهایش می کردند و به بیمارستان می بردند و وقتی برمی گشت، دوباره از نو شروع می کردند. وسیله دیگری هم به نام آپولو برای شکنجه بود. دست ها و پاها را محکم به صندلی آپولو می بستند و کلاهخود آپولو را روی سر فرد می گذاشتند و او را شلاق می زدند. او فریاد می زد، ولی جز خودش کسی صدای جیغ او را نمی شنید، به همین خاطر هر کس که شکنجه می شد، تا حد امکان داد نمی زد. وقتی زندانی از حال می رفت رهایش می کردند. من را چندین بار به اتاق شکنجه و بازجویی بردند و روی تخت خوابانند و چون پاهایم به لبه تخت نمی رسید، آرش روی زانوهای من می نشست تا صاف شود و بتواند زنجیرم کند. حسینی هم شروع می کرد به زدن. در همان حین آرش دهان مرا می گرفت تا صدایی در نیاید، اما بعضی از مواقع که شروع می کردم به ناله و فریاد، آرش بر دهانم تف می انداخت و من مجبور می شدم درد را تحمل کنم و چیزی نگویم. بازجوی دیگری هم بود به نام منوچهری که به او دکتر

می گفتند. خیلی بد دهان بود و سربازجوی آرش هم بود. بچه‌ها را خیلی کتک می‌زدند. اصلاً از کتک زدن و شکنجه دادن سیر نمی‌شدند. یک روز آرش آن قدر بچه‌ها را زد که خودش از حال رفت و با آمپول و دارو، حالش را جا آوردند. او رو به منوچهری کرد و گفت: "این قدر که من می‌زنم، شما باز هم می‌گویید کم می‌زنی؟" منوچهری خیلی خشن بود. همیشه کابل توی دستش بود و سر کابل‌ها هم لخت بود. به هر کس می‌رسید کتک می‌زد و کاری نداشت که متهم مال خودش باشد یا بازجوی دیگر. خود من از منوچهری و رسولی خیلی کتک خوردم. علاوه بر همه اینها هر روز برای ترساندن، ما را به اتاق شکنجه می‌بردند. هر روز نمی‌زدند، ولی هفته‌ای دو بار شکنجه رسمی می‌شدیم. بازجوها مثل نقل و نبات می‌ریختند توی اتاق و با کابل می‌زدند، تحملش خیلی سخت بود اما با وجود این، از خیلی‌ها نتوانستند حرف بکشند. البته بودند کسانی که بریدند و خیلی‌ها را هم لو دادند، اما بعضی‌ها هم بودند که اصلاً حرفی نزدند و خیلی هم شکنجه شدند. گاهی در اتاق‌های شکنجه برای اینکه ما را بترسانند، کارهای بسیار فجیع و دلخراشی می‌کردند. به یاد دارم که بچه‌ای را نزد پدرش در اتاق بازجویی آوردند و همان جا در جلوی جثمان او، بازوی بچه هفت ساله‌اش را با قمه بریدند تا بلکه حرف بزند، اما او حرف نزد. خیلی وحشی و عصیانگر بودند. آرش که از سه چهار سال قبل شکنجه‌گر شده بود، خیلی کتک می‌زد، چون می‌خواست رتبه بیاورد. هر کس که می‌توانست متهمی را به حرف بیاورد رتبه می‌گرفت. آدم بددهان، کثیف، هرزه و ناسالمی بود. او تا حد مرگ شکنجه می‌کرد و کتک می‌زد. روزی در اتاق بازجویی، حسینی ده تا ناخن پای مرا کشید. وقتی به بهداری رفتم، غلامی مسئول آنجا به من گفت: "خانم! هرچی داری بریز رو آب و خودت را راحت کن." من جواب دادم: "من هنوز هیچی نگفته‌ام و ناخن‌های پایم را کشیدند، اگر می‌گفتم چه می‌کردند؟". من گوش‌های تیزی داشتم، برای همین یکی از نقشه‌های آرش و منوچهری را شنیدم و همین باعث شد ضعف نشان ندهم و حرفی نگویم. در اتاق بازجویی بودم که آرش بیرون آمد و به منوچهری گفت: "من می‌خواهم این دختر را بترسانم، چون اصلاً حرف نمی‌زند." آنان گاهی زنان را تهدید به تجاوز می‌کردند و اگر ضعفی نمی‌دیدند، در واقع نقشه آنان برملا شده بود. فردای آن روز مرا برای بازجویی بردند. از همان دم در ورودی که وارد شدم، آرش با کابلی که دو سر آن را گرفته بود، وارد شد و به من گفت: "پشت کابل را بگیر." من پشت کابل را گرفتم و او مثل کسی که گوسفندی را بکشد، مرا می‌کشید و تهدید می‌کرد.

لحظاتی که گذشت اول خودم و بعد سربازها زدیم زیر خنده. آرش گفت: "چقدر بی‌غیرتی، نمی‌ترسی؟" من هم جواب دادم: "برای چه بترسم؟ من که از شکنجه‌ها نترسیدم، حالا چرا بترسم؟" خیلی حرصش در آمد. ناگهان رسولی آمد و گفت: "آرش بیا بریم." آرش جواب داد: "نه، لقمه خوبی گیرم اومده." رسولی جواب داد: "بابا دختر عمه‌ات توی خیابان منتظرته." آرش یک اردنگی محکمی به من زد و به شدت پرت شدم. بعد گفت: "حالا برو، فعلا وقت ندارم." همه بازجوها همین‌طور بودند، اگر ضعف نشان می‌دادی، سوء استفاده می‌کردند و حرف می‌کشیدند. طلبه‌ای را به خاطر دارم که هم‌بند ما بود و بازجویش آرش بود. در حین بازجویی، آرش او را تهدید به انجام عمل زشتی کرد؛ طلبه هم نامردی نکرد و خم به ابرو نیاورد. آرش گفت: "می‌خواهی فردا ما را بدنام کنی؟" طلبه رو به آرش کرد و گفت: "شما خیال کردید ما از این کارها می‌ترسیم؟ ما زیر تمام شکنجه‌ها طاقت آوردیم، درست است که این کارها به غیرت ما برمی‌خورد، ولی این طور نیست که با چنین تهدیدی، چیزی را لو بدهیم." آرش آن روز آن قدر آن طلبه را زد که از حال رفت. سادیسم زدن داشتند. آرش از منوچهری دستور شکنجه می‌گرفت و حتی منوچهری به او یاد می‌داد که چه مدلی بزند، مثلاً می‌گفت: "سر کابل‌ها را بیشتر لخت کن، چون درد بیشتری دارد." من در بند سه، همراه خانم‌ها رضایی، شادمان، کریمی، ناصر و فخری فرخنده بودم که خیلی گوشه‌گیر بود و می‌ترسید. فکر می‌کرد همه می‌خواهند از او حرف بکشند، همیشه گوشه‌گیر بود. 13 نفر در یک اتاق بودیم و از همه گروهی زندانی وجود داشت. مثلاً دختری بود که از مشهد آورده بودند. دختر یک سرهنگ بود که گرایش‌ات کمونیستی داشت، اما خود او بسیار دختر خوبی بود. خیلی مبارز و فعال بود. اما این‌طور افراد چون عملشان از ریشه اشتباه بود، بعد از انقلاب به بیراهه رفتند. قبل از انقلاب همه دست به دست دادیم و فقط نابودی شاه و استقرار حکومت اسلامی را می‌خواستیم. اما این افراد فکر می‌کردند که قرار است مملکت تقسیم شود. بعد از انقلاب تا مرز کفر پیش رفتند. خانم دیگری هم بود به نام فخری که خیلی ما را مسخره می‌کرد و به من می‌گفت: "تو همش می‌گی پیش پیش پیش!" چون من داخل سلول دائماً دعا و نماز می‌خواندم و صلوات می‌فرستادم. در جواب او گفتم: "نه ما با همین صلوات‌ها بزرگ شده‌ایم. این صلوات‌ها ما را نجات خواهد داد." تمام این افراد تارومار شدند، چون واقعا ایدئولوژی و مکتب قوی نداشتند. ما را بسته به نوع جرم و وضعیتی که داشتیم، شکنجه می‌کردند. خانم خیاطی بود 25 - 26 ساله که او را از گرگان

آورده و به قدری شکنجه داده بودند که کف هر دو پایش دو تکه شده بود. ظاهراً از او اسلحه هم گرفته بودند. یادم می‌آید خانمی به نام کریمی را خیلی شکنجه دادند. مادر رضایی‌ها هم همین‌طور. به خاطر دارم 25 نفر از بچه‌های 7 تا 8 ساله گرگانی را به جرم داشتن اعلامیه گرفته و به کمیته مشترک آورده بودند. این بچه‌ها پشت بازوها پنهان می‌شدند و می‌گفتند: "ما از سوسک و موش می‌ترسیم، سلول‌ها موش دارند." این بچه‌ها را خیلی کتک زدند و روحیه‌هایشان را خرد و خراب و بعد از یک هفته هم آزادشان کردند. یادم می‌آید یکی دیگر از زرنگی‌هایی که در طول ایام زندان به خرج دادم این بود که عکس‌های زندان پدرم را که شماره پرونده داشت، از داخل پرونده دزدیدم. زمانی که خبر شهادت پدرم را دادند، به ما گفتند که بعد از یک هفته برای بردن وسایل پدرتان به زندان قصر بیاید. من به این شکل عکس پدرم را از داخل پرونده کش رفتم که تا نگهبان به خودش جنید، عکس پرونده را از داخل پرونده کندم و هنوز از زندان بیرون نرفته بودم که مرا دستگیر کردند و پرسیدند: "این عکس‌ها را از کجا آوردی و چگونه دزدیدی؟" من هم به آنها جواب دادم: "ندزدیدم، نگهبانان با دست خودش به من داد." آن نگهبان خیلی قالتاق و بدجنس بود. فریاد کشید: "این دختر دروغ می‌گوید." در پاسخ گفتم: "من دروغ نمی‌گویم. یادت هست به تو گفتم پدرم را دوست دارم و می‌خواهم عکسش همراهم باشد و تو هم دلت سوخت و عکس‌ها را به من دادی؟" بازجو هم دو سیلی محکم به صورت نگهبان کوبید و نگهبان شروع به جیغ و داد کرد. آرام به او گفتم: "همه‌اش با خوردن دو سیلی این همه فریاد می‌زنی؟ پس اگر به جای ما بودی چه می‌کردی؟" این گونه بود که من به هیچ وجه زیربار نرفتم، چون اگر می‌فهمیدند که من عکس‌ها را از داخل پرونده دزدیده‌ام، برایم سنگین تمام می‌شد. قبل از اینکه مرا دستگیر کنند و به کمیته ضد خرابکاری ببرند، پدر و برادرم هر دو در زندان قصر بودند و هیچ کس نمی‌دانست که این دو پدر و پسر هستند. تمام بدن و دست‌های برادرم را کلاً با سیگار سوزانده بودند و زخم بود، به همین دلیل پدرم لباس‌هایش را می‌شست. وقتی متوجه شدند، این دو را از هم جدا کردند. وقتی من و مادرم به ملاقات پدر رفتیم، پدرم گفتند: "برای هادی جوراب و یرپوش زیاد ببرید." علتش را پرسیدم و ایشان هم گفتند که دست‌هایش را با سیگار سوزاندند و نمی‌تواند لباس‌هایش را بشوید. در کمیته مشترک، خیلی اذیت‌مان می‌کردند. بازجوها و شکنجه‌ها و حرف‌ها از یک طرف آزارمان می‌داد و اوضاع نامناسب دستشویی و حمام و فضای سلول‌ها از طرف دیگر. برای دستشویی رفتن خیلی اذیت

می کردند. در روز سه بار اجازه می دادند که به دستشویی برویم. حال اگر کسی حالش بد بود و احتیاج بیشتری به قضای حاجت داشت، نمی گذاشتند و می گفتند توی ظرف غذایت کارت را انجام بده. خیلی بی حیا بودند. برای حمام رفتن هم سه دقیقه بیشتر وقت نداشتیم. ده الی پانزده نفری با هم می رفتیم و اگر دیر می کردیم عریان بیرونمان می آوردند. دختر خانم ها می ترسیدند و به همین خاطر خشک و خیس، شسته و نشسته بیرون می آمدند. آقایان لج بازی می کردند و بیشتر می ایستادند تا خودشان را بشویند، منتها با کابل، زیر آب کتک می خوردند. کابل هم زیر آب خیلی دردناک تر است. نگهبان حمام ما فریده بود که گاهی یک نگهبان به همراه او می آمد و خیلی آدم هرزه ای بود. فریده چاق و بددهن بود و کمی هم می لنگید. اصلا احساس و عاطفه نداشت. تازه وقتی می دید بچه ها ناله می کنند، شروع می کرد به فحاشی. بعضی مواقع که در بند باز می شد، با همان صدای کلفتش فریاد می زد که دستور دادند بیائید بیرون و حمام بروید. بعضی وقت ها آب آن قدر داغ بود که می سوختیم و نمی توانستیم راحت خودمان را بشویم، برای همین نیمه شسته بیرون می آمدیم. برعکس بعضی اوقات آن قدر سرد بود که از سرما نمی توانستیم آبکشی کنیم و بعد از سه دقیقه هم آب را قطع می کردند. این اوضاع از یک طرف و نگهبان های بی حیا از سمت دیگر، مایه عذاب بودند. روزی از روزها در دستشویی متوجه شدم که یکی از نگهبان ها که بسیار هم آدم عوضی و هرزه ای بود، از زیر در دخترها را نگاه می کند. داد زدم: "بی حیا چه کار می کنی؟" از آن به بعد بود که دخترها حواسشان را جمع کردند و موقع دستشویی رفتن، خودشان را جمع و جور می کردند. البته فقط مسئله این نبود. نگهبان های دیگری هم بودند که موقع خواب که ما دراز می کشیدیم، سرشان را می گذاشتند پائین در و داخل سلول را نگاه می کردند. من اعتراض کردم و داد و بیداد راه انداختم و دیگر از فردای آن روز دخترها روسری سرشان می کردند و می خوابیدند. ما حتی آزادی نداشتیم داخل سلول راحت بخوابیم. کف سلول زیلویی انداخته بودند که خیلی کثیف بود، طوری که رغبت نمی کردیم روی آن دراز بکشیم، اما چاره ای هم نداشتیم. چون بالش نداشتیم، سرمان را روی زمین می گذاشتیم. 13 نفر در یک سلول بودیم و جا نمی شدیم و مجبور بودیم کتابی کنار هم بخوابیم که جا بشویم. سلول هایمان نور نداشت. گاهی می توانستیم غذایی را که می دهند ببینیم و یا نوشته هایی را که روی دیوار بود، بخوانیم. افراد در سلول های یک نفره، راحت تر روی دیوار می نوشتند، اما سلول هایی که چند نفر در آن زندانی بودند، از ترس اینکه نکند جاسوسی در بین باشد،

خیلی روی دیوارها نمی‌نوشتند. همسر و برادرم چون با هم در یک بند و در سلول‌های کنار یکدیگر بودند، به همدیگر مورش می‌زدند و با علامت‌هایی که به دیوار می‌زدند، با هم حرف می‌زدند. خاطر من هست که در زمان دستگیری، ابتدا برادرم و بعد همسر، آقای ملازاده را دستگیر کردند. آقای غفاری هم برای اینکه به آقای ملازاده بگوید که من هیچ حرفی از تو نزد و اگر چیزی گفتند دروغ گفته‌اند و می‌خواهند بلوف بزنند، از مورش کمک گرفت. یک بار هم قنوت گرفت و به زبان عربی گفت: "یا احمد! لاتکلم." یعنی چیزی نگو، چون من هیچی نگفتم. هرچه بگویند، دروغ است و تو بزن زیرش. ناگهان نگهبان، در سلول آقای غفاری را باز کرد و گفت: "چه می‌کنی؟" و می‌بیند که هادی در حال نماز خواندن است. غافل از اینکه برادرم با این نماز نمایشی حرف‌ها و هماهنگی‌ها را با آقای ملازاده انجام می‌داد که چیزی لو نرود. غذاهایی را که به ما می‌دادند تعریفی نداشت. هفته‌ای یک روز تخم مرغ می‌دادند که خشک بود و نمی‌شد با نان‌هایی که موجود بود بخوریم. بچه‌ها کره‌هایی را که می‌دادند، نگه می‌داشتند و با این تخم‌مرغ‌ها می‌خوردند. بعضی روزها هم که نان خالی داشتیم، به زور آب می‌خوردیم. بعضی وقت‌ها عدس پلو می‌دادند که بهتر است بگویم ساچمه پلو، چون داخل غذا سنگریزه بود. بعضی روزها قورمه سبزی بود که البته همه چیز در آن پیدا می‌شد، بادمجان، کدو و هر چیز که آدم فکرش را بکند. گاهی توی غذایشان تکه‌های گوشت هم می‌انداختند. دختری که از بچه‌های کمونیست بود، داخل سلول این گوشت‌ها را ریز ریز می‌کرد تا به یک اندازه به همه برسد. وقتی این کار را می‌کرد، من اصلاً به گوشت لب نمی‌زدم، چون ما کمونیست‌ها را نجس می‌دانستیم و فقط مقداری از برنج را می‌خوردیم. تمام این خاطره‌ها درس عبرت است برای کسانی که فکر می‌کنند انقلاب به راحتی به دست آمده است. باید قدر تمام افرادی را که جانشان را در راه ملت و انقلاب دادند، بدانیم و به آنان ارج بنهیم. واقعاً تحملش سخت است، کسانی که در این راه شکنجه شدند، کسانی که مدت‌ها نزدیک شش ماه با دست و پای زنجیر شده راه می‌رفتند و حتی برای دستشویی از لگن استفاده می‌کردند و دست‌ها و پاهایشان، چشم‌هایشان و همه اعضای بدنشان مملو از زخم و جراحت ناشی از شکنجه بود. به یاد دارم یک روز مانده بود به شهادت پدرم، به ملاقات ایشان رفتیم و به ما گفتند: "اینها مرا می‌کشند. نگذارید جنازه‌ام اینجا بماند. اینها حتماً مرا می‌سوزانند." به ما می‌گفتند باید امضا بدهید که پدرتان خودش مرده تا ما جنازه را تحویل دهیم و من امضا ندادم. آرنج ایشان را شکسته بودند، طوری که آویزان بود و بر اثر

شکنجه زیاد در آپولو و ضربات باتوم، سرشان طوری شده بود که مشت من در آن جا می گرفت. پاهایشان را سوزانده بودند و یک ذره گوشت نداشت و ... تمام این افراد، پدر من و خیلی های دیگر، جوان های دیگر این شکنجه ها را دیدند که روزگارمان بهتر شود، دینمان از این بهتر برقرار شود اما روز به روز دریغ از دیروز. از جوان ها می خواهم که هرچه بیشتر با قرآن و نهج البلاغه انس بگیرند. یک ساعت تفکر بهتر از هفتاد سال عبادت است. اگر لحظه ای فکر کنند که چه موجودی هستند، هیچ وقت به راه اشتباه نمی روند. و هم اکنون در این زمان بسیار خوشحالم که کمیته مشترک ضد خرابکاری تبدیل به موزه شده است تا همگان بدانند که آن زمان چه اتفاق هایی رخ می داده است. باید طوری باشد که مردم به خصوص جوانان بتوانند به راحتی و بدون هیچ مشکلی به موزه بیایند و ببینند که این انقلاب با زحمت به دست آمده است و به راحتی نگذارند که امریکا و انگلیس و اسرائیل بیایند و کشور عزیزمان را تحت سیطره خود گیرند. خداوند نیاورد روزی را که مسئولین و مردم آنچه را که بر این کشور رفته است، فراموش کنند. *منبع: شاهد یاران «ویژه نامه 30 سالگی انقلاب اسلامی» در خبرگزاری فارس

^{۱۰۱}/انتهای پیام

محبت به بیماران و افراد فقیری کس و تنها و افرادی که مردم به آنها بی اعتنا هستند جزو اخلاق محمدی است

رسیدگی به بیمار کفاره گناهان

پیامبر (ص) فرمود:

وَمَنْ سَعَى لِمَرِيضٍ فِي حَاجَةٍ فَصَاهَا خَرَجَ مِنْ ذُنُوبِهِ كَيَوْمٍ وَلَدَتْهُ أُمُّهُ

کسی که برای برطرف شدن مشکل بیماری، تلاش کند و مشکل او را برطرف کند از گناهانش خارج می شود مانند روزی که از مادر زاده شد...

فریادرسی از گرفتاران کفاره گناهان

امام علی (ع) فرمود:

مِنْ كَفَّارَاتِ الذُّنُوبِ الْعِظَامِ إِغَاثَةُ الْمَلْهُوفِ وَالتَّنْفِيسُ عَنِ الْمَكْرُوبِ

از جمله کفارات گناهان بزرگ، فریادرسی گرفتاران و تسلی دادن دیدگان است.

ابن عباس می گوید امام حسن مجتبی علیه السلام در مسجد در اعتکاف بود که شخصی به حضرت عرض کرد من بدهکارم. شما بیایید به طلبکار من بگویید به من مهلت دهد. امام قبول کردند و از مسجد خواستند خاج شوند ابن عباس عرض کرد فراموش کرده اید در حال اعتکاف هستید؟ امام فرمود خیر ولی از رسول خدا شنیدم رفع گرفتاری یک مومن از نه هزار سال عبادت بالاتر است!

اب خنک در گرمای اندیمشک

در سال 1370 که در اندیمشک بودیم و امکانات مانند امروز نبودو مسافرین دنبال اب خنک برای رفع تشنگی می گشتند و نبود. با شهرداری و مجامع صنفی جلسه گذاشتیم که چون مسافرین زیادی به شهر اندیمشک می آیند و افسردکن به حد کفایت نیست لذا در مکانهای مختلف مرکزی شهر باید اب خنک برای مردم در نظر گرفته شود. یخ ان را کارخانه یخ رایگان تقبل کرد. آوردن روزانه یخ را شهرداری

تقبل کرد و تهیه منبع آب یخ بعهده بازاریان افتاد. هر روز دهها قالب یخ تهیه و در این منابع ها قرار داده می شد تا مسافرین و افراد غریبه تشنه نمانند.

نگه داری از کودکان معلول مصداق بارز نیکوکاری است

نه دخترچشم آبی نه پسر موفرفری به ما کودک معلول بدهید
اما اگر تصور می کنید همه خانواده های طالب فرزندخواندگی فقط برای جبران خلا ناشی از ناباروری و نداشتن فرزند به سازمان بهزیستی مراجعه می کنند، سخت در اشتباهید. در حال حاضر بسیاری از خانواده ها برایشان مهم نیست کودکی که قرار است آن را به فرزندخواندگی بپذیرند چه شکل و ظاهری داشته باشد. مهم نیست دختر بور چشم آبی یا پسر موفرفری را به فرزندپذیری بپذیرند.

این حرف ما نیست. بابایی در این خصوص توضیح داد: در چهار سال گذشته، پس از اصلاح

قانون فرزندخواندگی

مصوب سال ۱۳۵۳ و برداشته شدن موانع قانونی دست و پاگیر برای فرزندخواندگی، خانواده های نیکوکار، ۶۰۲ کودک بی سرپرست معلول و ۷۹۷ کودک دارای بیماری خاص را به فرزندپذیری پذیرفته اند. بسیاری از این خانواده ها خودشان فرزند دارند و بسیاری از این خانواده ها با اینکه فرزند ندارند، با دید معنوی سراغ فرزندخواندگی می آیند و گرنه هیچ اهرم اجباری برای آنکه خانواده ای، فرزند معلول یا دارای بیماری را به سرپرستی قبول کند وجود ندارد.

سال کرونایی و فرزندخواندگی ۶۴ کودک معلول و ۸۳ کودک بیمار بابایی گفت: کودکان بی سرپرست معلول بسیار مظلومند و ما خوشحالیم که تقاضا برای فرزندخواندگی این کودکان افزایش پیدا کرده است. در سال ۹۹ تا این لحظه ۶۴ کودک معلول و ۸۳ کودک دارای بیماری خاص و صعبالعلاج به فرزندخواندگی پذیرفته شدند.

فرزندخواندگی ۵۴۷۸ کودک از سال ۹۶ تا امروز

مدیر کل امور کودکان و نوجوانان سازمان بهزیستی افزود: بعضی از خانواده‌ها خواهان فرزندانی هستند که معلولیت شدید دارند و قادر به راه رفتن نیستند. بعضی از خانواده‌ها کودکانی را برای سرپرستی انتخاب کردند که مشکلات و بیماری‌های خاص و مزمن دارند. این حس نیکوکاری و احساس مسئولیت بسیار ستودنی است. حس کودک و حس پدر و مادر در روزی که قرار است فرزندان را از بهزیستی تحویل بگیرند و به خانه ببرند دیدنی است. مددکاران ما هم در آن لحظه اشک شوق می‌ریزند، وقتی قرار است کودکی را که تا آن زمان محبت پدر و آغوش گرم مادر به خود ندیده به پناه امن خانواده‌ای بسپارند.

وی در ادامه صحبت‌ها آمارهایی امیدوارکننده از فرزندخواندگی در چهار سال گذشته ارائه داد و گفت: از سال ۹۶ تا امروز ۵۴۷۸ کودک به فرزندخواندگی پذیرفته شدند

امسال ۱۳۰ خانم مجرد بالای ۳۰ سال مادر شدند

سال ۱۳۹۲ برای خانواده‌هایی که سال‌ها پشت سد محکم قانون سفت و سخت فرزندخواندگی مانده بودند سال خوبی بود. در این سال پیش‌نویس لایحه اصلاح قانون فرزندخواندگی مصوب سال ۱۳۵۳ در مجلس تصویب شد و مدتی بعد آیین‌نامه اجرایی آن به سازمان بهزیستی، قوه قضائیه و سازمان‌های مربوطه ابلاغ شد.

حبیب‌الله مسعودی فرید معاون امور اجتماعی سازمان بهزیستی در این خصوص توضیح داد: اصلاح قانون فرزندخواندگی و تصویب لایحه حمایت از کودکان و نوجوانان بی سرپرست و بدسرپرست در سال ۱۳۹۲ اتفاق مبارکی بود.

از آن زمان به بعد بسیاری از محدودیت‌ها برداشته شد. حالا دختران یا بانوان مجرد بالای ۳۰ سال هم می‌توانند سرپرستی فرزندی را برعهده بگیرند و همه موانع قانونی آن هم در این لایحه برداشته شده است. همین امسال حدود ۱۳۰ کودک بی‌سرپرست فرزندخوانده خانم‌های مجرد بالای ۳۰ سال شدند.

افزایش ۳۰ درصدی آمار فرزندخواندگی

معاون امور اجتماعی سازمان بهزیستی با بیان اینکه اصلاح قانون فرزندخواندگی و تصویب لایحه جدید منجر به افزایش ۳۰ درصدی فرزندخواندگی در سال‌های اخیر شده است، گفت: واگذاری فرزند به

خانواده‌های دارای اولاد، جایگزین‌های ارث، واگذاری فرزندخوانده به خانواده‌هایی که خارج از ایران زندگی می‌کنند، امکان فرزندخواندگی برای کودکان بالای ۱۲ سال از تغییرات دیگری بود که در قانون فرزندخواندگی اعمال شد و اتفاقات خوبی را رقم زد. راه‌اندازی سامانه اینترنتی فرزندخواندگی هم کار را برای خانواده‌هایی که متقاضی فرزندخواندگی هستند راحت‌تر کرده است و در مراحل اولیه نیازی به مراجعه به سازمان بهزیستی نیست.

فرید در پایان آماری از فرزندخواندگی در چند سال گذشته داد و گفت: پس از ابلاغ آیین‌نامه اصلاح قانون فرزندخواندگی، در سال ۱۳۹۶، ۱۶۱۱ حکم فرزندخواندگی صادر شد، در سال ۹۷، ۱۴۶۰ کودک به فرزندخواندگی پذیرفته شدند، در سال ۹۸ هم حکم فرزندخواندگی برای ۱۶۵۷ کودک بی‌سرپرست صادر شد. امیدواریم با مهر بی‌پایان مردم ایران تعداد کودکان بی‌سرپرست هر روز کمتر از قبل شود...

بردر ب دوم بهشت نوشته است: **لا اله الا الله محمد رسول الله** علی ولی الله. **ان لکل شیء حیلۃ وحیلۃ السرور یوم القیامۃ اربع خصال**. **مسح رؤوس الیتامی والتعطف علی الارملۃ والسعی فی حوائج المؤمنین والنفقۃ للفقراء والمساکین**. برای هر کاری چاره‌ای است و چاره خوشحالی روز قیامت چهار خصلت است. کشیدن دست مهربانی بر یتیمان، مهربانی بر بیوه زنان، تلاش در رفع گرفتاری مؤمنان، صدقه به فقرا و بیچارگان.^{۱۰۲}

قرآن اتفاق کردن را همراه با اموری دیگر تجارت با خداوند شمرده که نجات از عذاب خداوند و بهره‌مندی از غفران و رحمت الهی را در پی دارد:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا هَلْ أَذِلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَرَةٍ تُنْجِيكُمْ مِّنْ عَذَابِ أَلِيمٍ تُوْمِنُونَ بِاللّٰهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنفُسِكُمْ ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ^{۱۰۳}

ترجمه: ای اهل ایمان، آیا شما را به تجارتی سودمند که شما را از عذاب دردناک (آخرت) نجات بخشد دلالت کنم؟

به خدا و رسول او ایمان آرید و به مال و جان در راه خدا جهاد کنید، که این کار (از هر تجارت) اگر دانا باشید برای شما بهتر است.

^{۱۰۲} کشف الغمه، علامه اردبلی «ره»

^{۱۰۳} سوره صف ایة ۱۱-۱۰

محبت به زنهای بیوه جزو اخلاق محمدی است

پیامبر اکرم(ص) در سخنی یکی از ویژگی‌های افراد باایمان را در این می‌داند که: «به خانه‌های بیوه زنان [به منظور کمک و مساعدت مالی]». ^{۱۰۴} رهسپارند

روایت شده است: روز عاشورا در پشت بدن مبارک امام حسین(ع)، اثری مشاهده شد، وقتی از حضرت امام زین العابدین(ع) راجع به آن اثر جويا [شدند فرمود: «آن اثر کیسه‌های غذایی است که حضرتشان به دوش می‌گرفت و برای بیوه زنان و یتیمان و بی‌نویان می‌برد»^{۱۰۵}]. «لقمان(ع) به پسرش گفت: «پسرم! برای یتیم، همانند پدر مهربان باش و برای زن بیوه، همانند شوهر دلسوز»^{۱۰۶}

در روایت است در هنگام رحلت نبی مکرم، علی (علیه السلام) سر پیغمبر را در دامن خود قرار داد. در این موقع حضرت بیهوش شد. چشم فاطمه (سلام الله علیها) که به این صحنه افتاد، گریست و ندبه کرد و گفت:

«وایض یستسقی الغمام بوجهه ثمال الیتامی عصمة للارامل

یعنی پیغمبر، سفید رویی است که مردم ببرکت روی او طلب‌باران می‌کنند و او فریادرس یتیمان و پناه بیوه زنان است.»

امام رضا علیه السلام فرمودند: در بنی اسرائیل قحطی شدید به مدت چند سالی متوالی به وجود آمد. زنی ! لقمه نانی داشت. همین که آن را در دهانش گذاشت که بخورد سایلی گفت: ای کنیز خدا! گرسنگی

¹⁰⁴ کلینی، مجد بن یعقوب، کافی، محقق، غفاری، علی اکبر، آخوندی، مجد، ج 2، ص 232، تهران، دار الکتب الإسلامية، چاپ چهارم، 1407ق

¹⁰⁵ ابن شهر آشوب مازندرانی، مناقب آل ابی‌طالب(ع)، ج 4، ص 66، قم، علامه، چاپ اول، 1379ق.
¹⁰⁶ شیخ مفید، الاختصاص، محقق، غفاری، علی اکبر، محرمی زرنندی، محمود، ص 337، قم، المؤتمر العالمی لالفیة الشیخ المفید، چاپ اول، 1413ق

آن زن با خود گفت: در چنین زمانی صدقه خوب است و نان را از دهانش درآورد و به سایل داد.

این زن فرزند کوچکی داشت که بری جمع آوری هیزم به صحرا رفته بود. گرگ آمد و

فرزند او را ربود. فرزند فریاد کشید و مادر به دنبال گرگ دوید. خداوند جبریل را فرستاد. جبریل فرزند را از دهان گرگ گرفته و به مادر داد. آن گاه جبرئیل به مادرش گفت: ای کنیز خدا! این لقمه گرگ در مقابل آن لقمه ای که به من دادی. آیا راضی شدی؟ (ثواب الاعمال شیخ صدوق)

رسول خدا (ص) هرگز شبی نمی گذشت که درهم و دیناری نزد او بماند و اگر چیزی زیاد می آمد و تا شب کسی را نمی یافت که به او ببخشد، به خانه نمی رفت تا آن را به مستحقش برساند؛ از آنچه خدا روزیش کرده بود، بیش از آذوقه همان سال، بر نمی داشت، آن هم از میسورترین چیزی که می یافت از خرما و جو و بقیه را در راه خدا انفاق می کرد، هر چه از او می خواستند، عطا می کرد، آنگاه سراغ آذوقه سال خود می رفت و از آن هم ایثار می کرد چه بسا پیش از تمام شدن سال، اگر چیزی به دستش نمی رسید، خود، نیازمند آذوقه می شد (اندلسی، ابن حزم، جوامع السیره النبویه، بیروت، دارالکتب العلمیه، ص ۳۲). ملک و املاکی ذخیره نداشت و آنچه را که از سهم غنائم به او می رسید به همراه آنچه که از غذایش اضافه می آمد، ملک و املاک می خرید و صدقه می داد. [رازی ابوحاتم، اعلام النبوه، تهران، مؤسسه پژوهش حکمت و فلسفه ایران، ۱۳۸۱، چاپ دوم، ص ۷۷]. او باغ هایی خرید و صدقه داد که تا به امروز، معروفند. [۱۲] عطا و دهش او به گونه ای بود که هرگز از تنگدستی، نمی هراسید و آن چنان به نیازمندان کمک می کرد که سابقه نداشت.... انس بن مالک (خادم حضرت) می گفت: «حضرت (صلی الله علیه و آله و سلم) چیزی از اموال را ذخیره نمی کرد و همه را به دیگران انفاق می کرد. (ابن عساکر، تاریخ دمشق، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۵، چاپ اول، ج ۴، ص ۲۹).....»

نقل شده زنی بدست خود لباس یا عبایی دوخته بود و بر آن حاشیه زده تزیین کرده بود و آن را تقدیم حضرت کرده بود، حضرت عبا را گرفت در حالی که برای پوشش خود به شدت بدان نیاز داشت، در این هنگام مردی از اصحاب جلو آمد و گفت: «چه لباس زیبایی؛ آن را به من می دهید تا بپوشم؟ رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند: بله؛ حضرت لباس را تا کرده، مرتب کردند و آن را به آن

مرد بخشیدند(بخاری، صحیح، تحقیق عبدالعزیز عبدالله بن بساز، بیروت، دارالفکر، ج ۷، ص ۱۰۸).....از امام صادق (علیه السلام) درباره اتفاق حضرت سؤال شد فرمودند: «نزد حضرت یک اوقیه (= هفت مثقال) طلا بود. حضرت دوست نداشتند که آن، در نزدش بماند پس شبانه همه آنها را صدقه دادند و چون صبح شد چیزی نداشت تا به سائلی که نزدش آمد، بدهد.»(کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، دارالکتب الاسلامیه، تهر ان، ۱۳۶۵، ج ۵، ص ۶۸-۶۷).....زنی پسرش را نزد حضرت فرستاد و گفت: نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) برو و از او درخواست کمک کن، اگر گفت چیزی نزد من نیست بگو پیراهن تنت را به من بده، پسر آمد و چنین کرد؛ پس حضرت، لباس از تن در در آورد و به او داد و چون لباس نداشتند، نتوانستند برای نماز به مسجد بروند، پس آیه نازل شد که «ولا تجعل یدک مغلولهً الی عنقک و لا تبسطها کلّ البسط فتقعد ملوماً محسوراً؛ نه هرگز دست خود محکم بسته دار نه بسیار باز و گشاده دار که به نکوهش و حسرت خواهی نشست.»(زمخشری،). الکشاف عن حقائق غوامض القر آن، بیروت، دارالکتب العربی، ۱۴۰۷، ج ۲، ص ۶۶۲

مرد فقیری به محضر رسول خدا(ص) آمد، و از شدت گرسنگی خود شکایت کرد، پیامبر(ص) دستور داد از منزل غذایی برای او بیاورند، ولی در نزد هیچ یک از همسران او غذا نبود، حضرت در مسجد چنین اعلام کرد:

«چه کسی امشب این مرد را مهمان می کند؟»

حضرت علی(ع) عرض کرد: من

آن گاه علی(ع) آن مستمند گرسنه را به خانه اش برد، به فاطمه (س) فرمود: «آیا غذایی در خانه هست؟»

فاطمه(س) فرمود: «چیزی جز به اندازه غذای شب خودمان و بچه ها وجود ندارد، ولی ما امشب مهمان را بر خود مقدّم می داریم»

علی(ع) فرمود: ای دختر رسول خدا! چراغ را خاموش کن، و کاری کن که بچه ها بخوابند. حضرت زهرا(س) چنین کرد. آن شب غذای خود را به مهمان دادند و خود و بچه ها گرسنه خوابیدند. صبح علی(ع) به محضر رسول خدا(ص) آمد، و ماجرا را خبر داد. در همین هنگام این آیه در تمجید و شأن ایشان و انفاق علی(ع) و افراد خانواده اش نازل گردید: «وَيُؤْتِرُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ؛ آنها گرسنگان را بر خودشان مقدم می دارند، هرچند خودشان بسیار در سختی و نیاز باشند

.تفسیر نورالثقلین، ج 5، ص 286، حدیث 53، ذیل آیه 9 حشر

روزی رسول اکرم(ص) سیصد دینار که برای او هدیه آورده بودند، به علی(ع) داد، علی(ع) آن را گرفت و با خود گفت سوگند به خدا این پول را در راه خدا آن چنان صدقه می دهم که خداوند آن را قبول کند، شب بعد از آن، نماز عشا را به جماعت با پیامبر(ص) خواند، سپس از مسجد بیرون آمد، در مسیر راه با بانویی روبرو شد، صد دینار آن را به آن بانو داد، شب بعد صد دینار به مرد فقیری عطا کرد، شب سوم نیز چنین کرد، در نتیجه همه پول های اهدایی رسول خدا(ص) را به محرومان داد

مناقب آل ابیطالب، ج 2، ص

عربی نزد امام حسن علیها السلام رفت ولی قبل از اینکه درخواست خود را بگوید ، امام علیها السلام دستور داد هر چه پول در خانه بود ، آوردند . مبلغ بیست هزار درهم پول بود که همه را به آن شخص بخشیدند ! او گفت : مولایم ! چرانگذاشتید که ابتدا مدح و ثنای شما را بگویم و تقاضای خود را مطرح کنم ؟ فرمود : ما خاندانی هستیم که قبل از اینکه فقیر آبرویش ریخته شود ، به او کمک می کنیمجواب ناسزا

روزی یک نفر شامی سر راه امام حسن علیها السلام را گرفت و به حضرت ناسزاهای زیادی گفت . تا زمانی که آن مرد حرف می زد ، امام علیها السلام ساکت بود . وقتی که او ساکت شد ، امام علیها السلام به او سلام کرد و خنده نمود و فرمود : ای پیرمرد ! گمان می کنم غریب هستی و امر بر تو مشتبه شده است . اگر چیزی از ما می خواهی به تو می دهیم و اگر درخواست ارشاد و هدایت کنی تو را ارشاد

می‌کنیم و اگر گرسنه باشی تو را سیر نمائیم و اگر بی‌لباس هستی ، به تو لباس می‌دهیم و اگر محتاج می‌باشی ، تو را بی‌نیاز می‌کنیم و اگر حاجتی داری ، حاجت تو را برآورده می‌نمائیم و اگر به خانه ما . . . بیائی تو را مهمان می‌کنیم و

وقتی مرد شامی این برخورد را از حضرت دید ، به گریه افتاد و گفت : من شهادت می‌دهم که تو خلیفه خدا در زمینی

نجات پیرمرد عابد گناهکار با صدقه

عابدی پس از سالها عبادت در سن پیری دچار گناه کبیره زنا شد ولی بعد پشیمان شد و از ناراحتی زبانش لال شد و خیلی حسرت می خورد چرا بعد از سالها عبادت من این کار زشت رو انجام دادم؟ تا اینکه فقیری به عیادتش آمد و عابد با دست اشاره کرد از سفره او، نان بردارد ببر. فقیر این کار را کرد و نان برداشت و تشکر کرد و رفت. بعد از چند دقیقه از رفتن فقیر نگذشته بود که عابد هم مرد.

در عالم برزخ به عابد گفتند بخاطر ان زنا! همه اعمال باطل شد! و لی بخاطر صدقه ای که دادی خداوند تو را بخشید. (ثواب الاعمال /139)

—نگاه نکردن در صورت فقیر

یسع بن حمزه می‌گوید: در خدمت امام رضا(ع) بودم و با ایشان سخن می‌گفتم. گروه فراوانی در خدمت ایشان بودند و از ایشان درباره حلال و حرام می‌پرسیدند که مردی بلندقامت و گندم‌گون وارد شد و گفت: سلام بر تو، ای فرزند پیامبر خدا! مردی از دوست‌داران تو و دوست‌داران پدران و نیاکان تو هستم. از حج باز می‌گردم. خرجی خود را گم کرده‌ام و چیزی ندارم تا خود را با آن به جایی برسانم. اگر صلاح می‌دانی، مرا به شهرم برسان. از فضل خدا توانگر هستم و هرگاه به شهر خود رسیدم، آن مقدار که به من داده‌ای، به عوض تو صدقه می‌دهم؛ چرا که به من صدقه تعلّق نمی‌گیرد. امام رضا(ع) فرمود: «بنشین. رحمت خدا بر تو باد!» و به مردم رو کرد و با آنها سخن گفت تا همه پراکنده شدند و آن مرد ماند به همراه سلیمان جعفری، خیثمه و من. امام(ع) فرمود: «آیا به من اجازه می‌دهید به اندرونی بروم؟». ... امام داخل اتاق شد و اندکی باقی ماند و بیرون آمد و در را بست و دستش را از بالای در بیرون آورد و فرمود: «آن خراسانی کجا

است؟». گفت: این جا هستم. امام فرمود: «این دویست دینار را بگیر و آن را کمک خرج خود کن و با آن، برکت بجوی و از سوی من صدقه نده و برو تا نه من تو را ببینم و نه تو مرا ببینی». آن مرد رفت. سلیمان به امام گفت: ... چرا چهره‌ات را از او پوشاندی؟ امام فرمود: «از ترس این که خواری خواهش را به سبب این که آن را بر آوردم، در چهره‌اش ببینم»

صاحب بن عباد

شاید تنها وزیر شیعه که شهرتش زبانزد خاص و عام شد صاحب بن عباد: (اسماعیل بن عباد طالقانی) بود، او اول وزیر مؤید الدولة دیلمی بود بعد از وفات او وزیر فخر الدولة برادر او شد

شیخ صدوق کتاب عیون اخبار الرضا را برای او تالیف کرد، و حسین بن محمد قمی کتاب تاریخ قم را . به امر او نوشت

در زمان او، وقت عصر ماه رمضان هر کس بر او وارد می شد امکان نداشت قبل از افطار خارج شود. گاهی هزار نفر هنگام افطار بر سر سفره اش بودند. صدقه و انفاقهایش در این ماه برابری با یازده ماه دیگر می کرد. البته از کودکی مادرش او را اینطور تربیت کرد

در کودکی که برای درس خواندن به مسجد می رفت ، هر روز صبح مادرش به او یک دینار و یک درهم می داد و سفارش می کرد به اول فقیری که رسیدی صدقه بده .! این عمل برای صاحب بن عباد عادت شده بود

از سنین نوجوانی تا جوانی و تا هنگامی که به مقام وزارت رسید هیچگاه ترک سفارش و تربیت مادر نمی کرد. از ترس اینکه مبادا یک روز صدقه را فراموش کند به خادمی که متصدی اطاقش بود دستور می داد هر شب یک دینار و یک درهم در زیر تشک او بگذارد، صبحگاه که بر می خواست به اولین فقیر می داد

اتفاقا شبی خادم فراموش کرد، فردا که صاحب بن عباد از خواب بیدار شد بعد از نماز دست در زیر تشک برد تا پول را بردارد متوجه شد که خادم فراموش کرده ، این فراموشی را به فال بد گرفت و با خود گفت : حتما مرگم فرا رسیده که خادم از گذاشتن صدقه غفلت نموده است

امر کرد آنچه در اطاق خوابش از لحاف و تشک و بالش بود به کفاره فراموش شدن به اولین فقری که ملاقات کرد بدهد.

وسائل خواب او همه قیمتی بود، آنها را جمع کرده از خانه خارج شد، مصادف گردید با مردی از سادات که بواسطه نایبائی، زنش دست او را گرفته بود و سید مستمند گریه می کرد

خادم پیش رفته و گفت: اینها را قبول می کنی؟ پرسید چیست؟ جواب داد: لحاف و تشک و چند بالش دیباست. مرد فقیر از شنیدن اینها بیهوش شد

صاحب بن عباد را از این جریان اطلاع دادند: وقتی آمد دستور داد آب بر سر و صورتش بپاشند تا بهوش آید، وقتی بهوش آمد صاحب پرسید: به چه سبب از حال رفتی، گفت: مردی آبرومندم، چندی است تهی دست شده ام، از این زن دختری دارم که بعد رشد رسیده، و مردی از او خواستگاری کرد

ازدواج آن دو انجام گرفت، اینک دو سال است از خوراک و لباس خودمان ذخیره می کنیم و برای او اسباب و جهیزیه تهیه می نمائیم. دیشب زنم گفت: باید برای دخترم لحافی با بالش دیبا تهیه کنی، هر چه خواستم او را منصرف کنم نپذیرفت، بالاخره بر سر همین خواسته بین ما اختلاف شد. عاقبت گفتم: فردا صبح دست مرا بگیر و از خانه بیرون ببر تا من از میان شما بروم

اکنون که خادم شما این سخن را گفت جا داشت بیهوش شوم. صاحب تحت تأثیر قرار گرفت و اشک مژگانش را فرا گرفت و بعد گرفت: باید لحاف تشک با سایر وسائل خودش آراسته شود، شوهر دختر را خواست به او سرمایه کافی داد تا به شغلی آبرومند مشغول شود، و بعد تمام جهیزیه دختر را بطور (کامل که مناسب دختر وزیر بود داد) پای درس علماء

صدقه عروسی را از مرگ نجات داد

شیخ صدوق (ره) در امالی از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: حضرت عیسی علیه السلام به جمعی گذشت که شادی می کردند، سبب شادی آن ها را پرسید: خطاب به آن حضرت عرض کردند: یا روح الله! دختر فلانی را امشب برای فلان مرد به عروسی می برند. حضرت عیسی علیه السلام فرمود: امروز شادی می کنند ولی فردا گریان خواهند بود یکی پرسید: چرا ای پیغمبر خدا؟ فرمود: به جهت آن که عروس آن ها امشب خواهد مرد این سخن سبب اختلافی میان پیروان آن حضرت و منافقان گردید، تا چون روز دیگر شد به نزد آن دختر آمده او را سالم در جای خود دیدند، از این رو به نزد حضرت عیسی علیه السلام رفته گفتند: یا روح الله، آن عروسی را

که دیروز گفتی خواهد مرد، نمرده است ؟
 عیسی علیه السلام فرمود: خدا هرچه خواهد می کند، اکنون ما را به نزد وی ببرید، آنان با عجله حضرت عیسی علیه السلام را بدان جا آوردند و در خانه را زدند، شوهر آن زن (تازه عروس) بیرون آمد، حضرت عیسی علیه السلام به او فرمود: از همسرت اجازه بگیر من به نزدش می روم
 داماد به داخل خانه رفت و به همسرش گفت: حضرت روح الله علیه السلام با جمعی بر در خانه اند. آن زن در چادر رفت، و عیسی علیه السلام داخل شده بدو فرمود: دیشب چه کار خیری کردی ؟
 پاسخ داد: اضافه بر کارهای قبل خود کاری نکردم
 در هر شب جمعه سائلی بر در خانه می آمد و ما خوراك يك هفته را به او می دادیم، دیشب نیز سائل مزبور آمد و من و اهل خانه هر کدام به کاری سرگرم بودیم و کسی متوجه او نشد. يك بار فریاد زد کسی پاسخش را نداد، بار دوم صدا زد کسی جوابش را نداد تا چند بار صدا زد و من صدای او را شنیدم بطور ناشناس برخاستم. و به اندازه معمول هر هفته به او خوراکی دادم و رفت
 حضرت عیسی علیه السلام که این سخن را از وی شنید به او فرمود: از جای خود برخیز. و چون آن زن از جای خود برخاست، يك افعی (درشت) چون شاخه درخت، در زیر او بود که دم خود را به دندان گرفته بود
 عیسی علیه السلام فرمود: به خاطر آن عملی که انجام دادی خداوند این بلا را از تو دور گردانید¹⁰⁷

داستان ابوطلحه انصاری

یکی از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله بنام ابوطلحه انصاری در مدینه نخلستان و باغی داشت بسیار مصفا و زیبا، که همه در مدینه از آن به سخن می گفتند، در آن چشمه آب صافی بود که هر موقع پیامبر صلی الله علیه و آله به آن باغ می رفت از آن آب میل می کرد و وضو می ساخت، و علاوه بر همه این ها آن باغ درآمد خوبی برای ابوطلحه داشت، پس از نزول این آیه، به خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمده و خطاب به حضرت عرض کرد
 آیا می دانی که محبوبترین اموال من همین باغ است و من می خواهم آن را در راه خدا انفاق کنم تا ذخیره ای برای رستخیز من باشد
 پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آفرین بر تو، این ثروتی است که برای تو سودمند خواهد بود، سپس فرمود: من صلاح می دانم آن را به خویشاوندان نیازمند بدهی
 ابوطلحه به دستور پیامبر صلی الله علیه و آله عمل کرد و آن را در میان بستگان خود تقسیم کرد¹²⁹

مهربانی آخوند ملاعلی

«خادم آخوند ملاعلی معصومی همدانی نقل کرده بود که روزی پیرمردی به درب منزل آقا آمد و گفت می خواهم به خدمت آقا برسم. بعد از اجازه آقا به داخل آمده عرض

¹⁰⁷ کيفر گناه، سيد هاشم رسولی محلاتی، ص 16-17.

کرد: من پیرمرد حمالی هستم و دو دختر دم بخت دارم. لکن برای تهیه جهیزیه آنها پول ندارم و تابحال جهیزیه‌ای برای آنها تهیه نکرده‌ام.

مرحوم آخوند مبلغ قابل توجهی به وی داد تا برای دخترانش جهیزیه تهیه نماید.

چندی بعد یک شب در حالی که پاسی از شب گذشته بود همان پیرمرد در زد و آقا خود در حالی که عرقچینی بر سر داشت به جلوی در رفت و حاجت او را پرسید. پیرمرد عرض کرد که امشب عروسی یکی از دخترهاست. آن دختر قبلی را که بردند شوهرش برایش النگو خریده بود، لکن برای دومی نخریده‌اند بهمین دلیل دخترم ناراحت و غمگین است.

مرحوم آخوند فرمود: آخر الان بر فرض که من به شما پول بدهم مغازه‌ای باز نیست که شما النگو بخرید. در این حال پیرمرد که غصه تمام وجودش را فرا گرفته بود سر به زیر انداخت و قصد مراجعت داشت که یکباره مرحوم آخوند فرمود: صبر کن. و به اندرون رفت سپس دخترش را که خوابیده بود بیدار کرد و از او خواست که برای خشنودی دل دختر این پیرمرد النگویش را در بیاورد تا به پیرمرد بدهد. سپس مرحوم آخوند النگو را گرفت و در جلوی در به پیرمرد داد تا بلکه دل دخترکش شاد شود. «همچو سلمان، ص 81»

«آیه الله شیخ جواد تبریزی از مراجع معاصر، قبل از رفتن به نجف و رسیدن به مرجعیت، دوست داشتند که در نجف ادامه تحصیل بدهند ولی از نظر مادی قادر به این کار نبودند. روزی در حال بحث علمی بودند در حالی که یک نفر شخصی بحث آنها را گوش می‌داد. بعد از بحث علمی، آن شخص به شیخ جواد گفت: دوست دارم که یک حاجت از شما را

روا کنم . ایشان هم مسئله رفتن به نجف را مطرح کردند . او عهده‌دار رفتن آقا به نجف شد . با کمک این مرد، شیخ جواد به نجف رفت و از آن سال با کمکهای آن فرد، دیگر محتاج به شهریه و خمس نشد تا اینکه به مرجعیت رسید...

در سحر همان شب، خداوند متعال به آن شخص عنایتی کرد که گفتنی نیست

وقتی یک راننده تاکسی برای خدا به یک زن در رسیدن به مقصدش کمک کرد، آن راننده این توفیق را پیدا کرد که خدمت جناب شیخ رجبعلی خیاط برسد. راننده مزبور در شرح این ملاقات می گوید: پس از سلام و احوال پرسی، شیخ نگاهی به من کرد و از برخی از ویژگیهای من خبر داده، گفتند: «تو شبهای جمعه منتظر هستی. تو هستی.» من در رابطه با ولی عصر علیه السلام برنامه ای داشتم. منظور ایشان از جمله «تو هستی» این بود که در فرج قائم آل محمد علیه السلام تو هم هستی. با توجه به سوابقی که خداوند به من مرحمت فرموده بود، با آن سخن شیخ، آن شب محشری به پا شد. ما گریه کردیم، شیخ هم گریه کرد. اطرافیان هم گریستند؛ خیلی زیاد. سپس جناب شیخ فرمود

می دانی چه شد تو آمدی پیش من؟ آن زنِ قد کوتاه را که سوار کردی و از او پول نگرفتی، او دعا « کرد در حق تو، و پروردگار عالم دعای او را در حق تو مستجاب کرد و تو را فرستاد پیش من

دکتر فرزام می گوید: نصیحت جناب شیخ به بنده هنگام خداحافظی، وقتی می گفتم: جناب شیخ، امری ندارید؟ توصیه ای ندارید؟ - این جمله بود

«احسان به خلق، حتی [احسان] به حیوانات را فراموش نکن»

یکی از دوستان شیخ می گوید، روزی شیخ به اینجانب فرمود:

شخصی از یکی از کوچه های قدیمی تهران عبور می کرد. ناگاه چشمش در داخل جوی به سگی افتاد « که چند بچه داشت. بچه ها به پستان مادر حمله می بردند ولی مادر از فرط گرسنگی قادر به شیردادن نبود و از این وضع رنج می برد. او بلافاصله به دکان کبابی در همان کوچه رفت و چند سیخ کباب گرفت

و پیش آن سگ ریخت... در سحر همان شب، خداوند متعال به آن شخص عنایتی کرد که گفتنی نیست.^{۱۰۸}

یک تذکر:

محبت به حیوانات به این صورت است که گاهی حیوانی گرفتار شده مثلا مجروح شده یا داخل چاه افتاده، و انسان به کمک می کند. یا حیوانی گرسنه است و غذایی پیدا نکرده انسان به او غذا بدهد. ولی اینکه ادم سگ باز یا گربه باز بشود این مورد تایید اسلام نمی باشد. انسان باید محبتش را نثار خانواده خود و فامیل خود و دوستان خود بکند و حیوانات نیاز به محبت انسان ها ندارند ولی در فرهنگ غرب، حیوان جای خانواده را گرفته است و افراد بجای محبت به والدین و خواهر برادر خود و همسر خود و فرزندان خود، به سگ و گربه محبت می نمایند! و این روش غلط مورد توجه عده ای از هنرپیشه گان و ورزشکاران کشورمان قرار گرفته بطوری که در عکسهایی که از خود در فضای مجازی می گذارند هر کدام سگ و گربه ای در بغل دارند!

اما اولیاء خدا و علمای بزرگ ما هیچوقت سگ باز و گربه باز نبودند! و الگوی ما این بزرگان هستند نه هنر پیشه ها و ورزشکارها و..

ایه الله نجفی مرعشی و پاروبرا و برف..

آیت الله مرعشی نجفی نزدیک به 6 دهه، و در هر روز، سه وعده، در حرم مطهر به اقامه جماعت پرداخت و در برخی صبح های زمستانی قم - که بیش از یک متر برف باریده بود -، قبل از اذان صبح و در حالی که درهای صحن مطهر هنوز بسته بود، به سمت حرم راه می افتاد و با پارو، برف های مسیر زائران به سمت حرم را کنار می زد

روزی ایشان وارد حمام عمومی می شود و برخی از افراد حاضر در حمام، می پندارند که ایشان، دلاک حمام است؛ از او می خواهند که آنان را کیسه بکشد و ایشان هم بی درنگ به این کار مشغول می شود. پس از دقایقی که دلاک اصلی حمام سر می رسد، آیت الله مرعشی را می شناسد و از ایشان عذر می خواهد. ایشان هم می فرماید: عذرخواهی لازم نیست. من افتخار می کنم که به زائران و مجاوران حضرت فاطمه معصومه (س) خدمت کنم.

در کتاب «سیره شهدای دفاع مقدس؛ رسیدگی به محرومان و هم نوعان» خاطراتی از مهربانی ها و دلسوزی های شهدا و کمک های آنان به فقرا آورده شده است. در اینجا خاطره ای را که از «شهید حسن شوکت پور» بیان شده می خوانیم؛

یک و انت انواع هدایا

هرگاه چشم حسن به کسی می افتاد که نیازمند کمک بود، بدون کمترین تردیدی فوری به یاری اش می شتافت. باری مانده بر زمین اگر داشت، آن را با وانت خویش به مقصد می رساند. کاری ناتمام اگر داشت، آن را بی هیچ چشمداشتی تمام می کرد و از انجام چنین کارهایی هرگز خسته نمی شد.

درس و مطالعه اش را هم هرگز از یاد نمی برد. همچنین شهر و دیار و پدر و مادرش را. هر وقت کمترین فرصتی پیش می آمد وانتش را پر از انواع جنس و هدایا می کرد و به سوی سمنان و سپس درجین راه می افتاد و در سر راه به هر کسی که مستحق بود، چیزی می بخشید و می گذشت!

این همه کبریت!

در یکی از روزهای سرد زمستان که زمین پوشیده از برف بود، نزدیک اذان مغرب بنده و ایشان با ماشین به سمت منزل می رفتیم. پیرمرد کهنسالی را دیدیم که در کنار خیابان سفره ای را پهن کرده و تعدادی قوطی کبریت را به معرض فروش گذاشته و از سرما می لرزید. حسن آقا کنار پیرمرد ترمز کرد و گفت:

- پدر این کبریت ها همه چند؟

پیرمرد گفت: 30 تومان.

حسن آقا گفت: اگر من همه را از شما بخرم به خانه ات می روی؟

پیرمرد گفت: بله می روم! کاری ندارم!

حسن آقا گفت:

- پس این صد تومان را بگیر و بلند شو برو پیش زن و بچه ات و در این برف و سرما اینجا نمان!

پیرمرد کبریت ها را به حسن آقا داد و پول را گرفت و او را دعا کرد و رفت. من به حسن آقا گفتم:

- این همه کبریت را برای چه می خواهی؟

حسن آقا لبخندی زد و گفت: این ها را بین دوستان خودمان تقسیم می کنیم! پیرمرد گناه دارد، سرما می خورد ...

حسن آقا شهامت، دلیری و از خودگذشتگی داشت و همیشه به فکر مردم بود. به فکر کمک به افراد ضعیف

استاد فاضل موحدی نقل کرد: به علت درد پای که آیت الله بروجردی داشت، همراه ایشان سفری به آب گرم محلات کردیم، چند روزی در آنجا ماندیم، هنگامی که مردم فقیر و مستضعف آن ناحیه از تشریف فرمائی آقا آگاه شدند، برای زیارت و استفاده از وجود ایشان به محل اقامتشان آمدند.

یک روز آقا دستور دادند، چند راس گوسفند خریداری کرده و بکشتند و گوشت آن را بین فقراء قسمت نمایند.

دستور آیت الله بروجردی اجرا شد، مقدار کمی گوشت را نگه داشتند و موقع نهار سه سیخ کباب در میان سفره نهادند تا آقا میل فرمایند؛ ولی آن مرجع بزرگ شیعه نان با ماست و چند عدد خبازی که در سفره بود را میل می فرمودند و هیچ توجهی به کباب ها نداشتند.

عرض کردند: آقا گوشت تمام گوسفند ها را بین فقراء قسمت کردیم و اگر سهم سرانه هم حساب کنیم، این مقدار سهم شما است، چرا میل نمی فرمایید؟

فرمود: غیر ممکن است از کبابی که بوی آن به مشام فقراء رسیده من میل نمایم، اصلاً از آن کباب ها نخوردند و ما هم به واسطه احترام ایشان نخوردیم، تا آن که آن کباب ها را بردند و به فقرای مجاور دادند.¹

درون فروماندگان شاد کن ز روز فروماندگی یاد کن (سعدی)

1. با اقتباس و ویراست از کتاب مردان علم در دنیای عمل

شیخ غلامرضا یزدی علاوه بر این که ساده زیست بود و زندگی شخصی خود را تنها از راه منبر و تبلیغ تامین می نمود توجه بسیاری به مستمندان و نیازمندان داشت. نقل شده است که حاج شیخ منزل خود را جهت کمک به مستمندان، بیست و هفت بار فروخت و هر بار که دوستان و نزدیکان از چنین اقدام حاج شیخ باخبر می شدند، با تهیه پول، دوباره آن خانه را می خریدند و آن را به حاج شیخ بر می گرداندند.[تندیس پارسایی، ص ۸۸ و ۸۹]...قحطی دوران جنگ جهانی دوم، ایران را هم در بر گرفته بود اما با توجه به درایت و تلاش حاج شیخ، تلفات آن در یزد بسیار اندک بود. چنان که در خاطرات حاج عباس صلواتی آمده است:

حاج شیخ در زمان جنگ جهانی دوم، که آرد کم شده بود، مقداری آرد خرید و به من گفت: عباس! «صبح برو بخواب که شب با تو کار دارم. شب که آمدم دیدم حاج شیخ آردها را به کیسه های ۳ منی تقسیم کرده. وظیفه من و علی فرزندشان این بود که در خانه های مردم مستضعف برویم و به آنها آرد بدهیم. وی سفارش می کرد به محض این که صدای پای صاحب خانه را شنیدید، فوراً کیسه آرد را جلوی درب خانه بگذارید و دور شوید تا صاحب خانه شما را نبیند. خود حاج شیخ هم به کوچه های دورتر ...[می رفت،]» [تندیس پارسایی، ص ۸۸ و ۸۹]

حضرت آیت الله خزعلی در خاطرات خود آورده است: «شبی نزد شهید نواب صفوی سی هزار تومان پول برده بودند، تا برای خود یک خانه ای تهیه کند؛ زیرا در آن تاریخ با سی هزار تومان می شد یک خانه کوچک تهیه کرد. به او گفته بودند که این مبلغ نه سهم سادات و نه سهم امام و نه از وجوهات دیگر است؛ این هدیه ای است از ما به شما برای خرید یک باب منزل شخصی برای خودتان تا از اجاره نشینی رها شوید. شهید نواب پاسخ داده بود که: اگر پول را به این شرط می دهید نمی پذیرم، ولی اگر بدون شرط بدهید و مرا آزاد بگذارید خواهم پذیرفت. شخص اهداء کننده پول را بدون شرط تسلیم او نمود. ایشان همان شب پول را به بیوه زنان، یتیمان و محرومین و پاهن گانی که قبلاً آنان را می شناخت توزیع کرد. گره گشائی و رفع نیاز محرومان، از خصوصیات بارز این شهید راه حق بود.»

درباره شیخ زین العابدین مازندرانی که مرجع تقلید بوده است، آمده است: تا می‌توانست قرض می‌کرد و به مردم می‌داد و هر چند وقت یکی از ثروتمندان هند به کربلا می‌آمد و قرضهای او را می‌داد! در یکی از سفرهایش به سامراء، سخت مریض می‌شود و چون میرزای شیرازی از او عیادت می‌نماید و او را دلداری می‌دهد، شیخ می‌گوید: من هیچ گونه نگرانی از مرگ ندارم!

ولکن نگرانی من از این است که بنا به عقیده ما امامیه، وقتی که می‌میریم، روح ما را به امام عصر (عج) عرضه می‌کنند. اگر امام سؤال بفرمایند: زین العابدین! ما بتو بیش از این اعتبار و آبرو داده بودیم تا بتوانی قرض کنی و به فقرا بدهی! چنانکردی؟ من چه جوابی به

آن حضرت می‌توانم بدهم؟

میرزا پس از شنیدن این سخن به منزل می‌رود و هرچه از وجوه در آنجا داشته، میان مستحقین قسمت می‌کند.

گفته‌اند که جناب مازندرانی او بسیار خوش سیرت و نیکو محضر و کم خوراک بود و اغلب اوقات با نان و سرکه و برنج تغذیه می‌کرده است.

همچنین نقل کرده‌اند که روزی بینوائی بدر خانه او رفت و از او چیزی خواست. شیخ چون پولی در بساط نداشت، بادیه مسی منزل را برداشت و به او داد و گفت: این را ببر و بفروش!

دوسه روز بعد که اهل خانه متوجه شدند بادیه نیست، فریاد کردند که بادیه را دزد برده است! صدای آنان در کتابخانه بگوش شیخ رسید. فریاد برآورد که: دزد را متهم نکنید، بادیه را من برده‌ام^{۱۰۹}

سخاوت و بلندی طبع

مرحوم حاج ابوالقاسم تبریزی یکی از سرمایه داران اصفهان نقل می‌کرد:

من شنیدم که مرجع تقلیدم و مرجع تقلید شیعیان ایران علامه فقیه سید محمدباقر درچه ای از نظر مالی در نهایت فقر زندگی می‌کند و برای اداره زندگی خانواده اش در درچه و زندگی شخصی اش در مدرسه به سختی می‌گذراند.

¹⁰⁹ پای درس علماء

با خود فکری کرد و تصمیم گرفتم مبلغی پول برای او ببرم و با کنایه به ایشان بفهمانم که این پول در اختیار او و مال خود اوست و در هر راهی که خود صلاح می داند مصرف کند.

به این منظور ۳۰۰ تومان پول دو ریالی در کیسه ای ریختم و هنگامی که علامه تازه وارد حجره شده و هنوز مطالعه اش را آغاز نکرده بود، پیش ایشان بردم و هنوز عبا را از دوش بر نداشته بودند که عرضه داشتم: « آقا این پول مربوط به شماس است و در هر راهی که شخصاً صلاح می دانید مصرف کنید. آقا این پول ملک شماس است و جوهات شرعیه هم نیست.»

ایشان فرمودند: « این پولها را ببر و خودت به افراد مستحق و نیازمند بده.»

عرض کردم آقا این پول مربوط به شماس است؛ من اگر می خواستم به مستحق بدهم، اینجا نمی آوردم؛ مایلم آن را شما مصرف کنید.

باز آقا فرمودند: « تو پول را ببر؛ من می گویم حواله کنند.»

با خود گفتم چون یکی دو مرتبه به صراحت عرضه داشتن که پول مربوط به شماس است، حتماً برای توسعه زندگی خود حواله خواهند کرد.

از فردای آن روز بود که دیدم حواله ها یکی پس از دیگری می آید، تا اینکه تمام ۳۰۰ تومان به پایان رسید.

من سر صبر و با حوصله تمام حواله ها را بررسی و مطالعه کردم. دیدم حتی یک حواله دو ریالی مربوط به خود آقا و یا اطرافیان یا پسرانش نبود.

امام صادق علیه السلام فرمود: از نشانه های تواضع آنست که به محلی در پایین مجلس راضی باشی و سلام کنی بر هر که می بینی و بحث و مجادله را واگذاری اگر چه حق با تو باشد و دوست نداشته باشی تو را بر پرهیز کاری مدح کنند.^(۲)

ملاقات گرم امام کاظم علیه السلام با فردی مستضعف

امام هفتم علیه السلام به مردی بادیه نشین که زشت رو بود گذشت به او سلام کرده مدتی پهلویش نشست و با او صحبت نمود. هنگامی که خواست حرکت کند فرمود: چنانچه کاری داشته باشی در انجامش حاضرم. اصحاب به انجناب عرض کردند یابن رسول الله صلی الله علیه و آله پهلوی چنین کسی می نشینی؟ آنگاه خود را نیز آماده برای انجام خدماتش قرار می دهی. حضرت فرمود: او هم بنده ای از بندگان خداست و قرآن کریم مارا باهم برادر قرار داده و نسبت ما و او به یک پدر یعنی حضرت آدم منتهی می شود و هر دو دارای یک دین به نام اسلامیم.

از اینها گذشته شاید روزگار کاری کند که روزی به او محتاج شویم. اگر امروز تکبر کنیم در آنروز خواهید دید چگونه بواسطه احتیاج در مقابلش کوچک و متواضع شده ایم.⁽³⁾

علی علیه السلام: (من تألف الناس احبوه)

کسی که با مردم الفت و محبت داشته باشد مردم او را دوست دارند.⁽³⁾

از جابر انصاری روایت شده که گفت: من در نوزده جنگ با پیامبر صلی الله علیه و آله بودم و می دیدم که پیامبر در پشت سر مردم حرکت می کرد تا ضعیفان را به قافله رساند و هنگامی که ضعیفی را می دید او را سوار بر مرکبش کرده و برای او دعا می کرد.^{۱۱۰}

هرگاه رسول اکرم صلی الله علیه و آله یکی از اصحاب خود را غمگین می دیدند، با شوخی او را خوشحال می کردند و می فرمودند: خداوند، کسی را که با برادران (دینی) اش با ترش رویی و چهره¹¹¹ عبوس روبرو شود، دشمن می دارد

بخاطر نامهربانی یکی از مسلمانان با صفیه پیامبر با او ازدواج کرد!

در جنگ خیبر که با حضور شخص پیامبر (ص) در سال هفتم هجرت رخ داد، پس از پیروزی سپاه اسلام بر سپاه کفر، جمعی از یهودیان به اسارت سپاه اسلام درآمدند، یکی از اسیران، صفیه دختر حی بن اخطب (دانشمند سرشناس یهود) بود. بلال حبشی، صفیه را به همراه زنی دیگر به اسارت گرفت و آن ها را به حضور پیامبر (ص) آورد، ولی هنگام آوردن آن ها اصول اخلاقی را رعایت نکرد، و آن ها را از کنار جنازه های کشته شدگان یهود حرکت داد، صفیه وقتی که پیکرهای پاره پاره یهودیان را دید بسیار ناراحت شد و صورتش را خراشید، و خاک بر سر خود ریخت، و سخت گریه کرد. هنگامی که بلال آنها را نزد پیامبر (ص) آورد، پیامبر (ص) از صفیه پرسید: «چرا صورتت را خراشیده ای و این گونه خاک آلود و افسرده هستی؟!» صفیه ماجرای عبورش از کنار جنازه ها را بیان کرد، رسول اکرم (ص) از «رفتار غیر انسانی و خلاف اخلاق اسلامی بلال حبشی ناراحت شده و بلال را سرزنش کرده و فرمود

یا نزع منک الرحمۃ یا بلال حیث تمر بامراتین علی قتلی رجالهما

ای بلال! آیا مهر و محبت و عاطفه از وجود تو رخت بر بسته که آن ها را از کنار کشته شدگانشان عبور می دهی؟! چرایی رحمی کردی؟!» جالب این که پیامبر اکرم (ص) برای جبران رنج ها و ناراحتی های صفیه، با او ازدواج کرد، سپس او را آزاد، و بار دیگر بپیش نهاد صفیه با او ازدواج نمود و به این ترتیب، ناراحتی های او را به طور کلی از قلبش زدود

کشف الريبه ص 83¹¹¹

نهایت مهربانی با اصحاب

پیامبر بزرگوار اسلام صلی الله علیه و آله از یاران و اصحابش عیادت می کرد و جویای احوال آنان بود چنان که آنان او را عیادت می کردند و جویای حال او بودند. او هنگام جدا شدن از آنان وداعشان می کرد چنان که آنان او را وداع می کردند و هنگام برخورد با آنان به آغوششان می گرفت چنان که آنان او را به آغوش می گرفتند و رویشان را بوسه می داد چنان که رویش را بوسه می دادند و به آنان می گفت: پدر و مادرم فدایتان! چنان که آنان به او می گفتند پدران و مادرانمان فدایت

مهربانی با یتیم جزو اخلاق محمدی است...

: رسول اکرم صلی الله علیه و آله

خَيْرُ بَيْتٍ فِي الْمُسْلِمِينَ بَيْتٌ فِيهِ يَتِيمٌ يُحْسَنُ إِلَيْهِ وَشَرُّ بَيْتٍ فِي الْمُسْلِمِينَ بَيْتٌ فِيهِ يَتِيمٌ يُسَاءُ إِلَيْهِ أَنَا وَكَافِلُ الْيَتِيمِ فِي الْجَنَّةِ هَكَذَا؛

بهترین خانه های مسلمانان خانه ای است که در آن یتیمی باشد و به او نیکی کنند و بدترین خانه های مسلمانان خانه ای است (۱). که در آن یتیمی باشد و با او بدی کنند، من و سرپرست یتیم در بهشت مانند دو انگشت همراهم

یتیم نوازی

رسول خدا (ص) فرمود: خدا بر نیکی به یتیمان به سبب جدایی آنان از پدرانشان ترغیب فرمود، پس هر کس از آنان حفاظت کند خدا از وی حفاظت می کند. امیر مومنان (ع) هم فرمود: خدا را، خدا را درباره یتیمان در نظر داشته باشید تا مبادا دهانشان از غذایان محروم شود و در حضور شما تباه شوند

یتیم نوازی پیامبر (ص)

عبدالله بن جعفر می گوید: به یاد دارم هنگامی که رسول خدا (ص) بر مادرم وارد شد تا خبر شهادت پدرم را به وی بدهد در حالی که به او می نگرستم او بر سر من و برادرم دست می کشید و اشک ها به گونه ای از چشمانش جاری بود که ازمحاسنش می چکید. سپس گفت: خدایا! جعفر به پاداشی نیکو رسیده است. تو در میان فرزندان جانشین او باش؛ نیکوتر از جانشینی تو

در میان فرزندان هر یک از بندگان. سپس فرمود: ای اسماء! آیا به تو بشارت ندهم؟ گفت: آری، پدر و مادرم فدایت. فرمود: خدای عزیز برای جعفر دو بال قرار داد تا با آنها، در بهشت پرواز کند

چو بینی یتیمی سر افکنده پیش

مده بوسه بر روی فرزند خویش

یتیم ار بگرید، که نازش خرد؟

و گر خشم گیرد، که بارش برد؟

به رحمت بکن آتش از دیده، پاک

به شفقت بیفشانش از چهره، خاک

اگر سایه ای خود برفت از سرش

تو در سایه خویشتن، پرورش

(سعدی)

مشکلات زنان بی سرپرست

زنان پس از بی سرپرست شدن، معمولاً در برابر یکسری مشکلات قرار می گیرند مانند تأمین و مراقبت از کودک (اگر فرزندی داشته باشد) یافتن سرپناهی مناسب، تأمین معیشت خانواده و دشواری های ناشی از اینکه او تنها بزرگسال خانواده است و باید نقش مادر و پدر را یکجا بازی کند

بزرگ ترین مشکل یک زن بی سرپرست، مشکل اقتصادی است. اکثر زنان سرپرست خانوار و بی سرپرست، از نظر اقتصادی مشکل دارند که این مشکلات بر وضعیت مسکن و تغذیه آنها تأثیر مسقیم می گذارد.

بیکاری و نداشتن شغل یکی از جنبه های مشکلات اقتصادی این زنان است چراکه اکثریتشان به علت نداشتن مهارت مناسب دارای درآمد کافی نیستند و همین عامل زندگی پرمشقت آنان را رنج آورتر می کند.

از دیگر جنبه‌های مشکلات اقتصادی این قشر را می‌توان، مربوط به مسکن دانست و همین عامل به عنوان دغدغه‌ای بسیار مهم در زندگی آنان تبدیل شده است، زیرا این گروه از زنان به دلیل پایین بودن درآمد نمی‌توانند مسکن مناسبی اجاره کنند و مجبورند در مناطق نامناسب که اجاره کمتری دارند سکونت داشته باشند که مشکلات فرهنگی خاص خود را در پی دارد یا سلامتی آنها در خانه‌های غیراستاندارد مورد تهدید قرار می‌گیرد.

همواره مشکل فقر در خانوارهای زن سرپرست، بیشتر از خانوارهای با سرپرست مرد بوده است. عامل فقر اقتصادی، تأثیر مستقیم و غیرمستقیم خود را بر وضعیت فرهنگی، اجتماعی و همین‌طور وضعیت اکولوژیکی خانواده بر جای می‌گذارد. بسیاری از این زنان، از فقدان یک چتر حمایتی و تأمین مالی و اجتماعی رنج می‌برند.

وضعیت بد اقتصادی موجب شده است هم زنان سرپرست خانوار و هم فرزندان آنها از آسیب‌پذیرترین اقشار جامعه در برابر آسیب‌های اجتماعی باشند و عمدتاً یکی از علائم بیماری‌های روانی مانند افسردگی، اضطراب، وسواس و پرخاشگری در آنها دیده می‌شود. فرزندان این خانواده‌ها به طور بالقوه در معرض مسائلی مانند کار کودکان در مشاغل سیاه و غیررسمی، بزهکاری اجتماعی، محرومیت از تحصیل و سوءتغذیه قرار دارند.

علاوه بر این، فقر زمانی، از دیگر مسائل پیش‌روی این زنان است، به طوری که تحقیقات نشان می‌دهند این زنان زمان بیشتری را صرف کار می‌کنند، چنین امری موجب ایجاد فقر زمانی و بی‌توجهی به جنبه‌های فرهنگی، آموزشی و تربیتی خود و فرزندان می‌شود.

مشکل بعدی، مشکلات اجتماعی است. زنان سرپرست خانوار و بی‌سرپرست همواره با یک نگرش منفی در جامعه مواجهند و بی‌اعتمادی جامعه نسبت به این زنان بالاست. این دیدگاه بد باعث مخدوش شدن روابط اجتماعی آنان با دیگران می‌شود زیرا یک زن مجرد یا بیوه و مطلقه که به تنهایی و بدون حضور مردان زندگی می‌کند، از نگاه دیگر زنان به چشم یک تهدید نگریسته می‌شود؛ تهدیدی که باید از او فاصله گرفت و روابط اجتماعی را با وی قطع کرد و تمامی روابط چنین زنانی در جامعه مخدوش می‌شود.

تبعات وجود تعداد زیادی زن جوان و میانسال سرپرست خانوار و فرزندان آنان و عدم پاسخ به نیازهای طبیعی بیولوژیک و عاطفی و اقتصادی آنان به هر حال گریبانگیر جامعه خواهد شد و اگر هرچه سریع تر به وضعیت زنان سرپرست خانوار که اغلب آنان توانایی و وضعیت اقتصادی مناسبی ندارند، رسیدگی نشود، خانواده و فرزندان آنان دچار آسیب های اجتماعی و مشکلات روحی و در نتیجه افزایش اختلالات و بیماری های روانی در جامعه خواهد شد و فقر و آسیب های اجتماعی نیز در جامعه گسترش خواهد یافت

معامله با خدا

•.....*•□□□*•.....•

مردی داخل بقالی محله شد ، و از بقال پرسید که قیمت موزها چقدر است ؟

... بقال گفت : شش هزار تومان و سیب هشت هزار تومان

. در این لحظه زنی وارد مغازه شد که بقال او را می شناخت ، و اونیز در همان منطقه سکونت داشت

: زن نیز قیمت موز و سیبها را پرسید و مرد جواب داد

.. موز کیلویی دو هزار تومان و سیب سه هزار تومان

زن گفت : الحمدلله

و میوه ها را خواست .. مرد که هنوز آنجا بود از کار بقال تعجب کرد و خشمگینانه نگاهی به بقال انداخت و خواست با او درگیر شود که جریان چیست ... که مرد بقال چشمکی به او زد تا دست نگه دارد و صبر .. کند تا زن از آنجا برود

بقال میوه ها را به زن داد و زن باخوشحالی گفت الحمدلله بچه هایم میوه خواهند خورد و از آنجا رفت ، .. هردو مرد شنیدند که چگونه آن زن خدا را شکر می کرد

مرد بقال روبه مرد مشتری کرد و گفت : به خدا قسم من تو را گول نمی زنم بلکه این زن چهار تا یتیم دارد ، و از هیچ کس کمکی دریافت نمی کند ، و هرگاه می گویم میوه یا هرچه می خواهد مجانی ببرد ناراحت می شود ، اما من دوست دارم به او کمکی کرده باشم و اجری ببرم برای همین قیمت میوه ها را ارزان می گویم ..من با خداوند معامله می کنم و باید رضایت او را جلب کنم . این زن هر هفته یک بار به اینجا می آید به الله قسم و باز به الله قسم هر بار که این زن از من خرید می کند من آن روز چندین برابر روزهای دیگر سود می برم در حالیکه نمی دانم چگونه چنین می شود و این پولها چگونه به من می رسد ...

وقتی بقال چنین گفت ، اشک از چشمان مرد مشتری سرازیر شد و پیشانی بقال را به خاطر کار زیبایش ... بوسید

هرگونه که قرض دهی همانگونه پس می گیری

نه اینکه فقط برای پس گرفتن آن بلکه بخاطر رضای الله چرا که روزی خواهد آمد که همه فقیر و .. درمانده در برابر الله می ایستند و صدقه دهنده پاداش خود را خواهد گرفت

توجه اسلام به زنان بی سرپرست و ایتام

در معارف دینی رسیدگی به حال محرومان به ویژه ایتام و بیوه زنان از جایگاه خاصی برخوردار می باشد . با دقت در آیات و روایات مشخص می شود که رسیدگی به نیازمندان جامعه جزء دستورات الهی برای سلوک الی الله بوده و نیاز درونی اغنیاء را برطرف کرده و باعث شکوفائی محروم و غنی خواهد شد (دقت شود) . توجه به زنان سرپرست خانوار در معارف اسلامی از جایگاه خاصی برخوردار می باشد ؛ این مهم به دو صورت در روایات اسلامی توجه داده شده است :
ترغیب بسیار در رسیدگی به ایتام و از طرف دیگر حمایت از زنان بیوه (زن سرپرست خانوار) . بعنوان نمونه می توان به موارد ذیل اشاره کرد :

- 1) پیامبر اکرم (ص) : یتیمان و بیوه زنان (دارای یتیم) را سیر کن و نسبت به یتیمان مانند پدری مهربان و برای بیوه زنان (دارای یتیم) همانند شوهری دلسوز باش تا در عوض این خدمات بازای هر نفسی که در دنیا می کشی قصری در بهشت به تو عطا شود که هر قصری بهتر از دنیا و آنچه در آن است می باشد . (مشکوٰه الانوار)
- 2) حضرت امیرالمومنین (ع) : از علائم متقین : ... راه رفتن متواضعانه دارند و گامهایشان رو به سوی خانه های بیوه زنان (دارای یتیم) است ، و ... (کافی ج2)
- 3) امام صادق (ع) نقل از امیرالمومنین (ع) : من پدر ایتام و مساکین و سرپرست بیوه زنان (دارای یتیم) و پناه هر ضعیف و مستندی هستم . (توحید صدوق)
- 4) نقل از پیامبر اکرم (ص) : در شب معراج چنین دیدم [که] هر چیزی راهی دارد و راه یابی به شادمانی در آخرت چهار چیز است :

- دست کشیدن بر سر ایتم
- مهربانی [و رسیدگی] با بیوه زنان (دارای یتیم)
- برآورد نیاز مردم
- سرکشی زود به زود به فقراء و مساکین (مستدرک ج 2)

آرزو دارم که گر گل نیستم، خاری نباشم
 باربرداری زدوشی نیستم باری نباشم
 گر چه نتوانم ستانم حق مظلومی ز ظالم
 باری این خواهم که همکار ستمکاری نباشم
 نیستم گر نوشدارویی برای دردمندی
 نیز بایی دست و پای نیش جراری نباشم

امام حسین و مهربانی با ایتم و نیازمندان و قرض داران و..

عیادت از بیماران نیازمند از ویژگی های مهم سالار شهیدان بود. آن حضرت با ملاقات آنان علاوه بر دلجویی و تسکین آلام روحی و جسمی بیماران و دردمندان، به مشکلات مادی و اقتصادی آنان نیز رسیدگی می کرد؛ چرا که مریض های فقیر و مستمند بیش از آنکه در اندیشه سلامتی خود باشند به فکر بدهکاریها و نیازهای مادی خود هستند و این مشکل از نظر روحی و روانی شدیداً آنان را می آزارد. به همین جهت بر افراد توانمند و مرفه جامعه مسلمین لازم است که به این موارد توجه بیشتری داشته باشند و همچنان که در فکر رفاه و آسایش خود و خانواده هایشان هستند در اندیشه این گروه دردمند نیز باشند.

«ابن شهر آشوب» می نویسد: «روزی امام حسین - علیه السلام - به ملاقات بیماری بدهکار به نام اسامه بن زید رفت. او در بستر بیماری آه و زاری می کرد و مکرر می گفت: ای وای از دست غم و اندوه! حضرت از او پرسید: چه اندوهی داری؟ اسامه گفت: بدهکارم و غم و غصه شصت هزار درهم قرض، تمام وجودم را فرا گرفته است. امام حسین - علیه السلام - فرمود: ناراحت نباش! من بدهیهای تو را پرداخت می کنم. اسامه گفت: می ترسم قبل از پرداخت بدهیهایم بمیرم. حضرت فرمود: من تمام بدهی هایت را قبل از مرگ تو می پردازم.

حضرت اباعبدالله - علیه السلام - همچنان که وعده داده بود قبل از مرگ اسامه تمام قرضهای وی را پرداخت^{۱۱۲}»
 امام حسین - علیه السلام - بسان همه پیشوایان معصوم در خدمت رسانی به محرومان و یتیمان، برنامه ویژه ای داشت و آن حضرت منتظر نمی ماند که یتیمی به او مراجعه کرده، نیازهایش را بازگو کند. سرور آزادگان جهان برای رسیدن به درجات خدمتگزاران حقیقی، خود پیشقدم می شد و به طور ناشناس و در دل شبهای تاریک به رفع مشکلات یتیمان، بیوه زنان و محرومان جامعه می پرداخت. او همچون پدر ارجمندش حضرت امیرمؤمنان علی - علیه السلام - آن چنان در این امر مهم اهتمام داشت و کار خود را به صورت غیر محسوس انجام می داد که تا قبل از شهادتش مردم عادی از یتیم نوازی و خدمات محرومیت زدایی آن جناب آگاهی نداشتند.

«شعیب بن عبدالرحمن خزاعی» در این زمینه می گوید: «بعد از حماسه عاشورا، مردان قبیله بنی اسد - هنگامی که خواستند جسد مطهر حضرت سیدالشهداء - علیه السلام - را دفن کنند - بر دوش آن حضرت، اثر زخمی یافتند که کاملاً از جراحتهای جنگی متفاوت بود؛ زخم کهنه ای بود که هیچ شباهتی به زخمهای روز عاشورا نداشت. از امام سجاد - علیه السلام - در این مورد سؤال کردند. آن حضرت در پاسخ فرمود:

^{۱۱۲} مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۲۲۱.

«هذا مما ينقل الجراب على ظهره الى منازل الارامل والیتامی؛¹¹³ این زخم بر اثر حمل کیسه های غذا و به دوش کشیدن هیزم به خانه های بیوه زنان و یتیمان است.»

شهریاری که به شب برقع پوش
می کشد بار گدایان بر دوش
ناشناسی که به تاریکی شب
می برد نان یتیمان عرب

امام حسین - علیه السلام - خودداری از رسیدگی به محرومان و نیازمندان را از بدترین صفات حاکمان می دانست و همواره می فرمود:

«شر خصال الملوك: الجبن من الاعداء والقسوة على الضعفاء والبخل عند الاعطاء؛¹¹⁴ بدترین صفات حاکمان، ترس از دشمنان، قساوت بر ضعیفان و خودداری از بخشش در موقع عطا می باشد.»

آن حضرت علاوه بر حمایت‌های عملی خویش از محرومان جامعه بر ضرورت خدمت رسانی به نیازمندان تاکید کرده، در گفتارها و اشعارش این اعتقاد خود را ابراز می نمود.

نمونه ای از اشعار آن بزرگوار را می خوانیم:

«إذا جادت الدنيا عليك فجدبها
على الناس طرا قبل ان تتفلت»

«آنگاه که دنیا به تو روی خوش نشان داد [و برایت امکاناتی فراهم شد] تو هم از آن به نفع نیازمندان و مستمندان بهره گیر، قبل از آنکه از دستت بیرون رود.»

فلا الجود یفنیها اذا هی اقبلت
ولا البخل یبقیها اذا ما تولت»

«نه بخشش تو آن را - هر گاه به تو روی آورد - از بین خواهد برد و نه بخل تو، آن را - هر گاه به تو پشت کند - باقی خواهد گذاشت»¹¹⁵.

5) پیامبر اکرم (ص): کسی که یتیمی را سرپرستی کند و مخارج او را بپردازد من و او در بهشت مانند این دو انگشت همسایه ایم ... (سفینه البحار ج 2)
البته رسیدگی به دیگر زنان سرپرست خانوار هم با عنوان کلی نیازمندان و یا اکرام زنان مطلقه در معارف اسلامی جایگاه خاصی دارد.
ارائه خدمات حمایتی به زنان سرپرست خانوار در اسناد راهبردی کمیته امداد امام (ره) به صورت کلی و جزئی مشاهده می گردد؛ از جمله سیاستهای اجرایی برنامه پنجم توسعه امداد بند ج و ز ماده ی 1 فصل اول.
7-1) افراد و گروه های نیازمند (یتام، بیماران، سالمندان و...) ازدیدگاه قران کریم و روایات ائمه اطهار

خاطر ناشاد را دلشاد کردن همت است

¹¹³ بحار الانوار، ج 44، ص 190.

¹¹⁴ العوالم، الامام الحسین - علیه السلام - ، ص 62.

¹¹⁵ المناقب، ج 4، ص 66.

باغ آفت دیده را آباد کردن همت است
 صید مرغان حرم کردن ندارد افتخار
 طایری را از قفس آزاد کردن همت است
 نان بریدن شیوه مردان والا نیست، نیست
 نان برای نوع خود ایجاد کردن همت است
 در زمان ناتوانی یاد یاران فخر نیست
 روز قدرت از ضعیفی یاد کردن همت است

خانواده های با سرپرست زن (فوت سرپرست مرد)

خانواده های بدون سرپرست (فوت مرد و زن و یا ازدواج زن)

(ولا تقربوا مال الیتیم الا بالتی هی احسن) به مال یتیم نزدیک مشوید جز به بهترین وجه. (انعام: 152) (و آتو الیتامی اموالهم ولا تتبدلوا الخیث بالطیب ولا تأکلوا اموالهم الی اموالکم آنه کان حوبا کبیرا) اموال یتیمان را پس از بلوغ به آنها بپردازید و مال خوب و مرغوب آنها را به مال زبون و نامرغوب خویش بدل نکنید و مال آنها را به ضمیمه مال خود مخورید که این گناهی بس بزرگ است. (نساء: 2) (و ابتلوا الیتامی حتی اذا بلغوا النکاح فان آنستم منهم رشدا فادفعوا الیهم اموالهم...) یتیمان را بیازمائید که چون به حد بلوغ رسیدند و قابل ازدواج بودند و سفیه نبودند اموالشان را به آنها باز دهید و به ناحق مال آنها را مخورید و نیز از ترس اینکه مبدا بزرگ شوند در خوردن مال آنها شتاب مدارید. و ولی یتیم اگر خود متمول بود به کلی از مصرف مال یتیم خودداری کند و اگر درویش بود می تواند (در ازاء نگهداری و نگهداری) به اندازه متعارف از مال یتیم بخورد. و هنگامی که مالشان را مسترد می دارید بر آن گواه بگیرید. (نساء: 6) چنانکه فرمود: (انّ الذین یأکلون اموال الیتامی ظلما ائما یأکلون فی بطونهم نارا و سیصلون سعیرا). (نساء: 10) از امام سجّاد (ع) روایت است که خداوند بدین جهت پیغمبرش را یتیم کرد که حقّی از مخلوقی به گردن او نباشد. (بحار: 141/16) از حضرت رسول اکرم (ص) نقل شده که چون یتیم بگرید عرش به لرزه درآید و پروردگار تبارک و تعالی بفرماید: چه کسی بنده مرا که در کودکی پدر و مادرش را از او گرفته ام گریانید؟ به عزت و جلالم هر که وی را آرام سازد بهشت برایش واجب کنم. از حضرت رسول (ص) رسیده که هر آنکس هزینه یتیمی را به عهده گیرد تا گاهی که به بی نیازی رسد خداوند بهشت را برایش واجب گرداند چنانکه برای خورنده مال یتیم دوزخ واجب کرده است.

از حضرت رسول (ص) روایت شده که محبوب ترین خانه ها نزد خداوند آن خانه است که یتیمی در آن نوازش شود.

خانواده های با سرپرست مرد (بیمار و معلول)

دعوت را اجابت

کنید و بیمار را عیادت نمائید (بحار: 163/74). امیرالمؤمنین (ع): همانا از جمله بلاها (و آزمایشهای خداوند) درویشی و تهیدستی است، و سخت تر از درویشی بیماری تن است، و سخت تر از بیماری بدن بیماری دل است. (نهج: حکمت 388) روایت شده که بیداری یک شب به علت بیماری یا درد،

افضل و بیش پاداش تر است از عبادت یک سال. (کافی: 114/3)

پیغمبر

معلول:

اکرم (ص) فرمود: معلول را سه امتیاز است: وی همواره در یاد خدا است، دعایش در آن حالت مستجاب است، و گناهانش به کلی محو می شود.

خانواده های با سرپرست زن (مطلقه، متارکه، مفقودی، متواری و ...):

خانواده های با سرپرست زن (سرپرست مرد سرباز)

پیغمبر اکرم (ص) فرمود: «هر آنکس هزینه خانواده مسلمانی را یک شبانه روز تأمین کند خداوند از گناهانش درگذرد». ابو بصیر گوید از امام باقر (ع) شنیدم می فرمود: اگر یک بار حج کنم نزد خدا به از آن بود که بنده ای را آزاد سازم و بنده دیگر و بنده دیگر - تا ده بنده شمرد - سپس فرمود: و همین قدر و همین قدر - تا شمرد هفتاد برابر - (یعنی هفتصد بنده). ولی اگر هزینه خانواده مسلمانی را تقبل نمایم و خوراک و

پوشاکشان را تأمین نمایم و آبروشان را در انتظار مردم نگه دارم نزد من بهتر است از حجی و حجی و حجی - تا ده حج برشمرد - و معادل آن (یعنی ده حج دیگر) و معادل آن - تا ده برابر شمرد. (که هفتصد حج باشد). (بحار: 74 / 389)

پیغمبر(ص) فرمود: هر که نیازی را از مسلمانی برطرف سازد خداوند حوائج فراوانی از او برآورده سازد که کمترین آنها بهشت باشد. امام صادق(ع) فرمود: برآوردن حاجت مسلمان بهتر است از هزار حج مقبول و آزاد ساختن هزار بنده در راه خدا و مجهز نمودن هزار اسب برای جهاد. و فرمود: هرگاه یکی کاری به من رجوع می کند من در انجام آن عجلت می‌ورزم مبدا پیش از آنکه به انجام آن توفیق یابم وی از من بی نیاز گردد.

پیغمبر(ص) شنیدم می فرمود: نیازها امانتهای خداوند است در دل بندگانش، هر آن نیازمند که نیاز خویش را به دل پنهان دارد و به کس نگوید خداوند آن را عبادتی در نامه عملش ثبت نماید و چون اظهار کند هر که بشنود مسئول انجام آن خواهد بود. (بحار: 285/74 - 302 و 36/41)

امیرالمؤمنین (ع) در نامه خود به استاندار مصر، مالک اشتر: ای مالک ترا به خدای ترا به خدای یادآور می شوم در مورد طبقه پائین، آنها که بی چاره اند، از مستمندان و نیازمندان و تهیدستان و از کار افتادگان ... (نهج نامه 53) (و یطعمون الطعام علی حبه مسکیناً و یتیمأ و اسیراً). (انسان: 8) در روایت معتبر از ابوبصیر روایت است که گفت: به امام صادق (ع) معنی آیه (انما الصدقات للفقراء و المساکین) پرسیدم فرمود: فقیر کسی است که درخواست مال از کسی نکند (در حد در یوزگی نیست) و مسکین سخت حال تر از او است، و بائس سخت حال تر از مسکین است. (مجمع البحرین)

شهید عیسی خدری

خیلی کم اتفاق می افتاد که حقوق ماهیانه‌ی عیسی به منزل برسد. او وقتی از سپاه حقوق می گرفت، به سراغ مستمندانی که می شناخت، می رفت و ضمن احوالپرسی و دلجویی از آنها، همه‌ی مقرری ماهیانه‌اش را میان آنها تقسیم می کرد و آن گاه با دست خالی، اما شادمان و راضی از وظیفه‌ای که انجام داده بود، به خانه می آمد. علاقه‌ی عیسی به انفاق و نیکوکاری آن قدر زیاد بود که از وسایل مورد نیاز خود نیز در این راه چشم می پوشید. او برای رفت و آمد به محل کار خود، موتوری داشت که کارهای خانه را هم با همان موتور انجام می داد.

«یک روز دیدم پیاده به منزل آمد. پرسیدم: «عیسی! موتور کجاست؟
 «خندید و گفت: «آن را به فردی که برای رفت و آمد خانواده‌اش وسیله‌ای نداشت، دادم!»^{۱۱۶}

شهید سرلشکر بابائی

شهید بابایی، مسلمانی بسیار مهربان بود. بارها دیده می شد که به کارگران ساده پایگاه، مثل باغبان ها، نظافت چی ها و ... کمک می کرد.

حجت الاسلام و المسلمین محمدی گلپایگانی نقل می کند: «...چیزی را که من در ایشان نیافتم، علاقه، توجه و فریفتگی به مادیات و زرق و برق دنیا بود. زندگی بسیار ساده ای داشت. بارها به

من می گفت که هیچ وقت خمس بدهکار نمی شود و اصلاً مهلت نمی دهد، خمسی به گردنش بیفتد و [سرماه از حقوقش به اندازه مخارجش برمی دارد و بقیه را می دهد در راه خدا].^{۱۱۷}

محمدحسین صادق زاده نقل می کند؛ «شهید بابایی همواره به دنبال آن بود که راهی برای خدمت به مردم بیابد. همیشه در پی سرکشی به روستاهای اطراف اصفهان بود تا با مشکلات مردم آشنا شود و خدمتی انجام دهد. در یکی از این رفت و آمدها، به روستایی رفتیم که هیچ گونه امکانات بهداشتی نداشت. بابایی از مردم آن روستا نیازهایشان را پرسید و در فاصله ای کم و با هزینه شخصی دست به کار ساختن حمامی برایشان شد. همچنین برق را نیز برایشان فراهم کرد.^{۱۱۸}

کمک به نیازمندان در سیره شهید سید احمد هاشمی
رفته بودیم مسجد بی سر تکیه. فرد مستحقى هم به مسجد آمده بود و درخواست کمک داشت. احمد در گوشه حیاط مرا به کناری کشید. گفت: دست کن داخل جیبیم و هر چه پول هست، بدون اینکه بشمارى به آن فقیر بده. وقتی هم که مى خواستم مدارکش را از لای پول ها بردارم، اعتراض مى کرد: مگر نگفتم نگاه نکن. وقتی از مسجد خارج شدیم، گفت: جنگیدن با دشمن جهاد اصغر است و آسان؛ اما جهاد با نفس است که جهاد اکبر است و واقعا سخت است.

راوی: حمید رجب نسب^{۱۱۹}

فردوسی می گوید:

نباشد همی نیک و بد پایدار همان به که نیکی بود یادگار
دراز است دست فلک بر بدی همه نیکویی کن اگر بخردی
چو نیکی کنی، نیکی آید برت بدی را بدی باشد اندر خورت
چو نیکی نمایدت کیهان خدای تو با هر کسی نیز، نیکی نمای
مکن بد، که بینی به فرجام بد ز بد گردد اندر جهان، نام بد
به نیکی نباید تن آراستن که نیکی نشاید ز کس خواستن
وگر بد کنی، جز بدی ندروی شبی در جهان شادمان نغنوی

^{۱۱۷} مهدی گلپایگانی، «سرشار از اخلاق»، ماهنامه شاهد یاران، شماره ۳۳، شهریور ۱۳۸۷، صص ۶-۷.

^{۱۱۸} محمدحسین صادق زاده، «دلدادۀ خدمت به خلق»، ماهنامه شاهد یاران، شماره ۳۳، شهریور ۱۳۸۷، ص ۷۳.

^{۱۱۹} <http://www.boreshha.ir>

قرآن کریم: «اوست خدائی که شما را از خاک بیافرید و سپس از قطره آبی و آنگاه از خون بسته ای که آویز رحم بود و پس از آن شما را به صورت کودکی از رحم مادر بیرون آورد و به سن رشد و کمال رسید و سپس پیر گردید ...» . (غافر: 66)

امیرالمؤمنین (ع): «تدبیر پیر، به نزد من به از چابکی جوان است». (نهج : حکمت

86)

پیغمبر اکرم (ص): «از ما نیست کسی که بر کودکان رحم نیاورد و پیرمان را گرامی ندارد». (بحار: 137/75)

از رسول اکرم (ص) نقل است که فرمود : «خداوند هر صبح و شام به چهره پیر مؤمن می نگرد و می فرماید: ای بنده من ! سنین عمرت بالا رفت و استخوانت به سستی گرائید و پوست بدنت نازک گشت و اجلت نزدیک شد؛ به زودی بر من وارد شوی، از من شرم دار که من از موی سفید تو شرم دارم که تو را به آتش، عذاب کنم» (بحار: 390/73). رسول اکرم (ص) فرمود: «کسی که به حرمت پیران (بنزد خدا) آگاه بود و آنها را بخاطر سنشان گرامی دارد خداوند او را از وحشت روز قیامت ایمن دارد». و فرمود: «احترام پیر مسلمان بخشی از احترام خداوند است».¹²⁰

خندانن یتیمان

قنبر می گوید: روزی امام علی علیه السلام از حال زار یتیمانی آگاه شد، به خانه برگشت و برنج و خرما و روغن فراهم کرده در حالی که آن را خود به دوش کشید، مرا اجازه حمل نداد، وقتی بخانه یتیمان رفتیم غذاهای خوش طعمی درست کرد و به آنان خورانید تا سیر شدند.

سپس بر روی زانوهای و دو دست راه می رفت و بچه ها را با تقلید از صدای بَع بَع گوسفند می خندانند،

بچه ها نیز چنان می کردند و فراوان خندیدند.

سپس از منزل خارج شدیم

گفتم : مولای من ، امروز دو چیز برای من مشکل بود.

اول : آنکه غذای آنها را خود بر دوش مبارک حمل کردید.

دوم : آنکه با صدای تقلید از گوسفند بچه ها را می خندانید.

امام علی علیه السلام فرمود :

¹²⁰ <http://yasenoor.blogfa.com/post/10>

اولی برای رسیدن به پاداش ،

و دومی برای آن بود که وقتی وارد خانه یتیمان شدم آنها گریه می کردند، خواستم وقتی خارج می شوم ، آنها هم سیر باشند و هم بخندند. شجره طوبی ص 407 - و - دُرُّ المطالب

ولی افرادی بودند انقدر قساوت داشتند که نه تنها با یتیم مهربانی نکردند بلکه برای کمی پول انها را سر می بریدند از جمله یتیمان جناب مسلم که گرفتار گرگی خونخوار شدن:

شهادت دوطفلان مسلم

دوتا از کودکان مسلم که بعد شهادتش اسیر دشمنان شده بودند بنام ابراهیم و محمد⁽¹⁾ توانستند از زندانی که یکسال در آن بودند، فرار کنند. در راه کربلا به خانه پیرزنی پناهنده شدند. بعد از خوردن غذا، چند رکعت نماز خواندند و خوابیدند. داماد پیرزن بنام حارث، که شخص فاسقی بود و در حادثه کربلا جزء لشکریان عمر سعد بود و با مأمورین ابن زیاد همکاری داشت، شب به خانه پیرزن آمد و گفت: دو کودک زندانی فرار کرده اند و برای دستگیری آنها هزار درهم جایزه تعیین کرده اند. او شام را خورد و خوابید. ولی نیمه های شب متوجه حضور آن دو کودک شد. بالای سر آندو آمد و آنها را بیدار کرد و گفت: شما کیستید؟ جواب دادند: اگر راست بگوئیم، در امانیم؟ گفت: آری! گفتند: امان خدا و رسول خدا و ذمه خدا و رسول خدا؟ گفت: آری! گفتند: محمد بن عبدالله گواه باشد؟

گفت: آری! گفتند: خدا بر آنچه می گوئیم ، وکیل باشد؟ گفت: آری ! گفتند: ما از خاندان پیامبرت محمدیم و از زندان عبیدالله بن زیاد فرار کرده ایم! گفت: از مرگ فرار کرده اید و به مرگ گرفتار شده اید! در این موقع برخاست و آندو را بست! آن دو کودک مظلوم شب را با گت بسته خوابیدند.

صبح که شد، حارث به غلامش دستور داد که آن دو کودک را ببرد و در کنار فرات گردن بزند و سرشان را بیاورد! غلام، شمشیر را برداشت و آنها را بطرف فرات برد. یکی از کودکان گفت: ای سیاه! تو مانند بلال مؤذن رسول خدائی! غلام گفت: آقایم بمن دستور داده گردن شمارا بزنم. شما کیستید؟ گفتند: ما از عترت پیامبرت محمدیم! از زندان ابن زیاد، از ترس کشته شدن، فرار کرده ایم و این پسرزن مارا مهمان کرد. ولی آقایت می خواهد مارا بکشد! در این هنگام غلام به پای آنها افتاد و بوسید و گفت: جانم قربان شما! و رویم سپر شما را عترت محمد مصطفی! سپس شمشیر را بطرفی انداخت و خود را به فرات انداخت!

اربابش وقتی این صحنه را دید، پسرش را خواست و شمشیر را به پسرش داد و گفت: تو سر ایندو را جدا نما! آن جوان، دو کودک را بطرف فرات برد. یکی از کودکان گفت: ای جوان! من از آتش جهنم بر جوانی تو می ترسم! گفت: شما کیستید؟ گفتند: از عترت پیامبر توایم! آن جوان هم شمشیر را انداخت و برپاهای آنان افتاد و بوسید. سپس خود را به فرات افکند.

حارث با دیدن این صحنه ها، گفت: جز خودم شخصی آنها را نکشد. شمشیر بدست گرفت و آنان را به کنار فرات برد.

وقتی چشم کودکان به شمشیر افتاد، چشمانشان پُر از اشک شد و گفتند: ای مرد! مارا به بازار ببر و بفروش! و نخواه که دز قیامت، محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) دشمن تو باشد! گفت: نمی شود و من باید سر شمارا برای ابن زیاد ببرم و جایزه بگیرم! گفتند: پس مارا نزد ابن زیاد ببر تا خودش در باره ما حکم کند! گفت: من راهی ندارم جز اینکه با خون شما به او تقرب بجویم! گفتند: ای مرد! به کودکی ما رحم نمی کنی؟ گفت: خدا در دل من رحم نیافریده است! گفتند: اجازه بده چند رکعت نماز بخوانیم! گفت: اگر نماز برای شما سودی دارد، هر چه می خواهید نماز بخوانید!

کودکان چهار رکعت نماز خواندند و چشم به آسمان گشودند و صدا زدند: یا حی! یا حکیم! یا احکم الحاکمین! میان ما و او به حق حکم کن!

آن ظالم برخاست و ابتدا سر برادر بزرگتر را جدا نمود و در توبره انداخت! برادر کوچکتر در خون برادرش غلطید و گفت: می خواهم آغشته بخون برادرم، با رسول خدا ملاقات کنم. مرد گفت: باکی نیست! تورا هم به او ملحق می نمایم! او را هم کشت و سرش را در توبره گذاشت و بدنهایشان را در فرات انداخت و سرها را برای ابن زیاد برد.^{۱۲۱}

¹²¹ جلاء العیون

شهید حیدر حیدری اویزری (1338-1360)

پیام شهید: هر چه برای من می خواهید خرج کنید آن را به فقیران یا به جبهه یا جنگ زدگان یا به راه های خیر یا محله یا مسجد یا حمام یا کسی که احتیاج دارد، بدهید.

شاهد قرآنی: **يَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلْ مَا أَنْفَقْتُ مِنْ خَيْرٍ فَلِلَّوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ** (بقره/215)

از تو می پرسند: «چه چیزی انفاق کنند [و به چه کسی بدهند]؟» بگو: «هر مالی انفاق کنید، به پدر و مادر و نزدیکان و یتیمان و مسکینان و به در راه مانده تعلق دارد، و هر گونه نیکی کنید البته خدا به آن داناست.»

شهید حمید حسنی (1334-1364)

پیام شهید: دارایی های من را (هرچقدر هم کم است) به خانواده هایی کم بضاعت و یتیمان بدهید.

شاهد حدیثی: **قال امام صادق عليه السلام: ثلاثٌ مَنْ آتَى اللَّهَ بِوَاحِدَةٍ مِنْهُنَّ أَوْجَبَ اللَّهُ لَهُ الْجَنَّةَ: الْأَنْفَاقُ مِنْ إِفْتَارٍ وَ الْبَشْرُ لِجَمِيعِ الْعَالَمِ وَ الْإِنصَافُ مِنْ نَفْسِهِ.** (نهج الفصاحه، ح 1281)

امام صادق علیه السلام فرمودند: هر کس یکی از این کارها را به درگاه خدا ببرد، خداوند بهشت را برای او واجب می گرداند: انفاق در تنگدستی، گشاده رویی با همگان و رفتار منصفانه.

شهید بهروز صمدپور نیاول (1340-1363)

پیام شهید: از پدر و مادر می خواهم که مبالغ پولی که اندوخته ام جهت مصارف امور خیریه برسانند.

شاهد حدیثی: **قالت سيدة النساء العالمين فاطمة الزهرا (سلام الله عليها): حُبَّبَ إِلَيَّ مِنْ دُنْيَاكُمْ ثَلَاثٌ: تَلَاوَةُ كِتَابِ اللَّهِ وَ النَّظَرُ فِي وَجْهِ رَسُولِ وَ الْإِنْفَاقُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ.** (وقایع الایام خیابانی، جلد صیام، ص 295)

حضرت فاطمه سلام الله عليها فرمودند: از دنیای شما سه چیز محبوب من است: 1- تلاوت قرآن 2- نگاه به چهره رسول خدا 3- انفاق در راه خدا.

شهید محمد محمودی هیل آبادی (1345-1362)

پیام شهید: چشم تمامی مستضعفین و محرومین دنیا به ما دوخته شده است و کمک می خواهند.

شاهد قرآنی : قَاتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ ذَٰلِكَ خَيْرٌ لِّلَّذِينَ يُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ. (روم / 38)

پس حق خویشاوند و تنگدست و در راه مانده را بده. این [انفاق] برای کسانی که خواهان خشنودی خدایند بهتر است، و اینان همان رستگارانند.^{۱۲۲}

مهربانی با پدر و مادر در راس همه مهربانی هاست

از امام صادق علیه السلام پرسیدند پدرم به حدی پیر و ناتوان شده که او را برای قضای حاجت به پشت می بریم ؟ فرمودند: اگر توانی خودت این کار را مباشرت کنی بکن و خودت برایش لقمه کن تا سپر آتش فردایت باشد

[هوالمحیوب، 22:04 27.03.21]

مَنْ وَقَرَ ذَا شَيْبَةٍ فِي الْإِسْلَامِ آمَنَهُ اللَّهُ مِنْ فَرْعِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ؛ کسی که پیر مسلمانی را و تجلیل نماید، « خداوند او را از ترس روز قیامت ایمن می دارد.»؛

¹²² منبع: پرونده فرهنگی شهدا، اداره اسناد انتشارات، هنری

امام صادق علیه السلام فرمود

لَيْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ يُوقِّرْ كَبِيرَنَا وَ يَرْحَمْ صَغِيرَنَا؛ از ما نیست کسی که بزرگسال ما را احترام نکند و به «
»خردسال ما ترحم ننماید

آیا فرزندی که از والدین خود محبت دریافت نکرده، می‌تواند در سالمندی به آنها رسیدگی و محبت کند ؟

خوب یا بد، تحقیقات نشان داده‌اند که شیوه رفتار با والدین در سن پیری و ارتباط فرزندان با آنها تا حد زیادی به شرایط خانوادگی سال‌های قبل و حتی تا دوران کودکی برمی‌گردد. در مواردی که فرزندان همیشه از محبت پدر و مادر برخوردار بوده‌اند و احساس خلا عاطفی نمی‌کنند، خود را مدیون آنها دانسته و با مهربانی و احساس قدرشناسی سعی می‌کنند تا هر کاری که از دست‌شان بر می‌آید، برای آنها انجام دهند.

اما در خانواده‌هایی که فرزندان همیشه از بدرفتاری‌های جسمی و روحی رنج برده‌اند و در جو خانه فقط تنبیه، سرزنش، ناراحتی و بی‌توجهی حاکم بوده است، وابستگی عاطفی چندان قوی با والدین ندارند و یا اینکه خیلی کم به آن‌ها ابراز محبت می‌کنند

به عبارت بهتر، آن‌ها نمی‌توانند عشق و علاقه‌ای را که دریافت نکرده‌اند، تقدیم کنند و در واقع قادر به انجام آن نیستند، چون هیچ‌وقت، چیزی در این زمینه یاد نگرفته‌اند. این گروه از فرزندان، از طرف دیگر از نوعی فشار اجتماعی شدید نیز رنج می‌برند که باید والدین را دوست داشت و به کارهای آن‌ها رسیدگی کرد، صرف نظر از اینکه نوع رفتار آن‌ها چگونه بوده است

این فشار اجتماعی یک نوع احساس گناه را در آن‌ها به وجود می‌آورد و این حس را منتقل می‌کند که: حالا که آن‌ها پیر شده‌اند و گذشته‌ها گذشته، تو می‌توانی ناراحتی‌ها را فراموش کنی و آن‌ها را ببخشی و از آن‌ها مراقبت کنی

ای کاش ما از جوانی بتوانیم با محبت به اطرافیان و خصوصاً فرزندانمان و ایجاد حس احترام به بزرگترها، شرایط بهتری را برای سالخوردگی خود آماده کنیم

...و سخن آخر اینکه

خیلی از ما هنوز جوان هستیم. دنبال رویاها و آرزوهایمان هستیم و دلیلی نداریم که یک لحظه خودمان را جای پدربزرگ و مادربزرگمان بگذاریم. بدو بدو تو کوچه و خیابان دنبال کارهایمان هستیم و زن سالمند کنار خیابون را نمی بینیم که چقدر صبر می کند و سرعت پاهایش را محاسبه می کند تا از عرض خیابان با ترس رد شود.

شاید هیچ وقت به همسایه طبقه پایین خانه مان فکر نکنیم. به آن خانمی که سال به سال در خانه اش را کسی نمی زند و ما هم یک شب نرفتیم در خانه اش را بزنیم و بگیریم اومدیم بهش سر بزنیم. اصلا چرا راه دور بریم، چقدر به پدربزرگ و مادربزرگمان سر می زنیم، چند بار در سال بهشون زنگ می زنیم که بگیریم دلمون برایش تنگ شده و دوستشان داریم.

کافیه سراغ پدربزرگ و مادربزرگهایمان بریم، مهم نیست نسبت خونی با آنها داشته باشیم یا نه، آغوش سالمندان همیشه به روی ما بازه. به یکی از خانه سالمندان سر بزنید. چشم خیلی ها تو این خونه ها به در دوخته شده تا کسی با لبخند به سراغشون بره تا دل سیر درباره دردهایشان، تنهایی هایشان، جوانی پر ماجرا و تجربه شان با آنها حرف بزنند.

یک بار سراغ سالمندانی که با شنا غریبه هستند برید، دست و صورت چروک‌شون را ببوسید. اگر الان فکر می‌کنید خیلی لحظه غم‌انگیزی منتظر شماسه باید بگویم که اشتباه می‌کنید. مطمئن باشید شادی عمیقی پشت این کار هست که همه زندگی شما را پر می‌کند.

محبت یکی از مهم‌ترین نیازهای سالمندان

سالمندان با عمری تلاش و تجربه به مرحله‌ای رسیده‌اند که نیازمند توجه و محبت هستند.

دوران سالمندی زمانی است که سالمندان بیش از پیش نیازمند توجه و محبت فرزندان و اطرافیان هستند و همه به خصوص فرزندان آنها باید به این عزیزان احترام گذاشته و آنها را مورد محبت خود قرار دهند.

درست همانطور که فرزندان به در سطوح مختلف سنی نیازهای روحی متفاوتی دارند و در برخورد با آنها باید از شیوه‌های رفتاری صحیح استفاده شود، بزرگسالان نیز نیازمند قدردانی و سپاسگزاری از زحمات گذشته خود از سوی فرزندان اطرافیان می‌باشند.

سالمندان امروز همان مادران و پدران دیروز هستند که با سختی فراوان اما با عشق فرزندان خود را نگهداری کرده و بزرگ کرده اند اکنون که به این مرحله از زندگی خود رسیده‌اند نیازمند محبت و احترام فرزندان هستند و حتی اگر از نظر مادی بی نیاز باشند، ولی نباید نیاز به محبت و توجه به ایشان را فراموش کرد.

سالمندی موهبتی الهی است

سالمندان سرمایه های ارزشمندی هستند و می توانند کوله بار تجربه ای که در طول سال های زندگی و کار خود به دست آورده اند را در اختیار جوانان و به ویژه فرزندان خود قرار دهند.

توجه و محبت به سالمندان

به نیازهای سالمندان توجه کنید: به نیازهای سالمندان توجه کنید و در برطرف کردن این نیازها - نهایت سعی خود را بکنید و که شما نیز روزی به این مرحله می‌رسید و نیازمند توجه و محبت دیگران می‌شوید.

برای سالمند وقت بگذارید: سالمندان در شرایط روحی هستند که احساس تنهایی و ناامیدی می کنند. -
احساس ارزشمند بودن در آنها ایجاد کنید. حتما در فواصل زمانی کم به دیدار آنها بروید و برای این ملاقات خود را مشتاق نشان دهید. اینطور نباشد که این حس در آنها به وجود بیاید که وقت گذراندن با آنها برایتان حوصله سر بر و کلافه کننده است

با سالمندان به گفتگو بنشینید: با سالمندان صحبت کنید، از حال جسمی و روحی شان جویا شوید، از اینکه روز خود را چطور گذراندن و

محبت به سالمندان، توجه به سالمندان، احترام به سالمندان

با سالمندان وقت بگذارید

در مناسب ها و اعیاد به دیدارشان بروید: امروزه بسیاری از ماها اینقدری درگیر مشغله ها و -
گرفتاری هایمان هستی که شاید نتوانیم زود به زود به سالمندان آشنا و فامیل و حتی پدر و مادرمان سر
بزنیم اما حداقل مناسبت ها و اعیاد مختلف فرصت خوبی برای دیدار و وقت گذراندن با آنهاست

هر از گاهی آن‌ها را به خانه خود دعوت کنید: همانطور که سر زدن و به دیدار سالمندان رفتن ارزش -
قائل شدن و توجه شما نسبت به آن‌ها را نشان می‌دهد، دعوت آن‌ها به خانه‌تان هم حس ارزشمندی و
مورد علاقه واقع شدن در آن‌ها به وجود می‌آورد.

در صورت تمایلشان با آن‌ها همسفر شوید: زمانی که قصد سفر دارید از آن‌ها پرسید که آیا دوست -
دارند در این سفر، همسفر شما باشند.

به سالمندان هدیه بدهید: آن‌ها هم با هدیه و گل قطعاً احساس خوبی پیدا می‌کنند. تولد آن‌ها روز -
مادر، روز پدر، اعیاد مختلف و ... می‌توانند بهانه‌های خوبی برای گل و هدیه دادن به آن‌ها باشد.

ضرورت توجه و محبت به سالمندان در اسلام

محبت به سالمندان و حفظ کرامت انسانی این عزیزان امری ضروری و از تاکیدات دین مبین اسلام
است.

در کلام نورانی قرآن کریم و سخن بزرگان دینی بسیار بر توجه و محبت به سالمندان و دستگیری از آنان تاکید شده است و فرزندان و افراد خانواده، باید با توجه به سفارش قرآن کریم و پیشوایان دینی، سالمند را تکریم کرده و آنان را در کنار خود و در خانه و خانواده نگهداری کنند چرا که سالمندان خود برکت برای خانه و خانواده هستند.

احادیثی پیرامون ضرورت توجه، محبت و احترام به سالمندان

در مکتب اسلام، سالخوردگان و سالمندان از موقعیت و جایگاه ویژه ای برخوردارند چنانکه در روایات ما: در مورد ارزش معنوی - اجتماعی و چگونگی رفتار با آنان آمده است

:رسول خدا(صلی الله علیه و آله) می فرماید

وجود پیران سالخورده باعث برکت و افزایش رحمت و نعمتهای الهی است، «نهج»
(الفصاحه، ص 222، کلمه ی 1110)

إِنَّ مِنْ إِجْلَالِي تَوْقِيرَ الشَّيْخِ مِنْ أُمَّتِي؛ احترام به سالخورده امت من، احترام نهادن به من است.» (منتخب «
(میزان الحکمه

إِنَّ مِنْ تَعْظِيمِ جَلَالِ اللَّهِ عز و جل كَرَامَةَ ذِي الشَّيْبَةِ ، وَحَامِلِ الْقُرْآنِ ، وَالْإِمَامِ الْعَادِلِ ؛ احترام نهادن به «
ریش سفید و قرآن دان و پیشوای دادگر ، بزرگداشت جلال و شکوه خداوند عز و جل است.» (منتخب
(میزان الحکمه، ج 384

من اجلال الله اجلال ذی شبیه المسلم؛ بزرگداشت و گرامیداشت سالخورده مسلمان، بزرگداشت «
(خداست)» (کافی، ج 2، ص 165

احترام آیت الله مرعشی نجفی به پدر

، آورده‌اند که ایه الله نجفی مرعشی گفته بود: آن‌گاه که نوجوان بودم و مادرم از من می‌خواست پدرم را
از خواب بیدار کنم، صدا کردن پدر برایم دشوار بود. از این‌رو، چهره و گونه‌هایم را کف پاهای پدرم
می‌مالیدم و با چنین لطافت فروتنانه‌ای پدرم را بیدار می‌ساختم. هنگامی که پدرم بیدار می‌شد و مرا در
چنین موقعیت متواضعانه‌ای می‌نگریست، با چشم‌های سرشار از اشک، دست به سوی آسمان بر
می‌افراشت و از خداوند متعالی برایم توفیق درخواست می‌کرد. آیت‌الله العظمی مرعشی نجفی بارها
«می‌فرمود: «موفقیت کنونی من و فراوانی توفیقاتم به برکت دعای پدر و مادر است
مرحوم کافی می‌فرمود که هر موقع پدرم نزد من می‌آمد جلو دیگران خم می‌شوم و دستهای او را می
بوسم

مقام معظم رهبری هر موقع پدر خود را می دیدند بسوی ایشان با شتاب می رفتند و دستهای ایشان را می بوسیدند

راه_توبه

مردی خدمت حضرت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) شرفیاب شد و عرض کرد: ای پیامبر خدا! من در زندگی، بسیار گناه کرده ام و اکنون پشیمانم و می خواهم توبه کنم، چه راهی دارم که خداوند، زود از گناهان من در گذرد؟

حضرت فرمود: از پدر و مادرت کدام یک زنده اند؟

مرد عرض کرد: فقط پدرم

حضرت فرمود: برو و به پدرت خدمت کن

وقتی که آن جوان حرکت کرد و رفت، رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: اگر این مرد، مادر داشت و به مادرش خدمت می کرد، زودتر گناهان او مورد عفو قرار می گرفت و گذشته اش جبران می گردید. کشکول ممتاز، ص 186

در محضر پدر و مادرت باش

جوانی به محضر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) رسید و عرض کرد: ای رسول خدا! خیلی مایلم در راه خدا بجنگم

حضرت فرمود: در راه خدا جهاد کن؛ اگر کشته شوی زنده و جاوید خواهی بود و از نعمت های بهشتی بهره مند می شوی و اگر بمیری، اجر تو با خداست. چنانچه زنده برگردی، گناهانت بخشیده شده و مانند روزی که از مادر متولد شدی، از گناه پاک می گردی.

جوان عرض کرد: ای رسول خدا! پدر و مادرم پیر شده اند و می گویند: ما به تو انس گرفته ایم و راضی نیستند من به جبهه بروم

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: در محضر پدر و مادرت باش. سوگند به آفریدگارم! یک شبانه روز در خدمت پدر و مادر بودن، بهتر از یک سال جهاد در جبهه جنگ است. همان، ج 2، ص 19

حاج آقا مصطفی فرزند امام خیلی مؤدب بود و همیشه وقتی به منزل وارد می شد دست مادرش را
می بوسید^{۱۲۳}

با این همه مهر و مهربانی

با این همه مهر و مهربانی
دل می دهدت که خشم رانی
وین جمله شیشه خانه ها را
درهم شکنی به لن ترانی
در زلزله است دار دنیا
کز خانه تو رخت می کشانی
نالان تو صد هزار رنجور
بی تو نزنند هین تو دانی
دنیا چو شب و تو آفتابی
خلقان همه صورت و تو جانی
هر چند که غافلند از جان
در مکسبه و غم امانی
اما چون جان ز جا بجنبند
آغاز کنند نوحه خوانی

پابه پای آفتاب : ج ۲، ص ۴۶^{۱۲۳}

خورشید چو در کسوف آید

نی عیش بود نه شادمانی

تا هست از او به یاد نارند

ای وای چو او شود نهانی

ای رونق رزم و جان بازار

شیرینی خانه و دکانی

خاموش که گفت و گو حجابند

از بحر معلق معانی

نگاه با محبت به والدین نیز علاوه بر آثار مثبت دنیوی، ثواب اخروی نیز دارد. حتی برای هر بار نگاه با محبت به والدین اگرچه بارها تکرار شود ثواب یک حج مستحبی نوشته می شود. کسیکه گناهای مرتکب شود چنانچه پشیمان شده باشد، بهتر است برای مقبول شدن توبه خود، به والدین خود محبت نماید.

همچنین نیکی به والدین باعث تقرب الی الله می گردد.

جوان با نفرین پدر شل شد!

روزی علی(ع) در حال طواف بود که صدای التجاء و مناجات و التماس جوانی را شنید. امام از او درباره گرفتاریش سؤال کرد.

او گفت: من سالم بودم ولی آنقدر پدرم را اذیت نمودم که او مرا نفرین کرد و من فلج شدم. پدرم تصمیم داشت تا روزی به کنار کعبه بیاید، و برای شفایم دعا کند ولی قبل از این کار، از دنیا رفت. حال من مانده ام این پاهای شل!

امام به او دعای مشلول را یاد دادند که آنرا بخواند. او این دعا را خواند و پیامبر را در خواب دید که حضرت دستی بر پاهای او کشید و او شفا یافت.»

«امام چهارم دیدند که نوجوانی بنحو بی ادبانه ای به پدرش تکیه کرده است. بعد از این امام هیچگاه با آن جوان صحبت نکردند تا جوان از دنیارفت.»

مرحوم کافی و پدر

«مرحوم کافی می گفتند: هرگاه پدرم که یک نفر کاسب ساده ای است، به تهران می آید یا من به مشهد می روم، در جلو زن و بچه و برادر و خواهر خم می شوم و مکرر دست پدرم را می بوسم.»

امام صادق علیه السلام فرمودند: در کتاب علی علیه السلام یافتیم که گناهان کبیره پنج چیز است: برای خدا ی عزوجلّ شریک قرار دادن و نا فرمانی پدر و مادر و ربا خواری، پس از آنکه بداند حرام است و فرار از جنگ و بازگشت به محیط کفر پس از مهاجرت به محیط اسلام

امام صادق علیه السلام فرمودند: ملعون است کسی که والدینش را بزند و کسی که آزار به آنها رساند.

واجب بودن تأمین هزینه های زندگی پدر

اگر پدر و مادر به هر دلیل، ناتوان و تهی دست گردند، پرداخت هزینه زندگی آنان که در فقه اسلامی از آن به نفقه تعبیر می شود، بر فرزندان واجب است. نکته جالب توجه دیگر آنکه در روایات بسیاری تصریح شده است که وقتی پدر نیازمند شد، می تواند در دارایی های فرزند تصرف کند. حتی در برخی روایات آمده است پدر می تواند از مال فرزندش حج بگذارد. در فلسفه این حکم می توان گفت فرزند با همه هستی اش، وام دار وجود پدر است. این سخن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است که به فرزند می فرمود: «انت و مالک لایک؛ تو و داراییات از پدرت

وجود پدر ۴۰ برابر امن تر از خانه ایست که ۴۰ قفل دارد، وجود مادر ۴۰ برابر راحت تر از هتلی ست که ۴۰ پرسنل دارد

پدر و مادر یعنی امنیت و آرامش

قدرشون بدونین.

دو خاطره تلخ از خانه سالمندان!

خاطره اول:

در لاهیجان از خانه سالمندان بازدید می کردیم پیرزنی گفت فرزندام همه در همین شهر هستند ولی حاضر نیستند پنج دقیقه بیایند پیش من باشند! من که از آنها پول نمی خواهم! فقط چند دقیقه پیش من بنشیندد ولی نمی آیند...

خاطره دوم:

هیچکدام از فرزندانم حق ندارند در تشییع جنازه و مراسمات بعد از مرگ من حضور پیداکنند!

در یکی از شهرهای کرمانشاه پدری تلاش کرد تا همه فرزندان دختر و پسرش دکتر شدند گویا شش هفت نفر فرزندانم همه متخصص شدند ولی روزی آنها پدر را به خانه سالمندان بردند! پدر وقتی این را دید بزرگان آن شهر را خواست و وصیت کرد بعد از مردنم هیچکدام از فرزندانم حق ندارند در تشییع جنازه و مراسمات بعد از مرگ من حضور پیداکنند!

الان فرزندانم در کرمانشاه همه متخصص و مشغول پارو کردن پول هستند ولی چون عاق پدر شدند از هنگامی که بمیرند عذاب آنها شروع میشود!

مسخ از انسانیت

وقتی می‌شنویم پسر نوزده ساله چوبه‌دار در خانه اش آماده کرده و در مقابل چشمان گریان مادر و خواهرش، پدر پیرش را به جرم حاضر نشدن به واگذاری ملکش به او، دار می‌زند! آیا این مسخ از انسانیت نیست؟

در فرهنگ غرب بی‌اعتنایی به سالمندان یک امر عادی و فراوان است و هیچ جایگاهی برای سالمندان در بین خانواده‌ها در نظر گرفته نشده است.

نماینده آیه الله بروجردی در آلمان گفته بود که برای عیادت مسلمانی به بیمارستان می‌رفتیم. در اتاق آن مریض یکی از پیرمردهای آلمانی بستری بود. روزی از ما پرسید که شما با این مسلمانی که مرتب به عیادت او می‌آید نسبتی دارید؟ گفتیم خیر بلکه او برادر مسلمان است. او گفت با اینکه زن و بچه من در همین شهر هستند ولی تاکنون به عیادت من نیامده‌اند!

شهید حمیدرضا غفوریان، فردی باهوش و مودب بود. برای افراد پیر و ناتوان احترام خاصی قائل بود و در حد توانش به آنان کمک می‌کرد و در احترام به والدینش اسوه بود، به گونه‌ای که مادرش نقل می‌کند: «اگر پایین‌تر از او می‌نشستیم بلند می‌شد و می‌رفت جایی که پایین‌تر از ما باشد بنشیند، هر وقت که از من خداحافظی می‌کرد دست به سینه عقب می‌رفت و بعد برمی‌گشت».^{۱۲۴}

بعضی فرزندان جواب پدر و مادر رو میدهند....

انسان مجاز نیست پدر خود را با نامش صدا بزند و یا در راه رفتن بر او پیشی بگیرد و یا هنگامی که او ایستاده است، بنشیند و حتی در نگاه کردن هم باید حرمت او را نگاه دارد.

امام صادق علیه السلام سفارش کرده است: «حتی» هنگامی که پدر و مادرتان شما را می زنند، شما از درگاه خدا برای آن دو طلب غفران و بخشش کنید، باز همان حضرت می فرماید: اگر پدر و مادر صدایشان را بلند کردند شما صدایتان را آهسته کنید و با آرامش با آنان سخن بگویید.» حتی نباید پدر و مادر را به نام کوچک صدا بزنند. نگریستن از روی مهربانی و عطوفت به صورت والدین، عبادت است. امام صادق علیه السلام می فرماید: «هیچ گاه چشمانت را از نظر کردن به والدین پر مکن، مگر با رحمت». و مهربانی

نقل شده وزیری با پدرش خدمت حضرت امام رسید. وزیر جلوتر از پدرش حرکت کرد و وقتی محضر امام مشرف شد به امام عرض کرد این پیرمرد پدرم می باشند. حضرت امام به وزیر گفتند چرا جلوتر از پدرت حرکت کردی؟^{۱۲۵}

دکتر فاطمه طباطبایی در مورد احترام کودکان به والدین در سیره حضرت امام خمینی چنین نقل می کند: یادم است که پسر کوچکم وقتی با تندی جوابم را می داد امام جدا از رفتار او با من ناراحت شدند. بعداً او را جداگانه می خواستند و می گفتند

^{۱۲۶} رفتار با مادرت خیلی بد بود. به من می گفتند: نباید رفتارش این گونه باشد

مهم ترین وظیفه فرزند در قبال پدر و مادر، حفظ حرمت و ادب آنهاست

امام باقر علیه السلام در این باره می فرماید: «خداوند، اجازه ترک رفتار نیکو با پدر و مادر را نداده است، خواه صالح باشند و یا ناصالح.

ولی بعضی فرزندان را می بینی که:

¹²⁵ حجت الاسلام جمی، پیام انقلاب، شماره 69

¹²⁶ زن روز، ص 117، شماره 1267.

جلوتر از پدر و مادرش راه میره!

با چشم ادب نگر پدر را* از گفته او میبچ سر را

با مادر خویش، مهربان باش* آماده خدمتش به جان باش^{۱۲۷}

اذیت رساندن و حتی نگاه با خشم به پدر و مادر نمودن باعث خشم خداوند می شود. در روایت است که اگر با عصبانیت به والدین نگاه کنید حتی اگر آنها به او ظلم کرده باشند، باعث عدم قبولی نماز می شود.

«ابامهزم گوید که: شبی از حضرت باقر (ع) خدا حافظی کردم و با مادرم به منزلمان می رفتیم. در راه با مادرم دعوا مان شد و من به او تندی کردم. وقتی فردا خدمت امام رفتم ناگاه فرمود: ای ابامهزم! دیشب بین تو و مادرت چه گذشت؟ آیا او تورا در شکمش حمل ننمود و از سینه اش تورا شیر نداد و تورا در دامنش بزرگ ننمود؟ دیگر این عمل را تکرار نکن.» «بحار ج 74»

مرحوم کافی و پدر

مرحوم کافی می گفتند: هرگاه پدرم که یک نفر کاسب ساده ای است، به تهران می آید یا من به مشهد می روم، در جلو زن و بچه

و برادر و خواهر خم می شوم و مکرر دست پدرم را می بوسم.

جوان زبانش لال شد!

«روزی پیامبر بر بالین جوانی که در حال احتضار بود، حاضر شد. وقتی شهادتین را به او تلقین نمود، جوان نتوانست زبانش را به شهادتین باز کند و گویا لال شده بود. حضرت، مادرش را خواستند. و از مادرش پرسیدند که آیا از پسر ت راضی هستی؟ زن گفت: یا

¹²⁷ ایرج میرزا

رسول الله! چهار سال است که باو حرف نزده‌ام!

پیامبر از او خواستند که از فرزندش راضی شود. او هم راضی شد و جوان زبانش باز گردید و شهادتین را جاری کرد و از دنیا رفت»^{۱۲۸}

عاق والدین

«پیامبر (ص): بوی بهشت از مسیر پانصد سال راه بمشام می رسد ولی بمشام عاق والدین نمی رسد.»^{۱۲۹}

مهربانی با معلولان. با بیماران. با گرفتاران و...

در کتاب هزار و یک حکایت آمده که یکی از اطرافیان مرحوم شیخ هادی نجم آبادی نقل می کرد: یک روز یکی از علاقه مندان شیخ که مردی افغانی بود و

گاهگاهی به دیدن شیخ می‌آمد برای او پیغام داد که من دچار و با شده‌ام به خاطر خداوند سبحان بر سر بالینم بیاید . شیخ با آنکه سالها بود هیچ جا نرفته بود آهنگ عیادت بیمار را کرد و به من گفت تو هم بیا من قبول کردم و به همراه وی به خانه بیمار و بازده رفتیم . بیمار از شدت استفراغ و اسهال کاملاً توانایی خود را از دست داده بود بطوری که در حضور ما دو بار به سختی خود را به توالت رساند ولی بار سوم دیگر یارای حرکت نداشت . شیخ رو به من کرد و گفت این مرد غریب است قادر به حرکت نیست وی را سر پا بگیر که پیش خداوند سبحان بی‌مزد نیست . من برخاستم او را به توالت بردم و سر پا گرفتم از شدت عفونت و گند حالم بهم خورد . سپس او را شسته و خوابانیدم . پس از چندی باز هم آن مرد غریب اسهال گرفت . این بار خود شیخ برخاست و او را بغل گرفت . من هر چه اصرار کردم که من جوانم و شما پیر و ناتوانید این کار را بمن واگذار کنید قبول نکرد و گفت این بار نوبت من است و بعد مرد بیمار را به توالت برد . از آن پس شیخ هادی تا زمان مرگ بیمار غریب و بی‌کس افغانی به خانه او می‌رفت و پرستاریش می‌کرد و پس از مرگ بیمار، او را به خاک سپرد!

حاج قاسم سلیمانی وقتی نزدیک ایام عید می‌خواست به کرمان و به دیدار ولدین خود برود، به همسر این جانباز زنگ می‌زد و می‌گفت من دو روز به خانه شما می‌آیم. لباسی تهیه می‌کرد و به خانه او می‌رفت. جانباز را استحمام می‌داد....

«جانباز قطع نخاعی "ناصر توبه‌ای‌ها" در سن 21 سالگی فرماندهی یکی از گردان‌های لشکر 41 ثارالله کرمان را برعهده داشت که در آن زمان حاج قاسم سلیمانی در سمت فرماندهی لشکر خدمت می‌کرد. سردار شهید حاج قاسم سلیمانی وقتی نزدیک ایام عید می‌خواست به کرمان و به دیدار ولدین خود برود، به همسر این جانباز زنگ می‌زد و می‌گفت من دو روز به خانه شما می‌آیم. لباسی تهیه می‌کرد و به خانه او می‌رفت. جانباز را استحمام می‌داد، تخت او را آماده می‌کرد و در این دو روز به همسر جانباز می‌گفت کار آشپزخانه هم به عهده من است؛ دو روز خدمت‌گذاری این جانباز قطع نخاعی را داشت، بعد به سمت کرمان می‌رفت. این جانباز در دی ماه سال 1392 به دیار حق شتافت.»

برخورد گرم امام سجاد علیه السلام با جذامیان

در روایت است که روزی امام سجاد علیه السلام به دسته‌ای جذامی‌ها گذشت که مشغول خوردن نهار بودند و امام را به خوردن غذا دعوت کردند . حضرت فرمود: اگر روزه نبودم هر آینه با شما غذا می‌خوردم پس از آن به منزل رفته دستور داد غذای بسیار مطبوعی و لذیذی تهیه کنند و آنگاه ایشانرا دعوت نموده و با آنها غذا میل فرمود .

❓حتما بخوانید بی تاثیر نخواهد بود

۱. اتومبیل جلویی خیلی آهسته پیش می‌رفت و با اینکه مدام بوق می‌زدم، به من راه نمی‌داد❓

داشتم خونسردی‌ام را از دست می‌دادم که ناگهان چشمم به نوشته کوچکی روی شیشه عقبش افتاد❓

❓!"راننده ناشناخت، لطفا صبور باشید❓

مشاهده این نوشته همه چیز را تغییر داد! بلافاصله آرام گرفتم، سرعتم را کم کرده و چند دقیقه با ❓ تأخیر به خانه رسیدم اما مشکلی نبود

ناگهان با خودم زمزمه کردم: آیا اگر❓

آن نوشته پشت شیشه نبود، من صبوری به خرج می‌دادم؟

راستی چرا برای بردباری در برابر مردم به یک نوشته نیاز داریم!❓❓

اگر مردم، نوشته‌هایی به پیشانی خود بچسبانند، با آنها صبورتر و مهربان خواهیم بود؟ نوشته‌هایی [?]
:همچون

"کارم را از دست داده‌ام"

"در حال مبارزه با سرطان هستم"

"در مراحل طلاق، گیر افتاده‌ام"

"عزیزی را از دست داده‌ام"

"احساس بی ارزشی و حقارت می‌کنم"

"در شرایط بد مالی و ورشکستگی قرار دارم"

"بعد از سال‌ها درس خواندن، هنوز بیکارم"

"مریضی در خانه دارم"

و صدها نوشته دیگر شبیه اینها

همه درگیر مشکلاتی هستند که ما از آن چیزی نمی‌دانیم [?]

بیائیم نوشته‌های نامرئی همدیگر را خوب درک کرده و با مهربانی به یکدیگر احترام بگذاریم چون [?]
... همه چیز را نمی‌شود فریاد زد

چرا به ما ظلم می‌کنید؟

نقل شده که عده‌ای به دیدار امام صادق علیه السلام رفتند. امام به آنها گفت چرا بما ظلم می‌کنید؟ آنها گفتند که ما چه ظلمی بشما کرده ایم؟ فرمود در راه آمدن به مدینه پیرمردی که همراهتان است از خستگی پیاده آمدن به جوانی که سوار اسب بود گفت اگر می‌شود مرا هم سوار کن که خیلی خسته شده‌ام. ولی او جواب نداد و اعتنایی به آن پیرمرد ننمود. و این ظلم به ما حساب می‌شود

بحثی درباره کینه

کینه ای نباشیم!

یکی از ویژگی های مردان و زنان خداجو، پرهیز از کینه توزی است. آنان آرزومندند که دل های شان همچون دل های بهشتیان، تهی از کینه و دشمنی مؤمنان شود. در کریمه قرآنی آمده: «وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا؛ در دل هایمان از آنان که ایمان آورده اند، کینه ای قرار مده.»^{۱۳۰}

حضرت علی علیه السلام در سفارش، برای کینه زدایی از دل ها می فرماید: ^{۱۳۱}دل ها را از «کینه پاک سازید، زیرا کینه توزی دردی مهلک است»^{۱۳۲}

امام صادق علیه السلام فرمود:^{۱۳۳}

مؤمن وقتی در مجلس است [ممکن است] دچار کینه شود، ولی آن گاه که از مجلس خارج شد، کینه هم از دل او می رود.

: و امام صادق علیه السلام فرمود:^{۱۳۴}

کینه مؤمن، لحظه ای است و چون از برادر دینی خود جدا شود، کینه او را در دل نگه نمی دارد، ولی کینه کافر، دائمی است^{۱۳۵}

امام علی علیه السلام نیز می فرماید: «تنها کسانی عاقل هستند که کینه ها را از دل بیرون کنند»^{۱۳۶}

حشر: 10¹³⁰

«طَهِّرُوا قُلُوبَكُمْ مِنَ الْحَقْدِ فَإِنَّهُ دَاءٌ مَرْمِي؛¹³¹

¹³²<https://hawzah.net/fa/Magazine/View/3280/6269/68448>

. الْمُؤْمِنُ يَحْقِدُ مَا دَامَ فِي مَجْلِسِهِ فَإِذَا قَامَ ذَهَبَ عَنْهُ الْحَقْدُ¹³³

. حَقْدُ الْمُؤْمِنِ مُقَامَةٌ ثُمَّ يُفَارِقُ إِخَاهُ فَلَا يَجِدُ عَلَيْهِ شَيْئًا وَحَقْدُ الْكَافِرِ ذَهْرُهُ¹³⁴

¹³⁵<https://hawzah.net/fa/Magazine/View/3280/6269/68448>

¹³⁶<https://hawzah.net/fa/Magazine/View/3280/6269/68448>

آثار کینه

1- نابودکننده خوبی ها

امام علی (علیه السلام): ^(۱۳۷)؛ کینه، خوبی ها را نابود می کند

2- ایجاد فتنه

امام علی (علیه السلام): ^(۱۳۸)؛ علت فتنه ها و آشوب ها کینه توزی است

3- ایجاد اندوه و عذاب

امام علی (علیه السلام): ^(۱۳۹)؛ کینه توز، روحش در عذاب است و اندوهش دو چندان.

راه درمان کینه در قرآن

بدی ها را با نیکی پاسخ گوئید

¹³⁷ غرالحکم، ج 1، ص 168، ح 6429 أَلْغِلْ يُحِيطُ الْخَسَنَاتِ

¹³⁸ همان، ج 4، ص 121، ح 5522 سَبَبُ الْفِتَنِ الْحَقْدُ

¹³⁹ همان، ح 1962 الْحَقْوُذُ مُعَذِّبُ النَّفْسِ، مُتَضَاعِفٌ لَهُمْ

خداوند در قرآن طریقه درمان کینه را بیان کرده آنجا که فرموده: "ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ

فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ" (۱۴۰) با نیکی، بدی را دفع کن، تا دشمنان

سرسخت همچون دوستان، گرم و صمیمی شوند.

در این آیه خداوند، ما را متوجه می سازد که همه انسانها تشنه محبت هستند حتی کسانی

که دلهایشان سرشار از کینه و عداوت است؛ بنابراین با محبت و نیکی می توان کینه ها را

برطرف ساخت.

ایمان به عنوان مهمترین عامل زدوده شدن کینه از دل ها

قرآن ایمان را به عنوان مهمترین عامل زدوده شدن کینه از دل ها برمی شمارد؛ زیرا ایمان،

بازگشت به فطرت است و شخصیت شخص را بازسازی می کند و به اعتدال رهنمون می

سازد و از بیماری های روحی و روانی ایمن می کند. "وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَا

نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ * وَ نَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ

"....غِل

و کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند - هیچ کسی را جز به قدر (141)

توانش تکلیف نمی‌کنیم - آنان همدم بهشتند [که] در آن جاودانند. و هر گونه کینه‌ای را از

سینه‌هایشان می‌زداییم^{۱۴۲}

محمد می‌گوید: «چند روز پیش در محل کارم خراب‌کاری کردم. چون اشتباه از من بود، خودم هم مسئولیتش را به‌عهده گرفتم. با رئیس حرف زدم و همه‌چیز را روبه‌راه کردم. او گفت در این باره نگران نباشم، اما من رئیس را خوب می‌شناسم؛ از حالا به بعد، از این مسئله علیه من استفاده خواهد کرد.»

آنی‌تا می‌گوید: «من دوستی صمیمی دارم که از کار اشتباه هیچ کسی چشم‌پوشی نمی‌کند. اگر حرفی بزنی یا کاری کنی که باعث ناراحتی‌اش شود، با شما قهر می‌کند و دیگر هرگز دوباره با شما صحبت نخواهد کرد.»

¹⁴¹ اعراف/ 42 و 43

¹⁴² <https://article.tebyan.net/274638/6>

سعید می گوید: «مادر همسر، به خاطر موضوعی از دستم عصبانی شده بود و علتش را هم به من نگفته بود. درواقع تا روز تولد که از او هدیه ای دریافت نکردم، اصلاً نمی دانستم از دستم عصبانی است. آن روز کمی خجالت کشیدم، اما همسر و تمام خواهران و برادرانش، شروع کردند به خندیدن و پیچ کردن و درنهایت یکی از آنها گفت به خانواده ی ما خوش آمدی! مادرم به خاطر موضوعی از دست تو ناراحت است. امیدوارم بتوانی دلیل ناراحتی اش را پیدا کنی!»

لیلا می گوید: «نگرانم که مبادا شبیه پدرم شوم. او می تواند به خاطر موضوعی، تا سال ها کینه به دل داشته باشد. من واقعا سعی کرده ام متفاوت باشم و درمورد هرچیزی که مرا ناراحت یا عصبانی می کند، صحبت کنم، باوجوداین احساس می کنم گاهی اوقات خودم را عقب می کشم و به این فکر می افتم که دیگر با آن شخص حرف نزدم.»

((شوهر کینه ای و بداخلاق

سلام 29 ساله یک ساله ازدواج کردم تو یه اتاق تنگ و تاریک در کنار خانواده ی همسر روزگار میگذرونم. طعنه ها ، دخالت های خانواده ی همسر، سرکوفتاشون ، بد اخلاقی همسر و دخالت خواهرشوهر ، رفت و آمد زیاد اونا و اذیت شدن من ، عدم تطابق فرهنگی ، عدم تطابق تحصیلاتی .. رو مشکل دارم ولی با عقل و درایت با همشون کنار اومدم. فک نکنم اگه فردی دیگه جای من بود از پس این مشکلات بر میومد. تنها مشکلی که خیلی آزارم میداد رفتار همسر با خانواده. بی دلیل با اونا سرد شده. حق ندارم زنگ بزنم یا رفت و آمد کنم. با اینکه خونه ی پدرم سه تا خونه با هام فاصله داره باز حق رفت و آمد

ندارم باید هفته ای یک بار اونم یک ساعت برم و بیام. اهل مقایسه نیستم که بگم خواهرای خودش همش اینجان نه؟؟؟ دانشجوی فعالی بودم بعد ازدواج حق رفتن به کلاس قرآن بسیج محله رو هم ندارم چون همسرم معتقده حرف در میارن. محدود شدم. همسرم بد دله حرف کوچکی رو بزرگ میکنه و دیگه با اون فرد رفت و امد نمیکنه کینه ایه. چون زنداداشم بهش گفته با مامانو باباش میره جایی بدل گرفته و کلا با داداشم و بچه هاشون قهره و جواب سلامشونو نمیده. چن بار اومدم مقابله به مثل کنم و به خانواده همسرم بی تفاوت باشم نتونسم. همسرم همیشه منو تهدید میکنه که اگر روزی بیاد و بینم یکی از فامیلات اومده خونه سر از تنت جدا میکنم یا حبست میکنم تو زیر زمینو این جور حرفا. فامیل و پدر و مادر منو تحقیر میکنه نژاد منو می بره زیر سوال. با اینکه از رابطه ی جنسی و برخی اخلاقیات ایمان دارم منو دوست داره و چن بار بخاطر من جلو خانوادش ایستاده بازم این مشکل منو عذاب میده. چن بار سعی کردم بین اون و داداش کوچیکم روابط خوبی برقرار کنم که بتونم کم کم رفت و امد کنیم بازم نشد. در برابر حرفاش سکوت میکنم صیر میکنم تا بهتر بشه ولی اون روز بروز دلش سیاه تر میشه. همه ی تیتراهای مشاوره در مورد عدم رفت و آمد شوهر و دلایل اون رو مطالعه کردم همه راه ها رو امتحان کردم ولی فایده نداره لجباز تر این هاست. شما بگید من چه بکنم))

شیوه زن کینه جو برای انتقام از شوهر

روزنامه ایران

سوم آبان امسال زنی به نام «اکرم» در تماس با پلیس، از حمله مسلحانه سه مرد به خانه اش و سرقت 700 میلیون تومان طلا و ارز خبر داد.

با اعلام این گزارش مأموران کلانتری 132 نبرد به آدرس اعلام شده، اعزام شدند. «اکرم» در جریان تحقیقات به مأموران گفت: وقتی از خرید به خانه بازگشتم، سه مرد در خانه ام بودند. آنها وقتی مرا دیدند به من حمله و همه طلاها و ارزها را سرقت کردند. با این اظهارات پرونده تشکیل و برای رسیدگی به مأموران اداره ششم پلیس آگاهی تهران بزرگ واگذار شد.

اما در بازبینی از دوربین های محل سرقت مشخص شد که در زمان اعلام شده از سوی زن صاحبخانه و حتی سه روز قبل از آن هیچ رفت و آمد مشکوکی در این ساختمان و محله صورت نگرفته است. بنابراین کارآگاهان «اکرم» را احضار کردند. این زن که در برابر شواهد و مدارک پلیس مجبور به اعتراف شد، گفت: به خاطر اختلاف با همسر، این سرقت را مطرح کردم. او مدام مرا با رفتارهایش آزار می دهد و می خواستم از او انتقام بگیرم....

مرد کینه ای پس از طلاق به زندگی خود و فرزندانش پایان داد

مرد خشمگین برای انتقام از همسر سابقش هر دو فرزندش را کشت و به زندگی خود نیز آوارو کامارا، 40 ساله - که مدتی قبل از همسرش جدا شده بود کینه «. پایان داد شدیدی از او به دل گرفت. این مرد در عین حال با حکم دادگاه سانتاروزای کالیفرنیا موظف بود دختر 6 ساله و پسر 18 ماهه اش را هفته ای دو بار برای ملاقات با مادرشان به خانه او ببرد. اما روز جمعه مادر بچه ها پس از ساعت ها انتظار وقتی از تأخیر چند ساعته شوهر سابق و فرزندانش نگران شد با خانه آوارو تماس گرفت اما هیچ جوابی نشنید تماس گرفت و کمک خواست. مأموران نیز به پلیس او ناگزیر به دلیل دلشوره زیاد با خانه مورد نظر رفتند، اما با توجه به اینکه هیچ کس پاسخگو نبود پلیس به بررسی خانه پرداخت و به دلیل مشکوک شدن به شرایط، یکی از مأموران از پنجره حمام وارد ساختمان شد که به محض ورود به یکی از اتاق ها با جسد دو کودک و پدرشان روبه رو شد. شواهد نشان می داد مرد جنایتکار پس از شلیک به فرزندانش، با شلیک گلوله ای به زندگی خود. نیز پایان داده است.

قتل به خاطر کینه قدیمی

شرق: مرد معتادی که پسر عمه اش را به خاطر پول به قتل رسانده و متواری شده بود، وقتی پای میز محاکمه قرار گرفت، ادعا کرد کینه ای قدیمی عامل این قتل بود.

به گزارش خبرنگار ما، مردی به نام کاوه اردیبهشت سال 95 در خانه اش به قتل رسید. کسی که این جنایت را به ماموران پلیس خبر داد، به ماموران گفت همسرش با ضربه چاقو کشته شده و فردی که همسرش را کشته، قصد قتل او را هم داشته است.

این زن به پلیس گفت: کسی که شوهرم را کشته پسر عمه اش، رامین است. رامین مدتی بود که در خانه ما زندگی می کرد و چون اعتیاد داشت و طرد شده بود، شوهرم به او کمک می کرد. روز حادثه با صدای عجیبی از خواب بیدار شدم و وقتی به سراغ شوهرم رفتم دیدم رامین روی سینه او نشسته و شوهرم هم خرخر می کند. بعد رامین به سمت من حمله کرد و می خواست مرا هم بکشد. او جای پول ها و سوئیچ ماشین شوهرم را خواست؛ من گفتم نمی دانم کجا هستند. بعد درحالی که چاقو روی گلویم گذاشته بود، از من خواست طلاهایم را بدهم که قبول کردم و به رامین قول دادم دراین باره به کسی چیزی نگویم و سرو صدا هم نکنم. رامین فرار کرد و من بعد از فرار او ماموران را خبر کردم.

ضمن اینکه از همسایه مان که پزشک است هم کمک خواستم و او وقتی بالای سر شوهرم آمد، گفت او مرده است. این زن گفت: شوهرم قبل از ازدواج با من با زنی دیگر ازدواج کرده بود. رامین و شوهر من باجناب بودند؛ آنها همسران خود را طلاق دادند. سپس شوهرم با من ازدواج کرد و رامین هم به شدت معتاد شد. او مرتب به خانه ما می آمد.

شوهرم سعی کرد برایش کاری پیدا کند و زندگی اش را سامان دهد اما او شوهرم را کشت. بعد از گفته های این زن، پلیس تحقیقات گسترده ای را برای پیدا کردن رامین آغاز کرد و در نهایت بعد از چند ماه موفق شد او را بازداشت کند. رامین بعد از دستگیری قتل را قبول کرد و گفت: به خاطر اعتیادم دست به این کار زدم. من از پسر عمه ام کینه

داشتم. او گفت: سال های زیادی از عمه ام مراقبت کرده بودم چون فرزندانش خارج از ایران بودند. بعد از فوت عمه ام، پسرش خانه او را فروخت و به من سه میلیون تومان بیشتر نداد. این موضوع من را ناراحت کرد؛ بعد هم همسر من از من جدا و زندگی ام دگرگون شد. معتاد شدم و شکست بزرگی در زندگی ام خوردم. بعد از چندین سال جدایی از همسر و اعتیاد می خواستم زندگی درستی داشته باشم و چون جایی برای ماندن نداشتم به خانه کاوه پسر عمه ام رفتم. در این مدت کاوه به من خیلی کمک کرد؛ در شرکتش به من کار داد. او در شرکت کپسول های آتش نشانی پر می کرد و می فروخت اما واقعیت این نبود؛ او تقلب می کرد. من سر این مسئله چندباری با او بحث کرده بودم. اتفاقاتی که در زندگی ام افتاده و کارهایی که کاوه کرده بود، من را خیلی ناراحت کرده و باعث شده بود از او کینه به دل بگیرم؛ ضمن اینکه تحت درمان بودم و داشتم مواد را هم ترک می کردم.

متهم گفت: 10 روز بود که از خانه بیرون نرفته بودم؛ متادون مصرف می کردم و هنوز آثار ترک اعتیاد را داشتم. شب حادثه کاوه و همسرش برای شرکت در یک مراسم عروسی از خانه بیرون رفتند؛ من هم برای تهیه متادون خانه را ترک کردم اما داروخانه متادون نداشت. به یک عطاری رفتم و به من یک قرص داد. بعد از اینکه قرص را خوردم، دچار توهم شدم. فکر می کنم قرص اکس بود که من را این طور دچار توهم کرد. وقتی به خانه برگشتم، دیگر نتوانستم بخوابم و تا صبح در توهم بودم؛ حالم خوب نبود؛ مرتب چیزهای مختلفی به ذهنم می رسید تا اینکه صبح تصمیم گرفتم به مشهد بروم. به کاوه گفتم پول بده، او گفت ندارد و سر این موضوع بحث کردیم؛ من هم با چاقو او را زدم. بعد که همسرش بیدار شد، من فرار کردم. متهم با توجه به اعترافاتش و مدارک موجود در پرونده در دادسرا مجرم شناخته شده و پرونده برای رسیدگی به دادگاه کیفری استان

تهران فرستاده شد. روز گذشته در جلسه محاکمه ابتدا نماینده دادستان در جایگاه حاضر شد و کیفرخواست را خواند؛ بعد تنها دختر مقتول به عنوان ولی دم در جایگاه قرار گرفت و خواستار صدور حکم قصاص شد. در ادامه متهم در جایگاه حاضر شد؛ او گفت: من کاوه را کشتم اما اصلا قصدم کشتن او نبود. به خاطر مسائلی که در دادسرا گفتم، کینه ای قدیمی از کاوه داشتم. آن روز هم می خواستم چاقو را به دستش بزنم که به قلبش برخورد کرد. من درخواست بخشش دارم و عذرخواهی می کنم. متهم گفت: قتل کاوه کاملا اتفاقی بود؛ ضمن اینکه من تحت تاثیر قرصی که خورده بودم، تعادل روانی نداشتم و اصلا نمی دانم که چرا این کار را کردم و اتفاقات را به درستی به یاد نمی آورم.

با پایان گفته های متهم و دفاعیات وکیل مدافع او هیئت قضات برای صدور رای دادگاه وارد شور شدند.

بحث کینه و آثار آن بسیار مهم و لازم است.

زیرا خیلی از خانواده های امروزی بخاطر کینه یک نفر دچار اختلاف و قطع رحم و دعوا و زود و خورد و گرفتاری های زیادی شده اند.

افراد کینه ای باید خود رو درمان کنند. باید دل خود رو صفا بدند. اهل عفو و گذشت باشند. که بزرگان ما گفتند ادم مومن اگر از کسی ناراحت میشه هنوز اطاق رو ترک نکرده ناراحتی از دلش بیرون میاره

متأسفانه برخی از انسانها کینه ای هستند و اگر سر موضوعی کینه ادم رو در دل بگیرند دیگه به این زودیها دست از دشمنی بر نمی دارند و رفیق نمی شوند. مخصوصا اگر همسر

انسان یا فامیل باشه یا همسایه ادم باشه! گاهی کار به قتل و جنایت می کشه. گاهی طلاق و خودکشی و...

اگر اخبار مربوط به حوادثی که بر اثر کینه اتفاق می افته رو مرور کنیم می بینیم بسیاری از جنایات و اتفاقات بد بخاطر کینه است.

اسلام با کینه مخالف است و انسان ها را به عفو و گذشت و دوری از کینه و دشمنی پنهان دعوت نموده است. مخصوص در جاهلیت که کینه بین مردم بسیار رواج داشت در این زمینه داستانی است که میگه:

داستان شنفره» که به افسانه شبیه تر است می تواند نقش تعصب را در خونریزیها نشان دهد. وی مورد اهانت یکی از افراد قبیله «بنی سلمان» قرار می گیرد و بر آن می شود که برای انتقام صد نفر از آنان را بکشد. سرانجام پس از مدتها کمین کردن و آوارگی نود و نه نفر را می کشد، تا آنکه جمعی از دزدان بر سر چاهی او را می کشند. استخوان جمجمه ی او پس از سالها، کار خود را می کند و صدمین نفر را هم می کشد. وقتی رهگذری از «بنی سلمان» عبور می کرد، باد جمجمه را به سختی به پای او می زند. وی از درد شدید پا می میرد ۱۴۳

کینه از علی علیه السلام در دل منافقان

امام علی ع در دعایشان می فرماید

اللهم انی استعدیک ... خدایا من از تو در برابر قریش یاری می طلبم زیرا آن ها کینه ها و مکرهایی را برای پیامبرت در دلشان نهان ساخته بودند و از انجام آن ناتوان شدند و تو مانع کینه های آن ها شدی پس متوجه من شده اند ...

¹⁴³ فروغ ابدیت-ایه الله جعفر سبحانی

آنگاه که امام حسین(علیه السلام) تمام یاران خود را از دست داد و برای جنگ آهنگ دشمن نمود برای آخرین بار برای اتمام حجت خطاب به آنان فرمود^{۱۴۴} (وای بر شما! چرا با من می جنگید؟ آیا سنتی را تغییر داده ام؟ یا شریعتی را دگرگون ساخته ام؟ یا جرمی مرتکب شده ام؟ و یا حقی را ترک کرده ام؟)

(بلکه به «: اما دشمن لجوج و کینه ای با کمال وقاحت خطاب به امام(علیه السلام) گفتند^{۱۴۵}). خاطر کینه ای که از پدرت به دل داریم، با تو می جنگیم و تو را می کشیم

زن جوان در دادگاه خانواده؛

شوهرم پس از 2 سال هنوز کینه دعوای روز عروسی را دارد

کینه قدیمی تازه داماد از همسرش پای او را به دادگاه خانواده باز کرد

: آفتاب‌نیوز

چندی پیش زن جوانی با مراجعه به دادگاه خانواده درخواست طلاق داد و در خصوص علت آن به قاضی گفت: آقای قاضی شوهرم خیلی آدم کینه‌ای است و هنوز هم بعد از گذشت دو سال نتوانسته دعوایی که روز عروسی با هم داشتیم را فراموش کند

زن جوان ادامه داد: من و شوهرم روز عوسی با هم سر موضوعی درگیر شدیم و من به خاطر ناراحتی و استرسی که داشتیم بیش از اندازه موضوع را بزرگ کردم و به شوهرم توهین کردم. بعد از آن هزاران بار از شوهرم معذرت خواستم و سعی کردم از دلش در بیاورم. ولی او هنوز هم فراموش نکرده و هر اتفاقی می‌افتد به دعوای آن شب اشاره می‌کند و می‌گوید که تو به من توهین کردی

وی افزود: هرچه از او معذرت خواستم و ابراز شرمندگی کردم فایده‌ای نداشت و رفتارش با من را درست نکرده است. او واقعا از آن شب تا الان رفتارش با من تغییر کرده و دیگر مثل قبل به من محبت نمی‌کند. هر بار هم اعتراض می‌کنم موضوع آن شب را به میان می‌کشد. برای همین من هم دیگر خسته شدم و تصمیم به جدایی گرفتم

به گزارش باشگاه خبرنگاران، بعد از صحبت‌های این زن قاضی شوهر وی را نیز به دادگاه احضار کرد تا صحبت‌های او را هم بشنود

شوهر سابق برای قتل‌عام خانواده همسرش آدمکش اجیر کرد

¹⁴⁴ «: يَا وَيْلَكُمْ أَتَقْتُلُونِي عَلَى سُنَّةِ بَنِي إِسْرَءِيلَ؟ أَمْ عَلَى شَرِيعَةِ عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ؟ أَمْ عَلَى حَقِّ تَرْكُوتَهُ؟»
¹⁴⁵ ینابیع المودة، ج 3، ص 79-80. اَنَا نَفَتُكَ بَغْضًا لَا بِيْكَ»؛

راز قتل زن جوان و ۲ دختر خردسالش در مشهد با دستگیری ۳ آدمکش اجیر شده فاش شد. پشت پرده این جنایت هولناک، شوهر سابق زن جوان بود که به خاطر کینه‌ای که از او به دل داشت دستور قتل او و فرزندانش را صادر کرده بود.

شامگاه شنبه، به قاضی سیدجواد حسینی، بازپرس جنایی مشهد خبر رسید جنایت هولناکی در خانه‌ای ویلایی در یکی از محله‌های خیابان حر 41 رخ داده و در جریان آن مادر و دختری به قتل رسیده‌اند. با حضور قاضی جنایی و کارآگاهان اداره آگاهی در محل حادثه، تحقیقات آغاز و مشخص شد که زن جوان بر اثر اصابت ضربات جسمی سخت به سرش و دختر بچه 3 ساله‌اش به نام نجمه به خاطر جراحاتی که به گردنش وارد شده بود جانشان را از دست داده‌اند.

همچنین دختر 6 ساله خانواده به نام نغمه به شدت مجروح شده بود که توسط اورژانس به بیمارستان منتقل شد اما به کما رفت و تلاش پزشکان برای نجات جان‌اش آغاز شد. محل جنایت خانه‌ای حدوداً 65 متری با یک اتاق خواب بود و اجساد قربانیان داخل اتاق خواب افتاده بود. کسی که ماجرا را به پلیس گزارش کرده بود، پدر خانواده بود. او گفت: همراه همسر و فرزندانم برای انجام کاری بیرون رفته بودیم. پس از ساعاتی به خانه برگشتیم و بعد از اینکه همسر و 2 دخترم را پیاده کردم، خودم سوار ماشین شدم تا نزد یکی از دوستانم بروم.

ساعاتی بعد، وقتی برگشتم و وارد خانه شدم اجساد غرق خون همسر و دخترهایم را دیدم و وحشتزده به کوچه دویدم و از همسایه‌ها کمک خواستم. با اظهارات این مرد تحقیقات تخصصی برای کشف راز جنایت شروع شد. بررسی‌ها نشان می‌داد که زن 35 ساله (مقتول) زندگی پر فراز و نشیبی داشته است. او زمانی که دختری نوجوان بود به عقد مردی میانسال درآمد که چند برابر او سن داشت. با این حال چند سال بعد، درحالی‌که

از این مرد صاحب 3پسر و یک دختر شده بود، توانست از او جدا شود و پس از مدتی با همسر دومش ازدواج کرد. با این حال طلاقش از همسر اولش باعث شده بود که بین آنها اختلافات و کینه شدیدی به وجود بیاید.

با این اطلاعات فرضیه اینکه شوهر سابق این زن پشت پرده جنایت باشد مدنظر قرار گرفت. در ادامه سرنخ‌هایی به دست آمد که نشان می‌داد پسر این مرد 68ساله در جنایت نقش دارد. با دستورات قضایی که از سوی بازپرس حسینی صادر شد، جست‌وجو برای دستگیری این پسر جوان آغاز شد و کارآگاهان توانستند با بررسی‌های شبانه‌روزی و تحقیقات تخصصی این پسر جوان را به همراه 2نفر از بستگانش در اطراف مشهد دستگیر کنند. پس از دستگیری متهمان بود که از بیمارستان خبر رسید حدود ساعت 3بامداد دیروز، نغمه نیز جانش را از دست داد و به این ترتیب تعداد قربانیان این حادثه به عدد 3رسید.

در ادامه و با دستگیری 3متهم اصلی پرونده، آنها بعد از ظهر دیروز از سوی قاضی حسینی تحت بازجویی قرار گرفتند و به ارتکاب جنایت اعتراف کردند. پسر جوان گفت: پس از اینکه مادرم از پدرم طلاق گرفت، اتفاقات دیگری از جمله مرگ خواهرم رخ داد که همه اینها باعث شد که پدرم از او کینه به دل بگیرد. برای همین از من و 2نفر دیگر از بستگانم خواست انتقام بگیریم و ما هم با چاقو و تبر به خانه مقتول رفتیم و او و 2دخترش را به قتل رساندیم. با اعترافات متهمان، برای آنها قرار قانونی صادر شد و تحقیقات از آنها از سوی قاضی جنایی مشهد ادامه دارد..

توصیه برای درمان همه کینه‌ها و ناراحتی‌ها از دیگران

مـرـنـج و مـرـنـجـان

آقای آخوند از آقای نخودکی خواست که او را موعظه کند. آقای نخودکی گفت:

مرنج و مرنجان .

آقای آخوند گفت: مرنجان را فهمیدم؛ یعنی کسی را #ذیت نکنم. ولی مرنج یعنی چی؟
چطور می توانم ناراحت نشوم؟ مثلاً وقتی بفهمم کسی مرا غیبت کرده یا فحش داده چطور
می توانم نرنجم؟! *آقای نخودکی گفت: *

علاج آن است که خودت را #کسی ندانی. اگر خودت را کسی ندانستی دیگر نمی رنجی!

آری! برای اینکه بتونیم راحت زندگی کنیم باید کینه ها را از دلمان پاک کنیم و از کسی
ناراحتی در دل نداشته باشیم. ادمی که دلش بزرگ باشه مطمئناً کینه تو دلش جا نداره...

چاره رهایی از کینه

انسان باید بداند تا زمانی که کینه ای در قلب او باشد دائماً اندوهناک و غمگین و گرفتار خواهد بود و در
دنیا و آخرت در چنگال بی رحم عذاب خواهد ماند باید در فضیلت رفق و مدارا و عفو بیندیشد

¹⁴⁶ حدای تعالی می فرماید: خذ العفو و امر بالعرف

یعنی ای پیامبر با امت به شیوه عفو و بخشش رفتار کنو به نیکو کاری امر فرما

امام صادق از نبی اکرم چنین روایت می کند آیا بهترین صفات دنیا و آخرت را به شما معرفی کنم؟

هر کس به تو ظلم کرد او را ببخش، باکسی که با تو قطع رابطه کرد وصلت کن، هر کس به تو بدی کرد به

او احسان کن و هر کس تو را محروم کن به او عطا کن

برای شخصی که کینه دارد بهتر آن است که رابطه اش را با شخص مورد کینه به حال قبلی خود حفظ کند و

اگر بتواند برای مبارزه با نفس و مخالفت شیطان احسان و نیکی بیشتری به او روا دارد، بسیار نیکوست

خطر کینه برای صاحب آن دائمی است زیرا که درون او را سرشار از احساس بدتنفر می

کند و شادی اش را می زداید و برای طرف مقابل آنگاه خطر ساز می شود که به صورت

دشمن و رفتار کینه توزانه ظاهر شود. شما نمی توانید با تنفر داشتن از دیگری خودتان را به

خدا نزدیکتر کنید...

قرآن کینه را عامل مهمی در خروج از عدالت برمی شمارد و بیان می دارد که شخص با کینه توزی از حالت اعتدال بیرون رفته و بینش و نگرش و کنش و واکنش هایش بر پایه بی عدالتی شکل می گیرد. در حقیقت بغض زمینه ساز انحراف از حوزه عدالت در همه ابعاد آن می باشد. شخصی که دچار کینه شدید است، در تحلیل واقعیت ها از حقیقت دور می شود و به سبب بیزاری و تنفر نسبت به موضوع، نگرش و واکنش منفی از خود نشان می دهد.

قرآن در خصوص زدودن کینه از دل بهشتیان نسبت به یکدیگر، از تعبیر "نزعنا" استفاده می کند. "نزع" به معنای کندن با زحمت و تلاش است و این تعبیر نشان می دهد که کینه زدایی و ایجاد صمیمیت به آسانی و بی زحمت میسر نیست و برای کینه زدایی باید از خداوند ربنا لا تجعل فی کمک گرفت و از این رو قرآن این دعا را از زبان مؤمنین نقل می کند.

«قلوبنا غلا للذین آمنوا» خداوند! در دل ما هیچ کینه ای نسبت به مؤمنان قرار مده

اساسا شخص مؤمن اهل حقد و کینه توزی نیست و اگر با کسی درگیری و اختلاف پیدا کرده باشد وقتی از مکان درگیری خارج می گردد همه ناراحتیهای خود را فراموش می کند، چنانچه از امام صادق (ع) نقل شده که فرمودند: ناراحتی و ملال مرد با ایمان، در همان زمان درگیری است و وقتی از آنجا خارج می شود کینه و عداوتی در دل ندارد.

پس بدانیم که تنفر موجب آزار و امراض دنیوی و عذاب اخروی است لذا با تمرین عفو و بخشش و کنترل خشم میتوانیم به صفای دل برسیم و از اوج نفرت خود بکاهیم^{۱۴۷}

ظالم را فراموش کنید ، زیرا او به اندازه ی کافی بیچاره است

قلب تان را از کینه ورزی پاک کنید و این بار سنگین و متعفن را بر زمین بگذارید تا سبکبال شوید و فرصت پرواز به سمت موفقیت و خوشبختی را پیدا کنید .

شما انسانید ، یعنی توانا ترین آفریده ی پروردگار . کینه را از قلب خود بشوید . و افکار خوب را جایگزینش کنید تا انسانیت خود را ثابت کرده باشید ...

مشخصات افراد کینه ای

افراد کینه ای ادمهایی هستند که به هیچ وجه و در هیچ مرحله ای لب به سخن باز نمی کنند و از بیان کردن موضوعی که آنها رو ناراحت کرده عاجزند. در همه حال کارشون فقط طعنه زدن و ترور شخصیتی افراد هست. به هیچ صراطی مستقیم نیستند و هرچه قدر بیشتر سعی کنیم علت ناراحتیشونو کشف کنیم و از آنها دلجویی کنیم کمتر نتیجه خواهیم گرفت. معمولا این افراد اهل گفتگو نیستند و تمایلی برای حل مشکل ندارند. با رفتار های بسیار ناپسند و غیر اخلاقی فقط شکایتشونو نشون می دند. نه اهل گذشتند نه گذشت زمان . روشون تاثیر داره و نه قدمی برای حل مشکل برمی دارند

افراد کینه ای، آدم هایی هستند که تو زندگیشون مشکل زیاد دارند و شکست زیاد دیدند و درونشون یه حس انتقام همیشه بیداره. از زمین و زمان تحقیر شدند.

اغلب اوقات از رفتار های دیگران سوء برداشت دارند برای همین حالت تهاجمی به خود می گیرند.

معمولا محبت بیش از حد به این افراد غرور آنها را بیشتر می کند و موجب می شود که آنها دیگران را بیشتر مقصر بدانند.

کینه توزی صفتی است که خیلی دیر بروز می کند.

اولین راه حل هر مشکلی پذیرفتن آن است.

در این مورد نیز تا زمانی که آنان خود متوجه وجود این صفت در خودشان نشوند و این موضوع را نپذیرند از دست کسی کاری ساخته نیست.

توصیه می شود در برخورد با این افراد نهایت ملاحظه در نظر گرفته شود.

ولی اگر دلخوری پیش آمد و شما سعی کردین که برایش توضیح دهید و عذر خواهی نمودید و او نپذیرفت خود را مقصر ندانید و سعی کنید از او کمی فاصله بگیرید. اگر گذشت زمان کدورت را از قلب غبار گرفته وی پاک نکرد او را رها کنید و دیگر در پی جبران گذشته نباشید.

چون در این صورت رفتار های تحقیر کننده و حس انتقام جویی این فرد به شما آسیب جدی وارد می کند.

اکثرا اصلاح پذیر هستند. اصولا انسانهایی که کینه به دل میگیرند افرادی حساس، زود رنج، نیاز زیاد به محبت دیدن از طرف دیگران، مایلند مورد توجه قرار بگیرند، دل نازک هستند، چنین افرادی تصور میکنند که دیگران قادر به درک آنان نیستند. بنابراین برای اینکه در معاشرت با این افراد به موفقیت برسید اولین چیز این است که صبور باشید و به گذشت زمان (تا زمانی که فرد کینه ای شما را در دلش راه دهد) نیاز هست. و اینکه بهترین راه این است که بهترین رفتارها را با او کنید. فرد کینه ای انتقادپذیر نیست. توانایها و نقاط مثبت او را مرتب در جلوی او مورد نکوهش قرار دهید، همدلی؛ درک کردن، همیشه مدنظر داشته باشید که او از حساسیت بسیار بالایی برخوردار است. خلوص و یکرنگی در برخورد با این افراد، انعطاف پذیری، ما در روانشناسی بحثی تحت عنوان تعامل فراخونشی داریم به این معنی که شخصی هر رفتاری که با دیگری داشته باشد رفتاری مشابه آن را در آن شخص فرا خواهد خواند. ولی در مورد افراد کینه ای به زمان بیشتری نیاز است...

عمر انسان انقدر زیاد نیست که ادم دنبال کینه ورزی باشد

¹⁴⁸امام علی علیه السلام:

دنيا کوچک تر و حقیر تر و ناچیز تر از آن است که در آن از کینه ها پیروی شود

کینه باعث می شود خوبی های انسان از بین برود

¹⁴⁹امام علی علیه السلام:

کینه، خوبی ها را نابود می کند

اگر قلب راحت می خوای کینه نداشته باش!

¹⁵⁰امام علی علیه السلام:

هر کس کینه را از خود دور کند، قلب و عقلش آسوده گردند

ریشه خیلی از فتنه ها، کینه توزی است!

¹⁵¹امام علی علیه السلام:

علت فتنه ها و آشوب ها کینه توزی است

شیعه علی اهل کینه نیست!

¹⁵²امام حسین علیه السلام:

بی گمان شیعیان ما دل هایشان از هر خیانت، کینه و فریبکاری پاک است

¹⁴⁸ غررالحکم، ج2، ص 52، ح 1804 الدُّنْيَا أَصْغَرُ وَأَحَقَرُّ وَأَنْزَرُ مِنْ أَنْ تُطَاعَ فِيهَا الْحَقَادُ؛

¹⁴⁹ غررالحکم، ج1، ص 168، ح 6429 الْبَلُّ يُحْبِطُ الْحَسَنَاتِ؛

¹⁵⁰ غررالحکم، ج5، ص 326، ح 8584 مَنْ أَطْرَحَ الْحَقْدَ اسْتَرَاخَ قَلْبُهُ وَلُبُّهُ؛

¹⁵¹ غررالحکم، ج4، ص 121، ح 5522 سَبَبُ الْفِتَنِ الْحَقْدُ؛

¹⁵² بحارالانوار، ج68، ص156، ح 11 إِنَّ شِيعَتَنَا مَنْ سَلِمَتْ قُلُوبُهُمْ مِنْ كُلِّ عَشٍّ وَغِلٍّ وَدَغَلٍ

هدیه دادن کینه را برطرف می کند!

¹⁵³ پیامبر صلی الله علیه و آله:

به یکدیگر هدیه بدهید، زیرا کینه ها را از بین می برد.

¹⁵⁴ پیامبر صلی الله علیه و آله:

هدیه دادن، کینه ها را از سینه ها می برد.

سرزنش باعث کینه می شود

¹⁵⁵ امام علی علیه السلام: ؛

برادرت را با همان وضعی که دارد تحمل کن و زیاد سرزنش نکن، زیرا این کار کینه می آورد.

اگر هم را ببخشید کینه ها می روند!

¹⁵⁶ پیامبر صلی الله علیه و آله: ؛

از یکدیگر گذشت کنید، تا کینه های میان شما از بین برود.

حسادت باعث کینه

¹⁵⁷ امام علی علیه السلام: ؛

حسود زود خشمگین می شود و دیر کینه از دلش می رود.

ادم کینه ای آرامش ندارد!

امام علی علیه السلام: ؛

158 کینه توز، روحش در عذاب است و اندوهش دو چندان

¹⁵³ کافی، ج 5، ص 144، ح 14 تَهَادُوا فَإِنَّهَا تَذْهَبُ بِالصُّغَانِ؛

¹⁵⁴ میزان الحکمة، ح 21200 الْهَدِيَّةُ تَذْهَبُ الصُّغَانِ مِنَ الصُّدُورِ؛

¹⁵⁵ تحف العقول، ص 84 احْتَمِلْ أَخَاكَ عَلَى مَا فِيهِ وَلَا تَكْثِرِ الْعِتَابَ، فَإِنَّهُ يورِثُ الصُّغِيَّةَ

¹⁵⁶ کنز العمال، ج 3، ص 373، ح 7004 تَعَاَفُوا تَسْقُطِ الصُّغَايُنُ بَيْنَكُمْ

¹⁵⁷ بحار الأنوار، ج 73، ص 256، ح 29 اَلْحَسُودُ سَرِيعُ الْوَثْبَةِ، بَطِيءُ الْعُطْفَةِ

¹⁵⁸ غرر الحکم، ح 1962 اَلْحَقُودُ مُعَذِّبُ النَّفْسِ، مُتَضَاعَفٌ لَهُمْ

پوشاندن عیب دیگران از مهربانی است

پوشاندن عیب خلایق

یکی از صفات خداوند مهربان، ستار العیوب بودن خداست. **يَا سَتَّارَ الْعُيُوبِ** ای پوشاننده عیبها^{۱۵۹}

¹⁵⁹ جوشن کبیر - فراز 12

يَا سَاتِرَ كُلِّ مَعْيُوبٍ^{۱۶۰}

ای عیب پوش هر عیبی

^{۱۶۱} ای که کار زشت را پنهان کنی ای که کسی را به گناه نگیری، ای که پرده کس نداری.

يَا سَاتِرَ الْعَوْرَاتِ^{۱۶۲} ای پرده پوش بر عیبها

ای بزرگوار چشم پوش يَا كَرِيمَ الصَّفْحِ^{۱۶۳}

چون خداوند بندگانش را دوست دارد و هر کس کسی را دوست داشته باشد عیب او را بر ملا نکرده و نزد دیگران رسوایش نمیسازد .

به فضل خویش ببخش با عفو خود بر من نیکی کن و منت گذار، پروردگارا مرا به پوشش خود بیوشان

و به کرم ذاتت از سرزنش کردن من درگذر پس اگر دیگری جز تو بر گناهم آگاه می شد آن گناه را انجام نمی دادم

و اگر از زود به کیفر رسیدن می ترسیدم باز هم خودداری می کردم و اینکه با این وصف گناه کردم نه برای آن بود که تو سبک ترین بینندگانی

و یا بی مقدارترین مطلعین هستی بلکه برای آن بود که تو ای پروردگار من، بهترین پوشندگان و حکم کننده ترین حاکمان

و گرامی ترین گرامیان و پوشاننده عیوب و آمرزنده گناهانی. گناه را به کرم می پوشانی

و کیفر را به واسطه بردباری ات به تأخیر اندازی پس تو را ستایش سزا است بر بردباری ات، پس

از دانستن و بر گذشتت پس از توانایی داشتن و همین گذشت تو از من مرا وادار کرده و دلبر ساخته بر

نافرمانی ات و همان پرده پوشی ات بر من مرا به بی شرمی واداشته

و همان معرفتی که من به فراخی رحمت دارم و بزرگی عفو تو مرا به دست زدن به کارهای حرام شتابان می کند

164

¹⁶⁰ دعای جوشن کبیر - فراز 10

¹⁶¹ جوشن کبیر - فراز 22 يَا مَنْ سَتَرَ الْقَبِيحَ يَا مَنْ لَمْ يُؤَاخِذْ بِالْجَرِيرَةِ يَا مَنْ لَمْ يَهْتِكِ السِّتَرَ

¹⁶² جوشن کبیر - فراز 24

¹⁶³ جوشن کبیر - فراز 34

در این مناجات به اینکه خدا چقدر خوب است که عیبهای بندگانش را می پوشاند، اشاره شده است. اگر خدا عیبهای ما را اشکار می کرد مردم هم را سنگباران می کردند. همانطور که در بعضی مناجاتها هست که اگر خدایا تو عیبهای مرا نمی پوشاندی مردم مرا سنگباران می کردند و بعد مردنم مرا دفن نمی کردند!

امام علی علیه السلام در این مورد فرمودند

165.

«اگر پرده های عیوب کنار رود، یکدیگر را از روی نفرت دفن نمی کنید»

امام باقر (ع) فرمود: مؤمن به مؤمن حق واجب دارد که تا هفتاد گناه کبیره بر او پرده پوشی کند.^{۱۶۶}

عیب پوشی همسایه

امام سجاد (ع) می فرمایند: اما حق همسایه تو آنست که در پشت سرش آبرویش را نبری... و اگر از او چیز ناشایسته ای سراغ داری آن را پرده پوشی کنی....^[۱۶۷]

۳- عیب پوشی خردسالان

¹⁶⁴ دعای ابو حمزه ثمالی

¹⁶⁵ میزان الحکمه، ج 7، ص 151، «لَوْ تَكَاشَفْتُمْ مَا تَدْفِنْتُمْ»

¹⁶⁶ ثقة الإسلام کلینی، اصول کافی، ج ۴، ص ۶۱۱، باقر کمره ای، قم، انتشارات اسوه، سوم، ۱۳۷۵ ش.

¹⁶⁷ طبرسی، رضی الدین حسن بن فضل، ج ۲، ص ۳۳۸، مکارم الأخلاق، سید ابراهیم میر باقری، تهران، فراهانی، دوم، ۱۳۶۵ ش.

امام زین العابدین (ع) فرمودند: حق خردسال این است که بر او رحمت آری... از خطایش بگذری و پرده پوشی کنی... که این خود سبب بازگشت (و اصلاح حال) اوست. [۱۶۸]

حضرت رسول اکرم (ص) می فرمایند: خداوند باحیا و پرده پوش است و حیا و پرده پوشی را دوست دارد. [۱۶۹]

حضرت علی (ع) فرمود: اگر مؤمنی را بیابم (و بینم) بر کار بد و گناهی مشغول است همانا او را به لباس خود و یا به لباس او می پوشانم. [۱۷۰] زیرا این خود گناه بزرگی است [۱۷۱] و در قرآن کریم از آن نهی شده و وعده عذاب به کسانی که مرتکب این معصیت کبیره شوند داده شده است:

«کسانی که دوست دارند زشتی ها در میان مردم باایمان شیوع یابد، عذاب دردناکی برای آنان در دنیا و آخرت است» إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ [۱۷۲]

رسول خدا (ص) فرمودند: هر کس زشتکاری مؤمنی را بپوشاند، چنان است که دختر زنده به گور شده ای را نجات دهد. [۱۷۳]

مشمول غفران الهی نشدن

168 تحف العقول، حسن بن شعبه حرانی، ج ۱، ص ۴۱۵، احمد جنتی، تهران، مؤسسه امیر کبیر، اول، ۱۳۸۲ ش.

169 پاینده، ابو القاسم، ج ۱، ص ۲۹۴، نهج الفصاحة مجموعه کلمات قصار حضرت رسول ص، تهران، دنیای دانش، چهارم، ۱۳۸۲ ش.

170 ترجمه ایمان و الکفر بحار الانوار.

171 آشتیانی، میرزا احمد، ج ۲، ص ۳۸، طرائف الحكم یا اندرهای ممتاز، تهران، کتابخانه صدوق، سوم، ۱۳۶۲ ش.

172 نور/سوره ۲۴، آیه ۱۹.

173 محمدی ری شهری، محمد، ج ۹، ص ۴۲۲۱، میزان الحکمه، قم، دارالحديث، اول، ۱۳۷۷ ش.

رسول خدا (ص) فرمود: «همه امت من بخشش می‌یابند، جز پرده‌دران...» [۱۷۴]

:آیت الله جوادی آملی می‌فرماید

خداوند متعال که ستار العیوب است، می‌داند کجا ستاری بکند و کجا ستاری نکند. اگر کسی ستار عیوب دیگران باشد و در عین حال مخفیانه مرتکب گناهی شود، خداوند اجازه نخواهد داد اسرارش نزد دیگران افشا شود. حتی در قیامت خداوند اجازه نمی‌دهد کسانی که کنار یک‌دیگرند از اعمال هم باخبر شوند؛ بنابراین، عملکرد خود شخص بسیار مهم است. اگر کسی پرده دیگران را ندرد و آشکارا به گناه دست نیازد، خداوند، پرده‌اش را نمی‌برد. بر این اساس، کسی که با قلم و بیان و اندیشه‌های ناصواب خود آبروی دین خدا و مردم را می‌برد، به جایی می‌رسد که شایسته نیست خداوند متعال آبروی او را حفظ کند. در این موقعیت، خدای سبحان اجازه می‌دهد صاحب‌دلان ببینند او چه کرده است و حتی احتمال دارد در قیامت، مقابل دیگران رسوا شود^{۱۷۵}

از رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) روایت شده است^{۱۷۶}

کسی که توبه کند ، خدا توبه اش را می پذیرد و به اعضایش فرمان می رسد که « گناهانش را بر او پوشیده دارند ، و به قطعه های زمین امر می شود که گناهانش را بر او . « کتمان کنند ، و آنچه را کاتبان عمل در پرونده اش نوشته اند از یاد آنان می برند

: معاویه بن وهب می گوید : از حضرت صادق (علیه السلام) شنیدم فرمود

۱۷۷ .

هنگامی که بنده ی مؤمن توبه خالص می کند ، خدا به او محبت می‌ورزد ، پس در دنیا و آخرت بر او می پوشاند ، گفتم : چگونه بر او می پوشاند ؟ فرمود : آنچه را از گناهان دو فرشته ی نویسنده بر او نوشته اند از یاد آنان می برد ، پس هنگامی که خدا را ملاقات می . « کند ، چیزی که به اندکی از گناهانش گواهی دهد وجود نخواهد داشت

¹⁷⁴ پیام پیامبر، ص ۵۹۱

پرسش ها و پاسخ ها، ج 2، ص 56 .¹⁷⁵

¹⁷⁶ مَنْ تَابَ ، تَابَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَمِزَتْ جَوَارِحُهُ أَنْ تَسْتُرَ عَلَيْهِ ، وَيَقَاعُ الْأَرْضِ أَنْ تَكْتُمَ عَلَيْهِ ، وَأُنْسِيَتْ الْحَفَظَةُ مَا كَانَتْ تَكْتُمُ عَلَيْهِ (بحار الانوار : 6 / 28 ، باب 20 ، حدیث 32)
¹⁷⁷ کافی : 2 / 430 ، باب توبه ، حدیث 1 ؛ بحار الانوار : 6 / 28 ، باب 20 ، حدیث 31 إِذَا تَابَ الْعَبْدُ الْمُؤْمِنُ تَوْبَةً نَصُوحًا أَحَبَّهُ اللَّهُ فَسَتَرَ عَلَيْهِ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ . قُلْتُ : فَكَيْفَ يَسْتُرُ عَلَيْهِ ؟ قَالَ : يُنْسِي مَلَكِيهِ مَا كَتَبَا عَلَيْهِ مِنَ الذُّنُوبِ . . . فَيَلْقَى اللَّهَ حِينَ يَلْقَاهُ وَلَيْسَ شَيْءٌ يَشْهَدُ عَلَيْهِ بِشَيْءٍ مِنَ الذُّنُوبِ

خداوند پوشنده‌ی گناهان و عیب‌های افراد است، مراد از ستّار العیوب بودن خداوند چیست؟ دو نوع ستّاریت داریم، یکی تکوینی و دیگر تشریعی.

تکوینی این است که خداوند انسان را چنان آفریده است که بسیاری از عیب‌هایش پنهان است؛ مثلاً صفات درون انسان مانند حسادت، تکبر، و خودخواهی و انحرافات اعتقادی پنهان است؛ اگر انسان طوری آفریده می‌شد که بشود اخلاق و اعتقادات او را از چهره‌اش فهمید، زندگی برای او بسیار مشکل می‌شد، اما خداوند به خاطر ستّاریتی که دارد چنان انسان را آفرید که عیب‌هایش مخفی است اما در روز قیامت «یَعْرِفُونَ بِسِیَمَاهُمْ» که از چهره‌ها افراد شناخته می‌شوند.

ستّار العیوب تشریعی این است که خداوند دستور داده مردم عیب‌های همدیگر را بشناسند، غیبت نکنند، تهمت نزنند و آبروی همدیگر را نریزند....

فایده‌ی ستّار العیوب بودن چیست؟ دو فایده دارد

1. شخصیت و احترام افراد حفظ می‌شود که دادن شخصیت به افراد یکی از موانع سقوط در گناه است چرا که اگر شخصی در جامعه معروف به گناه 1. و زشتی باشد دیگر باکی برای گناه کردن ندارد، و خود را بیشتر آلوده به گناه می‌کند، اما همین که دید گناهش را پوشش دادند، شرم و حیا مانع می‌شود که گناه کند، و اینکه اسلام می‌گوید غیبت نکن، یکی از دلایلش همین است که وقتی رسوا شد می‌گوید: حالا که آبروی ما رفت پس هر کاری که دلمان می‌خواهد انجام دهیم، و درباره‌ی تربیت بچه هم اسلام می‌گوید او را تحقیر نکن و زن و نگو که نمی‌فهمی و بی‌شعوری، بلکه به او شخصیت بده تا به ارزش خود پی ببرد و کار خلاف انجام ندهد.
2. فایده‌ی دوم این است که پایه‌های امتحان الهی محکم شود. اصل آزادی و اختیار با ستّاریت محفوظ است؛ چرا که اگر کسی با یک گناه رسوا 2. می‌شد دیگر گناه نمی‌کرد و گناه نکردنش به خاطر ترس از رسوایی بود، نه پایبند بودن به اصول اخلاقی و اسلامی، و تکامل شکل نمی‌گرفت و مسأله جبر پیش می‌آمد^{۱۷۸}.

۱۷۹

حقیقتاً تو دارای متنی دیرینه و چشم پوشی بزرگ و گذشت بزرگواری هستی

تویی پوشاننده زشتی‌ام و امنیت بخش هراسم و نادیده گیر لغزشم،

از تو خواهم ای آمرزنده گناه بزرگ و ای شکسته‌بند

استخوان شکسته که ببخشی بر من گناهان نابود کننده‌ام را و بپوشی بر من کارهای پنهانی

، رسواکننده را و مرا در بازار قیامت از نسیم جان‌بخش عفو و آمرزش محروم نفرمایی و از

†۸۰

، لباس زیبای گذشت و چشم‌پوشی خود برهنه‌ام نکنی

178 گفتار معصومین (ع)، جلد دوم (درس اخلاق حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی)، گردآوری: سید محمد عبدالله زاده، قم: انتشارات امام علی بن ابی‌طالب (ع)، چاپ سوم 1393.

179 دعای ابوحمزه ثمالی إِنَّكَ دَوْمَيَّ قَدِيمٍ وَصَفْحٌ عَظِيمٌ وَتَجَاوُزٌ كَرِيمٌ

فرازی از مناجات تواین امام سجاده‌علیه السلام¹⁸⁰

یکی از توصیه های دین اسلام، عیب پوشی های بندگان خداست. بیان عیب های افراد چه در غیاب آنها که غیبت به شمار می رود و چه در حضورشان از گناهان سنگینی است که گاه پی آمدهای جبران ناپذیری به همراه دارد.

عیب جویی بلای بزرگی است که همواره آدمیان را تهدید می کند و بسا کسانی که به شدت به آن گرفتارند، بی آن که عیب جویی خویش را عیبی بزرگ به شمار آورند. عیب جویی، کینه و عداوت می آفریند و پیوندها را بر هم می زند و انسان ها را از یکدیگر دور می سازد و در مقابل، عیب پوشی مایه تحکیم دوستی و محبت و موجب تقویت روابط اجتماعی و اعتماد و اطمینان افراد به هم است، عیب پوشی از صفات حضرت باری تعالی است

. در حدیثی دل نشین از حضرت علی علیه السلامی خوانیم: «عیب های مردم را تا حد ممکن پوشیده بدار، چنان که دوست می داری خداوند، عیب های تو را از چشم مردم پنهان¹⁸¹ بدارد».

رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) می فرمایند: ¹⁸² هر که از برادر خود گناهی بداند و «آن را بپوشاند، خداوند در روز قیامت گناهان او را بپوشاند».

هفتاد گناه مومن را بپوشانید!

امام باقر (علیه السلام) فرموده است: مؤمن در برابر مؤمن وظیفه دارد که هفتاد گناه بزرگ او را بپوشاند¹⁸³

¹⁸¹ نهج البلاغه ترجمه دشتی، خطبه 145.

¹⁸² میزان الحکمه، ج7، ص 145. «مَنْ عَلِمَ مِنْ أَخِيهِ سَيِّئَةً فَسَتَرَهَا، سَتَرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؛

¹⁸³ اصول کافی، ج2، ص 207. «يَجِبُ لِلْمُؤْمِنِ عَلَى الْمُؤْمِنِ أَنْ يَسْتُرَ عَلَيْهِ سَبْعِينَ كَبِيرَةً؛

رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم عیب‌های مؤمنان را جستجو نکنید، زیرا هر که دنبال عیب‌های مؤمنان بگردد، خداوند عیب‌های او را دنبال کند و هر که خداوند عیب‌هایش را جستجو کند، او را رسوا سازد گر چه درون خانه‌اش باشد^{۱۸۴}

مگس‌ها روی آلودگی‌ها می‌نشینند!

امام صادق (علیه السلام): افراد عیب‌جو همانند مگس هستند که روی ناپاکی‌ها و آلودگی‌ها می‌نشینند و دنبال کارهای زشت و عیب‌ها مردم هستند و خوبی‌های آنان را نادیده می‌گیرند^{۱۸۵}.

اگر پنجاه نفر هم درباره شخصی قسم خوردند حرف خودش را قبول کن!

^{۱۸۶} شخصی به نام محمد بن فضیل می‌گوید: خدمت امام هفتم (علیه السلام) رسیدم و «عرض کردم: فدایت شوم، درباره‌ی یکی از برادران دینی من کاری را نقل می‌کنند که من آن را ناخوش دارم ولی هنگامی که از خود او سؤال می‌کنم انکار می‌کند با اینکه گروهی از افراد موثق و مورد اعتماد این خبر را برای من نقل کردند. امام (علیه السلام) فرمود: ای محمد گوش و چشم خود را در مقابل برادر مسلمانان تکذیب کن و اگر پنجاه نفر به عنوان شاهد قسم یاد کردند و درباره‌ی او چیزی به تو گفتند ولی خود او انکار کرد به گواهی آنان ترتیب اثر مده، سخن او را بپذیر و گفته‌ی آنها را قبول مکن. مبدا چیزی که مایه‌ی عیب و ننگ و وسیله‌ی درهم کوبیدن شخصیت و شرف انسانی او می‌گردد منتشر کنی، زیرا در زمره‌ی کسانی قرار خواهی گرفت که خداوند درباره‌ی آنها فرموده است: کسانی

¹⁸⁴ میزان‌الحکمه، ج 7، ص 148. («لَا تَتَّبِعُوا عَثَرَاتِ الْمُؤْمِنِينَ فَإِنَّهُ مَنْ تَتَّبَعَ عَثَرَاتِ أَخِيهِ تَتَّبَعَ اللَّهُ عَثَرَتَهُ، وَ مَنْ تَتَّبَعَ اللَّهُ عَثَرَتَهُ يَفْضَحْهُ وَ لَوْ فِي جُوفِ بَيْتِهِ؛ «الْأَثَرُ يَتَّبِعُونَ مَسَاوِيءَ النَّاسِ وَ يَتْرَكُونَ مَحَاسِنَهُمْ كَمَا يَتَّبِعُ سَفِينَةُ الْبَحَارِ، ج 2، ص 295.

الدُّبَابُ الْمَوَاضِعُ الْفَاسِدَةُ مِنَ الْجَسَدِ وَ يَتْرَكُ الصَّحِيحُ؛

¹⁸⁶ سوره‌ی نور، آیه‌ی 19. محمد بن الفضیل، عن أبي الحسن الأول (عليه السلام) قال: قلت له: جعلت فداك، الرجل من أخواني يبلغني عنه الشيء الذي أكرهه فأسأله عن ذلك فينكر ذلك و قد أخبرني عنه قوم ثقات؟ فقال لي: يا محمد كذب سمعك: و بصرك عن أخيك فإن شهد عندك خمسون قسامة و قال لك قولاً فصِّقْهُ و كذبهم، لا تُذِيعَنَّ عليه شيئاً تُشِيعُ به و تهِّدُ به مروه تَهْ فتكون من الذين قال الله في كتابه (إِنَّ الَّذِينَ يَجِبُونَ أَنْ تُشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ)؛

که دوست می‌دارند زشتی‌ها در میان مؤمنان پخش شود برای آنهاست عذابی دردناک در

«دنيا و آخرت»^{۱۸۷}

عیب پوشانی در سیره نبوی

پیامبر عظیم الشان اسلام فرمود

188

پیامبر خدا فرمود: هر که بر عیب برادر مسلمانش در دنیا پرده پوشد و او را رسوا نسازد، خداوند در قیامت، عیب او را بپوشاند.

همچنین حضرت در کلامی دیگر خطاب به مسلمانان می‌فرماید: عیوب برادران خود را بپوشانید»¹⁸⁹

ستایش از عیب پوشی خداوند در دعاها

در بسیاری از دعاها، عیب پوشی خداوند ستایش شده است. برای مثال، در فرازی از دعای شانزدهم صحیفه سجادیه آمده است

ای معبود من! شکر و سپاس تو را که چه بسیار عیبم را پوشاندی و رسوایم نکردی و چه فراوان گناهم را پنهان کردی و در گناهان، مشهورم نساختی و چه بسیار زشتی‌ها که انجام دادم و پرده آبرویم را ندریدی و بدی‌های آن را بر همسایگان که در جستجوی عیب‌هایم هستند و بر حسودانی که تحمل دیدن نعمت‌هایت را ندارند، آشکار نساختی.

¹⁸⁷ کافی، ج 8، ص 147، ح 125.

¹⁸⁸ جلال‌الدین سیوطی، جامع‌الصغیر، ج 2، ص 609 «مَنْ سَتَرَ أَخَاهُ الْمُسْلِمَ فِي الدُّنْيَا فَلَمْ يَفْضَحْهُ سَتَرَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ».

¹⁸⁹ وسائل‌الشیعه، باب امر به معروف و نهی از منکر، باب 32، ح 7. «اسْتُرُوا عَلَى إِخْوَانِكُمْ»

در دعای جوشن کبیر نیز می‌خوانیم: «یا مَنْ أَظْهَرَ الْجَمِيلَ وَ سَتَرَ الْقَبِيحَ؛ ای آن که زیبایی را آشکار می‌سازی و زشتی را می‌پوشانی.» در تفسیر این عبارت از دعا، روایتی دل‌نشین از امام صادق علیه‌السلام نقل شده است که

هیچ مؤمنی نیست، مگر آنکه در عرش، صورتی دارد شبیه به صورت او در زمین. پس هرگاه کارهای نیکی چون رکوع و سجود و دیگر افعال نیکو از او صادر شود، صورت این اعمال نیکویش در عرش ظاهر شود و ملایکه آن را می‌بینند و بر او درود می‌فرستند و برایش استغفار می‌کنند، ولی اگر معصیتی از او سرزند، خداوند، حجابی بر آن می‌نهد تا ¹⁹⁰ملایکه بر آن آگاه نگردند و این است تأویل: «یا مَنْ أَظْهَرَ الْجَمِيلَ وَ سَتَرَ الْقَبِيحَ».

عیب پوشی در روابط همسران

عیب پوشی زن و شوهر از یکدیگر پایه‌های زندگی زناشویی را مستحکم می‌کند و روابطی صمیمانه و عاشقانه را برایشان به ارمغان می‌آورد. اسلام بر حفظ روابط نیک همسران، از جمله بر خطاپوشی آنان از یکدیگر بسیار تأکید فرموده است. در قرآن کریم می‌خوانیم: «آنها لباس شما و شما نیز لباس آنها باشید.» این آیه شریفه، به طور غیرمستقیم، همسران را به عیب پوشی از یکدیگر فرامی‌خواند؛ زیرا یکی از ویژگی‌های لباس پوشاندن عیب‌های جسمانی آدمی است.

شایسته است همسران، عادت کنند که همواره به ویژگی‌های مثبت یکدیگر چشم بدوزند که در این صورت، خوبی‌های فراوانی را در وجود همدیگر کشف خواهند کرد و در برابر آن همه خوبی، عیب‌هایشان کم‌رنگ خواهد شد.

¹⁹⁰ حکیم حاج ملاهادی سبزواری، شرح جوشن کبیر، صص 279 و 280

به همسران به چشم محبت بنگرید و به جای سرزنش و ملامت، او را تمجید و تحسین کنید. اگر جست وجو کنید، صفات تحسین انگیز بسیاری در او می یابید. پس جست وجو کنید.¹⁹¹

آری خداوند مهربان بسیار پرده پوش گناهان خلق است و ماهم رنگ خدایی بگیریم و پرده پوش عیب های هم باشیم. که در این صورت بسیاری از سوء ظن ها و بدگمانی ها نسبت به هم از بین می رود.

یکی از مهم ترین علل حرمت غیبت انست که عیب افراد ظاهر می شود و آبروی مومن برده می شود و این را خدا دوست ندارد. خداوند دوست دارد آبروی مومن حفظ شود تا عزتش از بین نرود تا حرمتش شکسته نشود.

داستان عالمی که خود را به ناشنوایی زد

گویند خانمی از یک عالمی سوال شرعی می پرسید در آن حین ناگهان خانم وضویش باطل شد! آن عالم خود را به کری زد تا زن خجالت نکشد و آن عالم تا آخر عمر مشهور به کر بودن بود.

عیب پوشی خدا در قیامت

روز قیامت، رسول خدا(ص) از خدای متعال می خواهد هنگام حسابرسی خلائق، امت او را در حضور فرشتگان و پیامبران و امت های دیگر محاسبه نکند تا عیب های آنها آشکار نشود. پس به شیوه ای به حسابرسی ایشان پردازد که جز خدای سبحان و پیامبرش، کس دیگری از گناهانشان آگاه نشود. خداوند در پاسخ فرمود:

ای حبیب من! من درمورد بندگانم از تو مهربان ترم؛ زیرا چنانکه تو دوست نداری عیب «

¹⁹¹ کاترین پاندر، چشم دل بگشا، ص 186

های ایشان نزد غیر تو آشکار شود، من هم روا نمی دارم عیب آنها حتی بر تو نیز آشکار گردد. به همین دلیل، خودم به تنهایی به حسابشان رسیدگی می کنم، به گونه ای که جز «من کسی بر لغزش های ایشان آگاه نشود

ملا مهدی نراقی پس از بیان حدیث می نویسد: پس وقتی عنایت خدای سبحان در پوشیدن عیب بندگان تا این حد باشد، ای بی چاره مبتلا به انواع عیوب و لغزش ها و گناهان، به چه حقی پرده از عیوب بندگان خدا برمی داری، درحالی که تو خود همانند آنها به انواع عیوب و لغزش ها گرفتاری! بیندیش و فکر کن که اگر کسی گناه یا عیبی از تو را پیش مردم فاش کند، حال تو چگونه خواهد بود. پس حال دیگران را هم در افشای گناهان و عیوب آنها با حال خود مقایسه کن، زیرا از اخبار و تجربه، روشن و واضح است که هرکس دیگران را رسوا کند، خود نیز رسوا می شود. پس ای دوست من! برخورد رحم کن و از این روش پروردگارت در عیب پوشی پیروی کن و بر عیب و لغزش های دیگران پرده افکن.

امام علی علیه السلام در این خصوص فرمودند

بر حذر باشید، بر حذر باشید! از عیب ها و گناهان به خدا قسم، خداوند عیب ها را «پوشانیده آن چنان که گویی بخشیده است

و خداوند از تجسس در عیوب دیگران، غیبت کردن، و افشاگری و عیب جویی و نهی کرده است.

کس چه می داند ز تو جز اندکی

از هزاران جرم و بد فعلی یکی

نیک می دانی تو و ستار تو

جرمها و زشتی کردار تو

هر چه کردی جمله ناکرده گرفت

طاعت ناکرده آورده گرفت

عیب پوشی در دعاها

«بارالها! چه بسیار عیوبی را که تو از دیگران پنهان نمودی و آبروی مرا نبردی»

بیماری خطرناکی بنام تجسس در دیگران

عیب جویی و جستجوی ضعف های دیگران است که همینطور هم افراد پیش می روند مانند یک بیماری در آنها رخنه می کند و بعد به مرور تمام شئون زندگی انسان را درگیر می کند. میل به افشا کردن در برخی از افراد جامعه بسیار دیده می شود که بسیاری از کارها را انجام می دهند تا بتوانند یک ضعفی از فردی پیدا کنند و همان ضعف را پر رنگ کنند.

به مرور زمان نباید در امور مردم هم باریک شد و نباید به حریم شخصی افراد وارد شد عیب جویی و جستجو کردن در ضعف های دیگران به یک نوع بیماری تبدیل می شود کسی که این خصوصیت را پیدا کند نمی میرد مگر اینکه خودش هم به همان ایراد دچار شود.

امام صادق(ع) گفت: خداوند تبارک تعالی بر بنده مومن خود ۴۰ پرده پوشانده است و اگر کسی گناه کبیره مرتکب شود یکی از این پرده ها برداشته می شود، اما وقتی نسبت به برادر مومن خود عیب جویی و زشت گویی کند یکباره همه پرده ها برای فردی که در امور دیگران دخالت می کند، برداشته می شود؛ یکباره این شخص رسوا می شود و این عیوب به زبان مردم می افتد طوری که هر خطایی هم مرتکب شود مردم باز هم این خطای او را بازگو خواهند کرد.

جاذبه افشا افراد را به خود مشغول می کند و در برخی موارد هم اهتمام افراد را متوجه افشاگری می کند. چنین موضوعی به کم ظرفیتی افراد برمی گردد.

حضرت امیر(ع) در یک حدیث کوتاهی می فرمایند «الاحْتِمَالُ قُبْرُ الْعُيُوبِ» احتمال قبر عیوب است؛ همین که ما یک ظن و گمانی ببریم که شاید این موضوع درست نباشد، بنابراین ما در درجه اول باید عملکرد دیگران را حمل بر صحت کنیم.

یکی دیگر از راه های مقابله با عیب جویی این است که ما به کارهای خودمان دقیق شویم. حضرت امیر(ع) در این مورد می گوید، خوشا به حال کسانی که آنقدر به عیوب خودشان مشغول هستند که عیوب دیگران را نمی بینند؛ خوشا به حال کسانی که فروتنی می کنند. البته این فروتنی به دور از کم دیدن و خار کردن خود است.

ما بهتر است در فضایی قرار بگیریم و با افرادی نشست و برخاست کنیم که دارای خصلت های خوب اخلاقی و انسانی باشند. بنابراین اگر در جلسه ای قرار گرفتیم که عیب دیگران را بازگو می کردند نباید در چنین فضایی بمانیم یا سعی کنیم که موضوع صحبت و بحث را تغییر دهیم. نباید هر حرفی به گوش های ما رسید به آن راه دهیم. از عوامل دیگر مقابله با عیب جویی نماندن در مجلس انسان های زمخت و سنگدل است که ما را از رحمت خداوند به دور می کند و در مقابل آن مجالست با اهل رحمت است که در درون انسان یک رحمت و دوستی نسبت به دیگران در ما ایجاد می شود. مورد دیگر هم تغافل است که نیمی از عاقلانه زندگی کردن تغافل است.^{۱۹۲}

در نماز میت می گوئیم **انا لانعلم منه الا خیراً** خدایا ما جز خوبی ازین شخص ندیدیم.

¹⁹² <https://fa.shafaqna.com/news/69348>

یعنی باید در این آخرین دیدار با میت عیب بوشی کنیم و با اینکه می دانیم گناهای مرتکب شده آبروی او را حفظ کنیم

فضای مجازی یکی از مهم ترین علل و اسباب عیب جویی و تجسس در کار مردم

امروزه در فضای مجازی براحتی آبروی افراد را می برند و عیبهای آنان را برای میلیونها نفر نشان می دهند از مسئولین گرفته تا افراد عادی همه را مورد تجسس قرار می دهند یا به عنوان دوربین مخفی افراد را مسخره می کنند و...

مواظب باشیم که ما جزو آنها نباشیم و مبادا آبروی افراد را ببریم که در قیامت گرفتار خواهیم شد از کار بد دیگران تقلید نکنیم و کلیب هایی که حاوی عیبجویی و بردن آبروی مردم است برای دیگران نفرستیم و حتی خود هم نگاه نکنیم. **که فرمود** **إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ** **وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا**^{۴۹۳}

. گوش و چشم و دل ، همه ی اینها مورد بازخواست قرار خواهد گرفت

استثنائات

عیب افراد بدعت گزار را باید افشا نمود افرادی مانند موسس فرقه هایی مانند بهائیت و هایت و انجمن حجتیه و گروه منافقین و گروه فرقان و... همچنین در مواردی باید عیب فرد را بیان کرد مانند انجایی که درباره دختر و پسری که می خواهند ازدواج کنند از انسان تحقیق می کنند باید راستش رو گفت و پنهان کاری نکرد. مخصوصا اگر یکی از اندو منحرف اخلاقی یا دینی باشد.

مهربانی با سادات اثار خوبی در دنیا و آخرت دارد

قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ¹⁹⁴

خداوند حکیم به پیامبرش فرموده که بگو من از شما مردم مزدی نمی خواهم مگر اینکه با اولاد من مهربانی کنید.

¹⁹⁴ سوره شوری ایه 23

پیامبر اکرم (ص) فرمود: «چهار دسته را روز قیامت شفاعت کنم، هر چند با گناه اهل دنیا به صحرای محشر حاضر شوند: آن که اولاد مرا یاری کند. آن که از اموالش به اولاد تنگدستم کمک کند. کسی که با زبان و قلب، آنان را دوست بدارد و آن که تلاش کند در انجام حوائج و نیازهای [افرادی از ذریه ام که تبعید شده و یا رانده شده اند].»^{۱۹۵}

[پیامبر اکرم (ص): «اکرام کنید خوبان ذریه مرا از برای خدا و بدان ایشان را برای من.»]^{۱۹۶}

پیامبر اکرم فرمودند: هر کس می خواهد به من متوسل شود و نزد من دستی داشته باشد که روز قیامت به واسطه آن، او را شفاعت نمایم،

و مطابق ترجمه ای دیگر: پس با اهل بیت من پیوند و رابطه داشته باشد [و آنان را شادمان سازد] پس به اهل بیت من نیکی نماید^{۱۹۷}

نتیجه نامهربانی با سید!

در سال هزار و دویست و نه (1209 هـ ق) در کاشان، محصلی از تحصیل داران دیوان (مالیات گیر)، از مرد سید فقیری مطالبه وجه دیوانی (مالیات) می نمود و سختگیری می کرد و آن بیچاره عجز و إلحاح می نمود که ندارم، چند روزی مرا مهلت ده تا خدا چاره ای بسازد و از جلد رسول الله شرم کن.

آن ملعون گفت: اگر از جدّت کارسازی می شود؛ یا شرّ مرا از سر تو دفع می کند یا برای تو کارسازی کند. از آن سید ضامنی گرفت و گفت: اگر فردا اوّل طلوع آفتاب، وجه را ندهی، نجاست به حلق تو خواهم ریخت. پس به جدّت بگو هر کاری می تواند بکند.

چون شب شد، آن مرد ظالم به بام خانه رفت که بخوابد. نیمه شب به جهت ادرار کردن، بر لب بام رفت و در تاریکی، پا در ناودان گذاشته، ناودان از پشت بام به پایین افتاد و او نیز بیفتاد.

اتفاقاً در زیر ناودان، چاه مستراح بود. سرنگون به آن چاه افتاد و در آن نیمه شب کسی از احوال او مطلع نشد.

چون روز شد، او را در حالی یافتند که سر او تا نزدیک ناف، در نجاست فرو رفته و آنقدر نجاست به حلق او فرو رفته بود که شکم او ورم کرده و مرده است و شرّ او از سر آن سید بیچاره برطرف شد. [۱]

احترام به کودکان سادات

شخصی از اقوام «آیت الله میرزا جواد تهرانی» که از سادات محترم است نقل می کند

روزی به دیدن آقا آمده بودم و به همراه من برادر کوچکم که در آن موقع سنش حدود 7 یا 8 سال می شد بود، داخل اطاق با آقا مشغول صحبت بودیم، هر چندگاه آقا با تمام قامت از جایشان برمی خاستند و می نشستند

¹⁹⁵ نقه الاسلام کلینی، الکافی، ج 4، ص 60، دارالکتب الاسلامیه، تهران، 1365 ش.

¹⁹⁶ تقفی تهرانی، محمد، تفسیر روان جاوید، ج 1، ص 52، انتشارات برهان، تهران، چاپ سوم، 1398 ق.

¹⁹⁷ (وسائل الشیعۀ، ج 16، ص 335، ح 21695)

این کار را چند بار با اندک فاصله ای تکرار کردند، وقتی دقت کردم فهمیدم علت قیام و قعود ایشان به خاطر برادر کوچکم می باشد، چون او بازیگوش بود و چندین بار از اطاق خارج شد و برگشت و هر نوبت که وارد اطاق می شد، آقا به احترام سیادت او می ایستاد و بعد می نشست

بعد از اینکه متوجه قضیه شدم، دست او را گرفتم و پهلوی خودم نشاندم که دیگر رفت و آمد نکند تا مزاحم آقا نشود، ایشان با مهربانی و عطوفت فرمودند: « بگذار بچه آزاد باشد و مزاحم او نشو، آزادش بگذارید تا بازی کند.»¹⁹⁸

دستتان را بدهید تا من به بوسم

آیت الله میرزا جواد تهرانی» از عالمان ربانی و صاحب کرسی درس خارج بودند»

یک روز هنگام درس، سیدی سؤالی می کند، آقا پاسخ او را می دهند، ولی آن سید بزرگوار، جواب را قبول ندارند و آن مطلب را انکار می نماید، و آقا اصرار بر صحت جواب دارند تا اینکه بحث داغ می شود، آقا کمی با صدای بلندتر پاسخ می دهند و آن سید جلیل القدر دیگر سکوت اختیار می کند؛ پس از اینکه درس تمام می شود، آقا نزد آن سید می روند و از او پوزش و عذرخواهی می کنند و به او می گویند

«دستتان را بدهید تا من به بوسم که چرا من با فرزند زهرا (سلام الله علیها) با تندی صحبت نمودم»

یک روز دیگر پای درس، شخصی که سید بود، چیزی گفت که بقیه، طلاب به حرف او خندید و او خجالت کشید و شرمند شد، در آن موقع آقا طوری حرفهای او را تصحیح و توجیه کردند که آبروی سید نرود و او خجالت نکشد، از تمامی حرکات ایشان محسوس و معلوم بود که عشق و محبت و ارادتشان به فرزندان حضرت زهرا (سلام الله علیها) (بسیار است).¹⁹⁹

علاقه حضرت زهرا به سادات

ابوالحسن نصرالله بن عنین دمشقی شاعر، به مکه رفت، در حالی که مال و متاع بسیاری با خود حمل می کرد، عده ای از فرزندان داود بر او هجوم آورده و اموالش را گرفته و او را مجروح ساختند، او نامه ای به عزیز بن ایوب پادشاه یمن نوشت

در این میان ملک ناصر برادر پادشاه یمن، برادرش را فراخوانده بود، تا در ساحل یمن که به تازگی از دست آفریقایی ها آن را آزاد کرده بود مستقر شود، ولی ابن عنین پادشاه را از سفر و توقف در آن ساحل منصرف کرده، به رفتن به یمن تشویق نمود و هم چنین او را به مقابله با غارتگران اموالش برانگیخت

تقصیده ابن عنین این گونه آغاز می شود

أعی صفات نداک المصقّ اللّسنا / و جزت فی الجود حدّ الحسن و الحسنّا

و لا تقل ساحل الافرنج أفتحه / فما تساوی إذا فایسته عدنا

¹⁹⁸ کتاب خاطراتی از آئینه اخلاق

¹⁹⁹ کتاب خاطراتی از آئینه اخلاق

و إن أردت جهاداً فارو سيفك من / قوم أضاعوا فروض الله و السنن

طهر بسيفك بيت الله من دنس / و من خساسة أقوام به و خنا

و لا تقل إنهم أولاد فاطمه / لو أدرکوا آل حرب حاربوا الحسن

بیان ویژگی‌های بزرگواری و بخشنندگی‌ات، زبان گویندگان ماهر را ناتوان نمود، در بخشش و کرم از مرزهای " نیکی و خوبی گذر کرده‌ای، نگو که ساحل فرنگ را فتح میکنم، چرا که با عدن قابل مقایسه نمی‌باشد، اگر قصد جهاد و نبرد داری، شمشیرت را از خون کسانی سیراب نما که فرمانهای خداوند و سنتهای پیامبر را تباه نموده و از " بین برده‌اند

با شمشیرت خانه خدا را از هر ناپاکی و نیز از گروههای پست و کسانی که گفتارهای زشت بر زبان جاری میکنند، پاکیزه نما، نگو این افراد فرزندان حضرت فاطمه (س) هستند، چرا که اگر با خاندان ابوسفیان در یک زمان زندگی " می‌کردند، با امام حسن (ع) هم می‌جنگیدند

هنگامی که ابن عنین این اشعار را سرود، حضرت فاطمه زهرا (س) را در خواب دید، در حالی که آن حضرت مشغول طواف خانه خدا بود، به ایشان سلام کرد ولی آن حضرت پاسخ سلام او را ندادند، با ناله و زاری و التماس از " حضرت فاطمه (س) پرسید که علت عدم پاسخگویی ایشان چه بوده است :آن حضرت این اشعار را در جواب او خواندند

حاشا بی فاطمه کلهم / من حسّه تعرض أو من خنا

و انما الايام في غدرها / و فعلها السوء أساءت بنا

ء ان أسا من ولدی واحد / جعلت كل السب عمداً لنا

فتب إلى الله، فمن يقترب / ذنباً بنا، يغفر له ما جنی

أكرم لعین المصطفى جدّهم / و لا تهن من اله أعینا

فكلما نالك منهم عنا / تلقى به فی الحشر ممّا هنا

بی تردید که تمامی فرزندان فاطمه(س) از پستی ها و بدی ها دور هستند. اما روزگار با نیرنگ و کارهای زشت با " من بد رفتاری نمود. اگر یکی از فرزندانم کار زشت و بدی انجام داد، آیا همه ناسزاها را متوجه ما می گردانی؟

پس به درگاه خدا توبه کن، چرا که اگر کسی گناهی انجام دهد و خدا را به حق ما سوگند دهد از گناهانش می گذرد. به احترام جدشان پیامبر خدا آنان را گرامی دار و به هیچ کدام از آنان با چشم حقارت نگاه نکن. هر زمان "از آنان رنج و ناراحتی نسبت به خود مشاهده کردی، در قیامت در مقابل آن از ما پاداش گوارایی دریافت می کنی ابو محاسن نصرالله بن عنین گوید: ترسان و هراسان از خواب برخاستم، در حالی که خداوند بیماری و زخم هایم را شفا داده بود، این ابیات را نوشته و حفظ کرده و از گفتارم به سوی خدا توبه نموده و این اشعار را سرودم

عذراً إلی بنت نبیّ الهدی / تصفح عن ذنب مسیء جنا

و توبه تقبلها من أخی / مقاله توقعه فی العنا

والله لو قطعنی واحد / منهم، بسیف البغی أو بالفنا

لم أر ما یفعله سیئا / بل أره فی الفعل قد أحسنا

نزد دختر پیامبر خدا عذرخواهی میکنم تا از گناه و خطای کسی که به خود ستم نموده درگذرد. و نیز از گوینده ای " که سخنش باعث رنج و سختی او شده است، سوگنده به خدا که اگر با شمشیر یا نیزه یکی از فرزندان فاطمه(س) تکه تکه شوم. هرگز کارش را زشت ندانسته، بلکه آن را پسندیده می دانم. " عمده الطالب ۲: ۱۳۰ - بیت الأحزان ص ۲۲

دیشب چه کار کردی؟

:حضرت آیت الله شبیری زنجانی مدظله

آقای شیخ حسن تیلی می گفت: یک وقتی مرحوم سید کاظم صمدانی به من مراجعه کرد و گفت: عیالم ...می خواهد وضع حمل کند و چیزی در بساط ندارم، شما فکری بکنید

من هنگام مغرب آمدم حرم حضرت معصومه علیها السلام و دیدم آیت الله آقای حجت مشغول خواندن فاتحه  برای پدرش است که بین دو تا صحن دفن شده است تا بعد از آن برای اقامه نماز برود. به ایشان رسیدم و قضیه گرفتاری آن سید را گفتم

ایشان گفتند: الآن که وقت این حرف‌ها نیست 

گفتم: آقا! نمی‌شود به آن زن گفت الان وضع حمل نکن! به بچه گفت حالا به دنیا نیا تا آقا وقتش فراغ شود 

ایشان حواله‌ای به مبلغ بیست هزار تومان برای یکی از مغازه‌ها داد و من رفتم آن را تحویل گرفتم و به سید  کاظم رساندم

می‌گفت: هنگام سحر دیدم در منزل زده شد و آقای شمس نایینی، مداح و روضه خوان مسجد آیت الله  بروجردی پشت در است

گفت: تو دیشب چه کار کردی؟ 

گفتم: چطور؟ 

گفت: من دیشب در عالم رؤیا حضرت سیدالشهدا علیه السلام را دیدم و به ایشان عرض کردم: آقا کجا ! تشریف می‌برید؟

 فرمودند: می‌روم از تیلی تشکر کنم، بعضی از بچه‌های ما را یاری کرد

شیخ حسنعلی اصفهانی

مرحوم «شیخ حسنعلی اصفهانی» (ره) از راه کسب، روزی خود و خانواده را تحصیل می کرد و آنچه عاید او می شد، نیمی را صرف خویش و خانواده می کرد و نیم دیگر را به سادات و ذراری حضرت زهرا علیها السلام اختصاص می داد.

فرزند ایشان می گوید

پدرم با آنکه به عبادت و مجاهدت و ریاضت و زیارت و اعتکاف در اماکن متبرک، سخت مداومت و مراقبت داشت، لیکن اظهار می فرمود

روح همه این اعمال، خدمت با اخلاص نسبت به سادات و ذریه حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها است و بدون «آن، اینگونه اعمال، همچون جسمی بی جان می باشد و آثاری بر آنها مترتب نمی گردد

میرزا احمد سیبویه

یکی از شاگردان مرحوم آیت الله «میرزا احمد سیبویه» می گوید

از ویژگی های برجسته مرحوم سیبویه، احترام بی نظیری بود که نسبت به سادات داشت. هرگاه در منبر می نشست و سیدی وارد مجلس می شد از منبر پایین می آمد و دست سید را می بوسید و مجدداً بر منبر می نشست

احترام ایشان به سادات تا جایی بود که هرگاه سیدی را ملاقات می کرد، به احترامش تمام قد می ایستاد و دست ایشان را می بوسید و برای او ذکر صلوات می داد

از مرحوم سیبویه شنیده ام که هرچه خداوند به ایشان داده از برکت احترامی است که نسبت به سادات داشت؛ به طوری که تا به آن سن که نزدیک ۹۰ سال داشت، سوزن را نخ می کرد، بدون اینکه احتیاجی به عینک داشته باشد

مرحوم سیبویه گاهی به منزل ما می آمد و در حیاط کنار باغچه می نشست و می فرمود «آمده ام که احترام سادات را». «بجا آورم و در محضر حضرت زهرا (سلام الله علیها) بگویم که فرزندان را دوست دارم

آیت الله شیخ محمد کوهستانی

از ویژگی ها و سجایای اخلاقی مرحوم «آیت الله شیخ محمد کوهستانی» احترام و تواضع در برابر سادات بود. ایشان بزرگداشت آن ها را سبب خشنودی رسول اکرم صلی الله و علیه و آله و سلم می دانست: در حدیث شریف نبوی «وارد شده است که: «هر کس می خواهد به من صله کند به ذراری من صله کند

روزی عده ای از مؤمنین یکی از سادات را به عنوان این که سارق حرفه ای است و مردم از دست او تأمین مالی ندارند نزد آقا جان آوردند

:آیت الله کوهستانی به آنان فرمود

شما حق ندارید این سید را دزد خطاب کنید، چون مادرش حضرت زهرا علیه السلام رضایت ندارد کسی نسبت «دزدی به سادات و فرزندانش بدهد و باعث رنجش و آزرده گی اش شود

این سخن پندآموز چنان در قلب آن سید اثر گذاشت که یکباره توبه کرد و کارهای خلاف خود را ترک کرد و از نیکان گردید

حاج ملا آقا جان زنجان

نقل شده است که مرحوم «حاج ملا آقا جان زنجان» می گفتند: «روایت است که بر سادات نباید در راه رفتن مقدم شد»

وقتی سادات (ولو از نظر سن، خردسال بودند) وارد مجلسی می شدند ایشان به تمام قد در مقابلشان می ایستاد و می گفت:

در حدیث است که اگر کسی یکی از سادات را ببیند و در مقابل او نایستد و قیام تام نکند، خدا به دردی او را مبتلا می کند که دوا نداشته باشد.»

سید علی نقی

زمانی پسر آقای «سید علی نقی» امام جماعت «مسجد دروازه» را خدمت مرحوم «شیخ حسین زاهد» بردند که در خدمت آقا تحصیل کند.

آن زمان شهریه ۳ یا ۴ تومان بود و خرجی استاد از این راه تأمین می شد. سر ماه، وقتی برای پرداخت شهریه رفتند، «ایشان فرمود: «داداشی تو حاضری من پسر حضرت زهرا (علیها السلام) را درس بدهم و پول بگیرم؟ حیف نیست؟». هر چه اصرار شد که آقا، شما خرجتان فقط از این راه تأمین می شود، این پسر هم یک از آن بچه هاست». ایشان قبول نکرد و فرمود: «راضی نباش برای درس دادن به پسر حضرت زهرا (علیها السلام) پول بگیرم».

- هرگز نباید با سادات ظلم و بی احترامی شود .

- هرگز نباید به سادات ناسزا گفت .

- دوستی با سادات موجب آمرزش گناهان می شود .

- دوستی و همراهی با سادات ، موجب شفاعت رسول خدا (ص) در آخرت است .

- امور سادات مربوط به هیچ کسی جز جدشان نیست .

- اذیت و آزار و بی احترامی به آنان موجب ناراحتی پیامبر خداست .

- جلوتر از سادات نباید قدم برداشت و بالاتر از آنان نباید نشست .

- هنگام دیدن آنان ، باید به آنان احترام گذاشت ، زیرا رسول خدا (ص) فرمودند :

کسی که جلوی فرزندان من بلند نشود و احترام نکند به من ظلم کرده است .

- زیارت آنان مانند زیارت رسول اکرم (ص) است .

- در تمام اعمال مانند نماز و ... باید آنان را مقدم داشت .

- خمس حق سادات می باشد و باید حقوق آنان را پرداخت و نباید برای خود حلال دانست که باعث غضب خدا و ملائکه خواهد بود .

- اکرام نمودن سادات حق آنان است .

- مردی که همسر او سیده است ، احترام او بر مردش لازم و واجب است .

- نباید سادات را کوچک شمرد ، زیرا حضرت رسول اکرم (ص) فرمودند :

کسی که اولاد مرا کوچک کند ، خداوند در روز قیامت چشم او را کور و گوش او را کر خواهد کرد .

- هدیه به سادات ، هدیه به رسول خدا (ص) است .

- باتوجه به روایات از ائمه معصومین احترام به سادات بر همگان واجب و لازم است .

داستان سید حسین و احمد بن اسحاق قمی

سید شراب خوار و احمد بن اسحاق

یکی از داستان های درس آموز دوران امام عسکری (علیه السلام) جریانی است که برای احمد بن اسحاق که یکی از وکلای امام عسکری (علیه السلام) در قم بود، به یکی از سادات که مبتلا به شرب خمر بود، بی اعتنایی کرد، اما، امام عسکری (علیه السلام) این برخورد او را مطلوب ندانستند و با برخوردی مناسب، با احمد بن اسحاق، ضرورت رعایت احترام به سادات را مستقیماً و ضرورت شؤون سیادت را به خود سادات به صورت غیر مستقیم بیان کردند.

این برخورد، حسن عاقبت یکی از سادات را بدنبال داشت. این جریان را چنین نقل کرده اند

حسین بن حسن بن جعفر بن محمد بن اسماعیل بن جعفر صادق (علیه السلام) در قم، علناً شرب خمر می کرد. روزی برای رفع حاجتی به در خانه احمد بن اسحاق اشعر که وکیل امام عسکری (علیه السلام) در اوقاف شهر قم بود آمد. احمد بن اسحاق او را راه نداد، حسین بن حسن، اندوهناک به خانه اش بازگشت

تا اینکه احمد بن اسحاق برای حج حرکت کرد، وقتی در بین راه به سامرا رسید، اجازه خواست تا به محضر ابی محمد، حسن عسکری (علیه السلام) امام یازدهم برسد اما، آن حضرت به او اجازه ورود ندادند، احمد بدین جهت گریه بسیاری کرد و به درگاه آن حضرت تضرع نمود تا اینکه حضرت به او اذن ورود دادند. وقتی داخل شد عرض کرد: یا ابن رسول الله، چرا مرا به منزل راه ندادید در حالیکه من از شیعیان و دوستان شما هستم؟! آن حضرت (علیه السلام) فرمودند: برای اینکه تو پسر عموی ما را از در خانه خود راندی، احمد گریه کرد و قسم خورد که تنها، برای اینکه از شراب خواری توبه کند او را راه ندادم، حضرت فرمودند: راست می گویی، بهر حال، باید ایشان را خویشان و فرزندان ما را اکرام و احترام کنید و آنها را تحقیر نکنید و به آنها توهین نکنید و الا زیان خواهید کرد، چون، اینها به ما منسوب هستند

آنگاه که احمد به قم بازگشت، اشراف قم برای دیدن او نزد او آمدند و حسین هم، با آنها بود و احمد بن اسحاق او را که دید با سرعت به طرف او آمد و از او استقبال نمود و او را اکرام کرد و در صدر مجلس نشاند. این رفتار او، برای حسین بن حسن غیر عادی و بی سابقه به نظر رسید از او علتش را پرسید احمد، آنچه را که میان او و امام عسکری (علیه السلام) درباره او رخ داده بود بیان کرد

حسین این را که شنید از کارهای زشت خود پشیمان شد و از آنها توبه کرد و به خانه اش برگشت و همه شراب ها را ریخت و ابزار و آلات مربوط به آن را شکست و از پرهیزگاران اهل ورع، و از صلحای اهل عبادت شد و پیوسته ملازم مسجد و معتکف در آن گشت، تا اینکه مرگ او فرا رسید و نزدیک مدفن فاطمه (س) ظاهرأ، حضرت فاطمه معصومه (س) دفن گردید

خشونت گفتاری خلاف مهربانی است!

پیامبر اکرم "صلی الله علیه و آله" همواره به پیروان خود می آموخت که خشونت گفتاری را به طور کامل ترک کنند و نه تنها تندى زبان و پر خاشگى و دشنام گویى را زیر پا بگذارند؛ بلکه حتّى از فریاد زدن و

بلند سخن گفتن هم پرهیزند و به هیچ صورتی از صورت‌های خشونت گفتاری آلوده نباشند؛ چنانچه می‌فرمود: «إِنَّ اللَّهَ يَكْرِهُ مِنَ الرِّجَالِ الرَّفِيعَ الصَّوْتِ وَ يَحِبُّ الْخَفِيفَ مِنَ الصَّوْتِ»^[۲۰۰] بی‌گمان خداوند از مردانی که با صدای بلند سخن می‌گویند بیزار است و صدای آهسته را دوست می‌دارد.

عده‌ای از یهودیان توطئه کردند که پیغمبر اکرم «صلی الله علیه و آله» را مورد تمسخر و استهزا قرار دهند. یکی از آنها از کنار رسول الله «صلی الله علیه و آله» عبور کرد و به جای اینکه بگوید: «سلام علیکم» گفت: «سام علیکم». [سام به معنای شمشیر است و سام علیکم در اصطلاح به معنی «مرگ بر تو باد» است] پیامبر «صلی الله علیه و آله» در جواب فرمود: «علیکم» یعنی بر تو باد. دومی آمد و او نیز به ایشان گفت: «سام علیکم» و حضرت نیز در جواب فرمود: «علیکم»؛ یعنی آنچه گفתי بر خودت باد. نفر سوم «آمد و او هم مانند آن دو نفر گفت: «سام علیکم». حضرت هم در جواب فرمود: «علیکم».

«عایشه خدمت حضرت بود. از مشاهده این وضعیت ناراحت شد و به آنها گفت

یا ابناء القردة و الخنازیر» :

یعنی ای فرزندان بوزینه‌ها و خوک‌ها! چرا با پیامبر «صلی الله علیه و آله» این چنین حرف می‌زنید؟ نسبتی را که عایشه به آنها داد، از نظر قرآن کریم نیز درست بود اما عایشه می‌گوید: پیغمبر اکرم «صلی الله علیه و آله» رنگش تغییر کرد، رو به من کرده و گفت: ای عایشه! چرا فحش دادی؟ عایشه می‌گوید گفتم: یا رسول الله! اینها توطئه کرده‌اند و یکی پس از دیگری می‌آیند و به شما توهین می‌کنند. حضرت فرمود: من که جواب ایشان را دادم؛ آنچه به من گفتند: گفتم «علیکم» یعنی بر شما باد. سپس فرمود: ای عایشه! مگر نمی‌دانی گفتار و کردار ما مجسم می‌شود؛ این فحش‌ها به صورت‌های زشتی مجسم می‌شوند و در روز قیامت با انسان محشور می‌گردند. حرف بد، در روز قیامت به صورت سگ، خوک و حیوانات وحشتناک در می‌آید و اطراف انسان را می‌گیرد^{۲۰۱}

²⁰⁰ کنز العمال: ج 3، ص 569
²⁰¹ جهاد با نفس: ج 1، ص 169

:دالتون ترومبو نویسنده و فیلم‌نامه نویس آمریکایی می‌گوید

یادم هست پیش از ازدوایم، مدتی با همسر همکار بودم. فضای کار باعث شده بود که او از شخصیت و اطلاعاتِ من خوشش □
!بیاید. ناگفته هم نماند که خودم بدم نمی‌آمد که او اینقدر شیفته‌ی یک آدمِ فرا واقعی و به قولِ خودش «عجیب و غریب» شده

ما با هم ازدواج کردیم □ □ □

سال اول را پشت سر گذاشتیم و مثل همه‌ی زن و شوهرهای دیگر، بالاخره یک روزی دعوای سختی با هم کردیم. در آن دعوای □
: چیزی از همسرم شنیدم که چراغ راه آینده‌ی رفتارهایم شد

«!منو باش که خیال می‌کردم تو چه آدم بزرگ و خاصی هستی!... ولی می‌بینم الان هیچی نیستی!... یه آدم معمولی»-□□

امروز که دقت می‌کنم، می‌بینم تقریباً همه‌ی ما در طول زندگی، به لحظه‌ای می‌رسیم که آدم‌های خاص و افسانه‌ای‌مان، تبدیل به □
آدمی واقعی و معمولی می‌شوند و درست در همان لحظه، آن آدمی که همیشه برایمان بُت بوده، به طرز وهشتناکی خُرد و خاکشیر
خواهد شد.

ما اغلب دوست داریم از کسانی که خوشمان می‌آید، بُت درست کنیم و از آن‌ها «آبر انسان» بسازیم و وقتی آن شخصیت ابر □
انسانی تبدیل به یک انسان عادی شد، از او متنفر شویم

واقعیت آن است که همه، آدم‌های معمولی‌ای هستند □□□

حتی آن‌هایی که ما ابر انسان می‌پنداریم هم، دست‌شویی می‌روند، وقتی می‌خوابند آب دهن‌شان روی بالش می‌ریزد، آن‌ها هم □
!..... دچار اسهال و یبوست می‌شوند، می‌ترسند، دروغ می‌گویند، عرق‌شان بوی گند می‌دهد و دهن‌شان سر صبح، بوی

بعدها که فرصتی شد تا به هنرجویان ادبیات و تئاتر آموزش بدهم، احساس کردم هنرجویانم ناخواسته و از روی لطف، دوست □
!داشتند بگویند که مربی ما، آدم خیلی عجیب و غریبی است

اولین چاره‌ی کار این بود که از آن‌ها بخواهم «استاد» خطابم نکنند. چون اصولاً این لفظ برای منی که سطح علمی و آکادمیک □□□
لازم را ندارم، عنوان اشتباهی است

در قدم بعد، سعی کردم به آن‌ها نشان دهم که من هم مثل همه‌ی آدم‌های دیگر، نیازهای طبیعی دارم؛ عصبانی می‌شوم، □□□
غمگین می‌شوم، گرسنه می‌شوم، دستشویی می‌روم، دست و بالم درد می‌گیرد و هزار و یک چیز دیگر که همه‌ی آدم‌ها دارند

اما به نظرم، سه چیز خیلی مهم هست که باید هر کس به خودش بگوید و نگذارد دیگران از او تصویری فرا انسانی و غیر واقعی بسازند:

اول احترام²

حتی جلوی پای یک پسر بچه‌ی ۷ ساله هم باید بلند شد و یا بعد از یک دختر ۵ ساله از در عبور کرد. باید آنقدر به دیگران احترام گذاشت که بدانند نه تنها از تو چیزی کم ندارند که به مراتب از تو با ارزش تر و مهم ترند.

دوم راست گویی²

به عقیده‌ی من هیچ ارزشی و خصلتی، بزرگ تر و انسانی تر از راست گویی نیست. اعتراف به «ندانستن» و «نتوانستن» یکی از بزرگ ترین سدهایی است که ما در طول عمرمان باید از آن بگذریم.

اطرافیان اگر بدانند که ما هم مثل همه‌ی آدم‌های دیگر، یک آدم با نیازهای عادی هستیم، هرگز تصورشان از ما، تصویری فرا واقعی نخواهد شد.

این‌هایی که گفتم، فقط مخصوص هنرجو و مربی نیست. خیلی به کار عاشق و معشوق‌ها هم می‌آید. به یک دلدادگی شیفته باید گفت:

کسی را که تو امروز، در بهترین لباس و عطر و قیافه می‌بینی، در خلوتش، شامپانزه‌ای تمام عیار می‌شود! ... تو با یک آدم «
» معمولی طرفی، نه یک ابرقهرمان سوپر استار

سوم مهربانی²

کوشش کنیم در مهربانی از یکدیگر سبقت بگیریم. در برخورد با هر انسانی، فارغ از شغل و مقام، قیافه و پوشش ظاهری، میزان سوادش و فقر و غنایش، مهربان باشیم.

مهربانی و مهر ورزی، هم برای خود ما آرامش جان و تن می آورد و هم روح و روان آدمهای اطرافمان را تلطیف میکند

همه‌ی ما آدمیم

... آدم‌های خیلی معمولی

از جمله اخلاق پسندیده ای که جزو اخلاق محمدی محسوب می شود مهربانی با زیر دستان است. که از مهم ترینها ست. مهربانی فرمانده با سربازان. مهربانی حاکم با مسئولین زیر دست. مهربانی رئیس کارخانه با کارگران. مهربانی رئیس اداره با کارکنان. مهربانی هیات امنا با خادمین مسجد و امامزاده. استاد با شاگرد. شوهر با همسر و فرزندان. ناظم با دانش آموزان و....

بعضی طوری با زیردست برخورد می کنند همانند طاغوت ها! لازم نیست طاغوت حتما یک پادشاه یا رئیس جمهور باشد! بلکه یک فرمانده پادگان اگر طوری بد با افرادش برخورد کند که از او بترسند! او طاغوت است! یک رئیس اداره می تواند طاغوت باشد! یک رئیس کارگاه یا رئیس کارخانه می تواند طاغوت باشد! یک رئیس خانواده یا یک ادم پولداری که چندتا خدمتکار دارد می تواند طاغوت باشد! حتی یک نفر روحانی که مثلا رئیس عقیدتی سیاسی پادگانی هست می تواند طاغوت باشد! باید همه ما مواظب باشیم که با زیردستان خود با مهربانی برخورد کنیم مبادا ما هم طاغوت باشیم!

قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى:

وَأَعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَبِذِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ وَالْجَارِ ذِي الْقُرْبَى وَالْجَارِ الْجُنُبِ وَالصَّاحِبِ بِالْجَنْبِ وَابْنِ السَّبِيلِ وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ مُخْتَلًا فَخُورًا^{۲۰۲}

خداوند تبارک و تعالی می فرماید:

خدا را پرستش کنید و نسبت به او شرک نورزید، و به پدر و مادر و خویشاوندان و یتیمان و افراد مسکین و همسایگان دور و نزدیک و دوست و رهگذر و غلام و کنیز نیکی کنید، که خداوند انسان خود خواه و فخر فروش را دوست ندارد.

مهربانی با زیر دستان از اخلاق محمدی است..

قرآن کریم پیامبر(ص) را به مهرورزی با مؤمنان ستوده است ؛ آنجا که می فرماید: ((پس به برکت رحمت الهی با آنان نرمخو و پرمهر شدی ، و اگر تندخو و سختدل بودی ، قطعاً از پیرامون تو پراکنده می شدند. پس از آنان درگذر...)) این آیه از جمله آیاتی است که درباره جنگ احد نازل شده است . از این رو، این آیه به طور خاص به مهرورزی پیامبر(ص) در سمت فرماندهی نسبت به مجاهدان اشاره دارد، هرچند به طور عام نیز بر مهرورزی آن حضرت با مؤمنان دلالت می کند. در برخی تفاسیر آمده است که ((نرمخویی پیامبر(ص)، فراریان جنگ احد را دوباره پیرامون ایشان گرد آورد)).

در مدینه هر کس برای پیامبر هدیه ای می آورد. مادر انس بن مالک آمد و گفت: من چیزی برای پیشکش ندارم اما فرزندی دارم که او را به عنوان خادم شما پیشکش می کنم. انس ده سال خادم پیامبر بود، بعد از رحلت رسول اکرم از انس سوال کردند پیامبر را چگونه یافتی؟ گفت مختصر بگویم یا مفصل؟ گفتند: مختصر. انس گفت: رفتار پیامبر در این ده سال چگونه ای بود که نفهمیدم من خادم او بودم یا او خادم من!

خدمتکار پیامبر صلی الله علیه و آله می گوید:

من ده سال در خانه پیامبر بودم . یکبار نشد که حضرت بمن بگوید چرا اینکار را نکردی و یا چرا این کار را کردی؟

یکشب که برای افطار حضرت مقداری شیر آماده شده بود، پیامبر دیر بمنزل آمدند و من بخیال اینکه جایی مهمان هستند، افطاری حضرت را خوردم ! وقتی پیامبر آمدند از همراهانش پرسیدم که آیا حضرت افطار کرده اند؟ گفتند نه ! هنوز چیزی نخورده اند . من بسیار نگران شدم که اگر حضرت

افطاری خود را بخواهد، من چه کنم؟ اما گویا پیامبر صلی الله علیه و آله می دانست لذا چیزی نفرمود و آب افطار نمودند! ۲۰۳

از امام باقر علیه السلام نقل شده که فرمود: هر کس دارای چهار صفت باشد، خداوند برای او خانه ای در بهشت می سازد. ۱ - یتیم را پناه دهد ۲ - به ضعیف رحم کند ۳ - به پدر و مادر مهر بورزد ۴ - با غلام و کنیزش مدارا نماید. (بحار 75/15)

در جنگ احزاب ، رسول خدا در شبی سرد حُذیفه بن یمان را برای آگاهی از وضعیت قریش به میان آنان فرستاد. حذیفه می گوید: ((هنگامی نزد رسول خدا بازگشتم که خود را به قطیفه یمنی یکی از همسران خود پیچیده و به نماز ایستاده بود، چون مرا دید مرا هم نزدیک خود در زیر قطیفه جای داد، و آنگاه که به سجده می رفت من همچنان زیر قطیفه بودم تا سلام نماز بداد و من به او گزارش کار خویش دادم))

پس از جنگ حنین ، رسول خدا(ص) عبدالله بن ابی حذر را خواست و فرمود: ((دیشب با عصای خود تو را به درد آوردم ، این گوسفندان را عوض آن از من قبول کن)). چون گوسفندان را شمرد، هشتاد گوسفند میشینه بود. بار دیگر، تازیانه رسول خدا به هنگام سوار شدن به ابو رَوعه برخورد کرد. پیامبر به او نگریست و فرمود: ((تازیانه به تو خورد؟)). گفت : آری ، پدر و مادرم فدای تو باد. چون رسول خدا به جِعْرَانه رسید، ابو روعه را خواست و برای تلافی آن تازیانه ، صد و بیست گوسفند به او داد

پیامبر فرمود هر که به گردن من حقی دارد بگوید...

زندگانی پیامبر اسلام.²⁰³

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) روزهای آخر بیماری در حالی که سرش را با پارچه‌ای بسته بود، سه ❀ روز پیش از شهادت خود، به مسجد آمد و شروع به سخن نمود و در طی سخنان خود فرمود: هر کسی حقی بر گردن من دارد برخیزد و اظهار کند، زیرا قصاص در این جهان، آسان‌تر از قصاص در روز رستاخیز است

در این موقع سواده بن قیس برخاست و گفت: موقع بازگشت از نبرد "طائف" در حالی که بر □ * شتری سوار بودید، تازیانه خود را بلند کردید که بر مرکب خود بزنید.
اتفاقاً تازیانه بر شکم من اصابت کرد، من اکنون آماده گرفتن قصاصم ﴿﴾

درخواست پیامبر یک تعارف اخلاقی نبود؛ بلکه جداً مایل بود حتی یک چنین حقوقی را جبران نماید ❀ گذشته از این، چون اصابت تازیانه بر شکم سواده عمدی نبود، از این نظر او حق قصاص نداشته است، ❀ ... بلکه با پرداخت دیه‌ای جبران می‌گردید. مع الوصف پیامبر، خواست، نظر وی را تأمین کند

پیامبر دستور داد، بروند همان تازیانه را از خانه بیاورند، سپس آماده قصاص شدند ﴿﴾
یاران رسول خدا با دلی پر غم و دیدگانی اشکبار و ناله‌هایی جانگداز، منتظرند که جریان به کجا □ ♦ خاتمه می‌پذیرد؛ آیا سواده واقعا از در قصاص وارد می‌شود؟

ناگهان دیدند سواده بی اختیار، بجای قصاص، شکم و سینه پیامبر را می‌بوسد؛ ☀
در این لحظه پیامبر او را دعا کرده، فرمود: خدایا! از سواده بگذر، همانطور که او از پیامبر اسلام در ﴿﴾ گذشت ...

پیامبر (ص) کنار چاهی رفت تا غسل کند، یکی از اصحاب بنام حذیفه، پارچه‌ای با دست خود در ❀ برابر آنحضرت گرفت تا کسی او را نبیند، وقتی که غسل آنحضرت تمام شد، «حذیفه» نیز آماده شد که غسل کند، این بار پیامبر (ص) پارچه را بدست گرفت و در برابر حذیفه قرار داد، تا کسی او را نبیند، مادرم بفدایت (جسارت می‌شود) این کار را نکنید، پیامبر ❀ حذیفه عرض کرد: ای رسول خدا پدرم و

(ص) فرمود: «هیچ افرادی با هم رفیق نشدند مگر اینکه محبوبترین آنها در پیشگاه خدا آنکسی است که رفاقتش نسبت به دیگران بیشتر باشد». داستانها و پندها

:

پیامبر خدا به ابوذر فرمود:

خداوند بعضی از برادران شما را زیر دست شما قرار داده هر کس برادر و هم نوعش را زیر دست دارد باید از آنچه خود می خورد به او بخوراند، و از آنچه می پوشد به او هم بپوشاند و هیچ وقت کاری که خارج از قدرت اوست به او نسپارد و اگر کار دشواری را به او سپرد او را کمک کند.

قالَ أَبُو ذَرٍّ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ: إِخْوَانُكُمْ جَعَلَهُمُ اللَّهُ تَحْتَ أَيْدِيكُمْ، فَمَنْ كَانَ أَخُوهُ تَحْتَ يَدِهِ فَلْيُطْعِمْهُ مِمَّا يَأْكُلُ وَلْيُكْسِهِ مِمَّا يَلْبَسُ وَلَا يُكَلِّفْهُ مَا يَغْلِبُهُ فَإِنْ كَلَّفَهُ مَا يَغْلِبُهُ فَلْيُعِنْهُ (204)

امام سجاد (ع) می فرماید: «اما حق زبردستان حکومت آن است که بدانی آنها به خاطر ضعف خود و نیرومندی تورعیت گشته اند. پس بر تو واجب است که درباره آنان به عدالت رفتار کنی و برای آنان مانند پدری مهربان باشی و خطاهای آنان را که جاهلانه مرتکب شده اند ببخشی و همچنین در مقابل کیفر (بدی آنها شتاب نکنی و خدا را بواسطه قدرتی که به تو داده است شکر گزار باشی.»²⁰⁵

امام سجاد (ع) در این بخش از رساله حقوق، 4 حق مهم را نسبت به زبردستان یادآوری نموده اند.

: عدالت - 1

(مستدرک الوسائل، ج 15، ص 204456)

²⁰⁵ تحف العقول، ص 267

تمام پیامبران الهی برای پیاده کردن بندگی خدا و اقامه عدل مبعوث شده اند عدالت در همه شئون (جامعه مطلوب است. قرآن می فرماید: «اذا قلتم فاعدلوا»^{۲۰۶}

(در آیه دیگر می فرماید: «اعدلوا هو اقرب التقوی؛ عدالت بورزید که آن به تقوی نزدیکتر است.»^{۲۰۷}

مسئولان و حاکمان باید نخستین شعارشان در اداره جامعه اقامه عدل باشد

۲- پدري برای زیر دستان

حاکم نباید با ستم بر مردم حکومت کند. محبت و مهربانی باعث گرایش و دلگرمی مردم می شود. یکی از ویژگی های رسول خدا(ص) و رمز موفقیت آن بزرگوار مهربانی ایشان بود

۳- عفو و گذشت

هرچه انسان در مراتب بندگی خدا بیشتر و بالاتر رود بیشتر اهل رحمت و گذشت می شود. خدا غفار و ودود است آنانکه خلق و خوی الهی دارند اهل مدارا و آمرزش هستند خدا به پیامبرش فرمان می دهد

خذ العفو و آمر بالمعروف و اعرض عن الجاهلین ؛ گذشت پیشه کن و به نیکی فرمان ده و از نادانان « (روی برتاب.»^{۲۰۸}

یک حاکم یا مسئول باید بداند در عین قاطعیت و اهمیت به اجرای حدود الهی بایستی اهل گذشت و رفق نیز باشد

پیامبر بزرگوار اسلام در روز فتح مکه که عده ای شعار انتقام سر می دادند فرمود: امروز روز رحمت و (مهربانی است و همه را آزاد کرد.^{۲۰۹}

۴- سپاسگزاری بر نعمت

^{۲۰۶} سوره انعام، آیه ۱۵۲
^{۲۰۷} سوره مائده، آیه ۸
^{۲۰۸} سوره اعراف، آیه ۱۹۹
^{۲۰۹} سیره ابن هشام، جلد ۴، ص ۳۲

حاکم اسلامی باید بداند مسئولیت یک امانت است نه طعمه ای برای رسیدن به اهداف شخصی او باید همواره خدا را بر چنین نعمتی شاکر باشد و شکر او در مدیریت خوب و مراعات حقوق و زیردستان نهفته است.

لذا امیرمومنان(ع) در نامه های متعدد به کارگزاران، رعایت حقوق مردم و پرهیز از تحکم را متذکر شده اند.

در بیانی به مالک اشتر فرمودند: «بخشی از وقت خود را در اختیار کسانی قرار ده که به تو نیاز دارند (خود را برای آنان فارغ کن^{۲۱۰})

یکی از وظایف حاکم مسئول انتقاد پذیری است که ضامن سلامت عملکردها و استواری در تصمیم گیری ها است. انتقاد پذیری مسئولین از عوامل رشد موفقیت آنان است

(علی(ع) فرمود: «بزرگترین نشانه توفیق فرا گرفتن نصیحت است^{۲۱۱}

مردم یک کشور، شهروندان در یک شهر، کارمندان یک مجموعه و اداره، گرچه درجات، رتبه ها و مسئولیت های مختلف دارند، اما در تأمین نیازها یکسانند

اختلاف نژادی، طبقاتی و قبیله ای در اسلام ناپسند و مطرود است. بازگشت همه ارزش ها به تقواست. تفاخر و خودبزرگ بینی از ویژگی های جاهلیت است

. میزان ارزش انسانها در اسلام براساس ارزش های معنوی می باشد

رسول خدا(ص) در حجه الوداع فرمود: «ای مردم خدای شما یکی است، پدرتان یکی است و همه شما از آدم هستید و آدم از خاک. همانا گرامی ترین شما نزد خدا با تقوا ترین شماست. عربی را بر عجمی «برتری نیست مگر به تقوا

^{۲۱۰} نهج البلاغه ، نامه 52
^{۲۱۱} غرالحکم ، آمدی ، شماره 9625

امام رضا علیه السلام و زیر دستان

یکی از اصحاب امام رضا(ع) می گوید در سفر خراسان بودیم و غلامان او از سیاه و غیر سیاه آمدند و بر سر سفره نشستند. به حضرت عرض کردم: برای شما سفره ای جداگانه می اندازیم. حضرت فرمود: «ساکت شو! پروردگار ما یکی، پدران ما یکی، مادران ما یکی، پاداش هم در برابر عمل دریافت می کنیم؛ «مَهْ؛ إِنَّ الرَّبَّ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى - وَاحِدٌ، وَ الْإِلَهُ وَاحِدٌ، وَ الْأَبَّ وَاحِدٌ، وَ الْجَزَاءَ بِالْأَعْمَالِ

امام کاظم علیه السلام از اینکه علی بن یقطین باعث ناراحتی ابراهیم ساربان شد ناراحت شدند

ابراهیم ساربان شتر، که یکی از شیعیان موسی بن جعفر علیه السلام بود، روزی خواست خدمت علی بن یقطین برسد.

چون ابراهیم، ساربان بود و علی بن یقطین وزیر، به حسب ظاهر، شان ابراهیم نبود که پیش وزیر! برود! لذا علی بن یقطین او را راه نداد

اتفاقاً در همان سال علی بن یقطین به حج مشرف شد. در مدینه خواست خدمت امام کاظم علیه السلام شرفیاب شود، حضرت او را راه نداد. روز دوم، در بیرون خانه، حضرت را ملاقات نمود. و عرضه داشت؛ ! که ای سید من، تقصیر من چه بود که مرا راه ندادید؟

امام - علیه السلام فرمود: به این دلیل که برادرت ابراهیم جمال رابه حضور نپذیرفتی، من نیز از ورود تو مانع شدم؛ و خداوند عمل تو را قبول نخواهد کرد و فرمود مگر آن که ابراهیم جمال تو را ببخشد

سرانجام به دستور امام علیه السلام علی بن یقطین، خود را به درب خانه ابراهیم رسانید و گفت: اگر تو مرا عفو نکنی، و مرا نبخشی، سرورم موسی بن جعفر علیه السلام مرا قبول نکرده و به حضور نخواهد پذیرفت. ابراهیم گفت

خدا تو را ببخشد و پیامرزد

سپس علی بن یقطین صورت خود را روی زمین گذاشت و با اصرار زیادی خواست که ابراهیم پای خود را روی صورت او بگذارد! در این هنگام پیوسته می گفت: «خدایا شاهد باش

وی همان شب، خود را به درب خانه امام علیه السلام رسانید، آن حضرت به او اجازه ورود داده و او را
!به حضور پذیرفت

نهایت مهربانی با اصحاب

پیامبر بزرگوار اسلام صلی الله علیه و آله از یاران و اصحابش عیادت می کرد و جویای احوال آنان بود
چنان که آنان او را عیادت می کردند و جویای حال او بودند. او هنگام جدا شدن از آنان وداعشان می
کرد چنان که آنان او را وداع می کردند و هنگام برخورد با آنان به آغوششان می گرفت چنان که آنان
او را به آغوش می گرفتند و رویشان را بوسه می داد چنان که رویش را بوسه می دادند و به آنان می
گفت: پدر و مادرم فدایتان! چنان که آنان به او می گفتند پدران و مادرانمان فدایت

محمد می گوید: «چند روز پیش در محل کارم خراب کاری کردم. چون اشتباه از من بود،
خودم هم مسئولیتش را به عهده گرفتم. با رئیس حرف زدم و همه چیز را روبه راه کردم. او
گفت در این باره نگران نباشم، اما من رئیس را خوب می شناسم؛ از حالا به بعد، از این
مسئله علیه من استفاده خواهد کرد.»

بی حرمتی، فحاشی و بی سوادی رضاخان!

رضاشاه در فحاشی کردن و حتی کتک زدن مردم و شخصیت های مرجع هیچگونه ابا و یا احساس شرمی

نداشت. یکی از مصادیق این نوع رفتار را می‌توان در واکنش او نسبت به اعتراض شیخ محمدتقی بافقی دید. داستان از این قرار است که با طرح کشف حجاب، اعضای خانواده رضاخان از جمله، همسرش (مادر محمدرضا) در حرم حضرت معصومه (س) به صورت بدحجاب حاضر می‌شوند. این موضوع مورد اعتراض شیخ ناظم، شاگرد شیخ بافقی و از واعظین حرم قرار می‌گیرد. اما همسر شاه و ندما به آن بی‌اعتنایی می‌کنند. سرانجام با اعتراضات و برخورد قاطعانه شیخ بافقی، همسر شاه به همراه ندیمه هایش از غرفه بیرون رفته و با تلفن ماجر را به گوش شاه می‌رساند. شاه در واکنش به این موضوع در سخنانی رکیک بر شهربانی خرده گرفته و می‌گوید: «پس، این توله سگ پدر سوخته، رئیس شهربانی... قم چه می‌خورد؟ چرا به او نگفتید

آنگاه با بی‌حرمتی، با چکمه وارد حرم شده و با فحشهای مخصوص خود به شیخ بافقی، با لگد به جان او می‌افتد. سپس با اشاره او، شیخ محمد تقی را دمر خوابانیدند و شاه با عصای ضخیم خود بر پشت او می‌نواخت.^{۲۱۲} در واقع رضاشاه که با رسیدن به قدرت و سلطنت دچار نوعی خود بزرگ بینی گشته بود، اجازه هر نوع رفتار را به خود می‌داد.

یکی از نزدیکان رضاشاه در وصف رفتارهای رضاشاه او را فردی فحاش و بد دهن معرفی نموده و می‌گوید: «بدا به حال کسی که مورد خطاب و عتاب رضا شاه قرار می‌گرفت دیگر چیزی نبود که به او و خاندانش حواله ندهد! فحاشی رضاشاه آنقدر زننده بود که در یک جمله می‌توان گفت: رضاشاه شان «!فحش را هم از بین برده بود

نقل است که در یکی از گفتگوهای تیمورتاش با دولت انگلیس بر سر موضوع نفت، شاه به علت طولانی شدن مذاکرات، کنترل اعصاب خود را از دست داده و یک روز غرش کنان وارد جلسه هیأت دولت شده و پرونده نفت را داخل بخاری پرتاب می‌کند.^{۲۱۳} رضاشاه با تکیه بر این تندخویی‌ها به راحتی به فحاشی و رفتارهای لات منبانه می‌پرداخت که البته بخشی از آن ناشی از بی‌سوادی و یا کم سوادی او بود. چنانچه فرزندش محمدرضا پهلوی نیز به موضوع بی‌سوادی پدرش اشاره کرده و به نوعی آن را

^{۲۱۲} حسین مگی، تاریخ ۲۰ ساله، ج ۴، ۱۳۶۲، صص ۲۸۵-۲۸۶.

^{۲۱۳} محمدعلی کاتوزیان، اقتصاد سیاسی ایران از مشروطیت تا پهلوی، ترجمه محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی، تهران: نشر مرکز، چاپ سوم، ۱۳۷۲، ص: ۱۶۵.

تأیید می کند و می-گوید: «...سختی و مشقت زندگی، از دست دادن پدر در دوران کودکی و نبودن وسیله باعث شد که رضاشاه در ابتدای عمر به مدرسه نرود و خواندن و نوشتن را نیاموزد.»^{۲۱۴}^۵

چنانچه ارتشبد نصیری در این رابطه به کم سوادى رضاخان در زمینه نظامی و در حین انجام یک مانور نظامی تحت نظر سرهنگ عبدالله هدایت اشاره می کند و در بخشی از خاطرات خود می نویسد: این مانور که برای اولین بار اجرا می شد، برای رضاخان چیز عجیب و غریبی بود و او که سواد نظامی درست و حسابی نداشت، تعجب می کرد که یک تیپ پیاده ظرف ربع ساعت خود را به موضعی برساند و...^{۲۱۵} این موضوع یعنی کم سوادى باعث شده بود تا بسیاری از کارهای اداری شاه از جمله نوشتن نامه و... توسط اطرافیان وی انجام گیرد.

جدای از این موارد او هیچ درکی از مظاهر اخلاق و ادب نداشته باشد. چنانچه بسیاری در معرفی ویژگی شخصیتی رضاشاه به بی ادبی او اشاره می کنند: «مردی بی ادب و جاه طلب که به اصطلاح می خواست مظاهر تمدن جدید را وارد ایران کند...»^{۲۱۶} یکی از نزدیکان رضاشاه نیز در وصف رفتارهای رضاشاه او را فردی فحاش و بددهن معرفی نموده و می گوید: «بدا به حال کسی که مورد خطاب و عتاب رضا شاه قرار می گرفت دیگر چیزی نبود که به او و خاندانش حواله ندهد! فحاشی رضاشاه آنقدر زننده بود که در یک جمله می توان گفت: رضاشاه شان فحش را هم از بین برده بود!»^{۲۱۷}

محمود حکیمی در بخشی دیگر از کتاب خود به طور مفصل به این بعد غیراخلاقی رضاشاه اشاره کرده و می نویسد: «رضاشاه پیوسته با رفتارهای لات منشانه و تکرار فحشها و دشنامهای زشت، آن دشنامها را در میان مردم رایج ساخت. هیچکس حتی نزدیکترین دوستان وی از این دشنامها در امان نبودند.»^{۲۱۸} از جمله این رفتارها که با هنجارهای جامعه نیز در تضاد بود، می توان به استعمال مواد مخدر اشاره کرد که به تدریج در جامعه و در بین جوانان نیز گسترش یافت. ملکه تاج الملوک همسر رضاشاه در اشاره به این موضوع در خاطرات خود آورده: «روزانه یک بار صبح موقع رفتن به کاخ شهری، چند بست

^{۲۱۴} حسین مکی، همان، ج 6، ص 162.

^{۲۱۵} حسین فردوست، ظهور و سقوط سلطنت پهلوی (خاطرات ارتشبد حسین فردوست)، جلد اول، تهران، اطلاعات، 1379، چاپ دوازدهم، صص 78-79.

^{۲۱۶} محمود حکیمی، داستانهایی از عصر رضا شاه، تهران: انتشارات قلم، 1365، ص 15

^{۲۱۷} تاج الملوک، خاطرات ملکه پهلوی، تهران، انتشارات نیما، 1380، ص 224

^{۲۱۸} حکیمی، همان، ص 16.

تریاک استعمال می کرد، من هم این عادت را از رضا گرفتم...»^{۲۱۹}

البته رفتارهای غیراخلاقی رضاشاه تنها به مردم و یا رجال سیاسی مربوط نمی شد، بلکه خانواده وی را نیز در برمی گرفت. چنانچه گفته می شود رفتار او با سه همسرش همچون حیوانات خانگی بود.^{۲۲۰}

نامهربانی با همسر عامل فشار قبر سعد بن معاذ...

آیت الله جاودان گفت: سعد بن معاذ مرد بسیار خوبی بود که در جنگ خیبر زخمی و سپس شهید شد و پیامبر (ص) شخصا او را دفن نمود و در مراسم تشیع به احترامش با پای پیاده آمد و احترام زیادی به وی نمود تا جایی که مادر سعد بن معاذ گفت: گوارا باد بر تو بهشت. که پیامبر (ص) در پاسخ وی گفت: چه حرفی بود که زدی همین الان قبر او را فشار داد چون در منزل با زن و بچه اش بد اخلاق بوده است.

وی ادامه داد: با اینکه سعد بن معاذ شهید بود و در تشیع جنازه اش فرشتگان هم آمده بودند و پیامبر (ص) هم چنین احترامی به وی نمود اما چون یک اخلاق ناپسند داشت و با زن و بچه اش بد اخلاق بود دچار فشار قبر شد. این یک قانون است که اگر کسی با زن و بچه اش بد اخلاق باشد، فشار قبر می کشد و اگر توبه کند و خوش اخلاق شود این قانون عوض می شود و فشار قبر نمی کشد.^{۲۲۱}

...

امام هادی علیه السلام فرمود:

الْغَضَبُ عَلَى مَنْ تَمْلِكُ لَوْمٌ^{۲۲۲}

^{۲۱۹} تاج الموک، همان، ص ۳۴۶.

^{۲۲۰} محمدعلی کاتوزیان، همان، ص ۱۷۸.

^{۲۲۱} <http://iqna.ir/fa/news/3652005>

بحار الأنوار (ط - بیروت) ج ۷۵، ص ۳۷۰^{۲۲۲}

بر زیردستان خشمگین شدن نشانه پستی است

اینکه صاحب کار به کارگر خود فحش و ناسزا بدهد و مرتب به او خشم بگیرد یا مرد نسبت به همسرش همیشه عصبانی باشد یا نسبت به فرزندانش همیشه با ناراحتی برخورد کند یا رئیس اداره نسبت به زیردستان خود همیشه با عصبانیت و خشم برخورد کند یا فرماندهان نظامی نسبت به پایین تر از خود با ناراحتی و خشم برخورد کنند در روایت مورد مذمت قرار گرفته و طبق فرمایش امام هادی علیه السلام نشانه پستی است! ادمهای بزرگوار این جور نیستند!

انس نقل می کند: ده سال خدمتکاری رسول خدا صلی الله علیه و آله را انجام دادم هرگز ندیدم زانوی او جلوتر از زانوی همنشین او باشد و هر کس با او مصافحه می کرد و دست می داد هیچ گاه آن حضرت نخست دست خود را بیرون نمی کشید تا آن شخص دست خود را کنار بکشد و هر کس با او می ایستاد هرگز ایشان از او جدا نمی شد تا آن که او خود برود و هرگز در موردی نفرمود این کار را چرا انجام دادی؟ یا چرا چنین کردی؟ و من همه عطرها را بوییده ام هیچ بویی بهتر از بوی بدن رسول خدا صلی الله علیه و آله نبوییده ام و هر کس سر خود را نزدیک گوش پیامبر صلی الله علیه و آله می آورد هیچ گاه سر خود را کنار نمی کشید تا او سر خود را کنار برد.^{۲۲۳}

نذر ایه الله بروجردی برای کنترل خشم خود..

مرحوم آیه الله آقای بروجردی مرجع وقت جهان تشیع (ره) در آن زمانی که در شهرستان بروجرد بودند نذر کردند که اگر خشم و عصبانیت خود را کنترل نکنند و به افراد تندی نمایند یکسال روزه بگیرند.

²²³ <https://hawzah.net/fa/Magazine/View/4693/4730/>

یک روز هنگام مباحثه علمی با یکی از شاگردان خود به خاطر این که آن شاگرد مطالب غیرمنطقی و بی ارتباط با موضوع بحث می گفت طاقت نیاوردند و نسبت به او تندی نمودند. و در این جا بود که نذر آقای بروجردی شکسته شد. بعد یک سال روزه گرفتند تا نذر خود را اداء کنند.^{۲۲۴}

...

کاشف الغطا و کسی که به او تف کرد..

سید فقیری بین دو نماز خدمت مرحوم کاشف الغطاء آمد و ازو خواست که محل خمس به او کمکی بکند ولی کاشف الغطا گفت که متأسفانه چیزی الان در اختیار ندارد او هم به محاسن مرحوم کاشف الغطا تف کرد. مرحوم کاشف الغطا بین دو نماز دامن لباس خود را گرفت و در جمعیت طلب کمک کرد و گفت: هر کس محاسن شیخ را دوست دارد به این سید کمک کند. پول زیادی برای سید جمع شد و به او داد.^{۲۲۵}

نوح بن شعیب از خادم امام رضا (علیه السلام) به نام نادر می گوید: امام رضا (علیه السلام) خیلی متواضعانه با ما برخورد می کرد و می فرمود:

«إِنْ قُمْتُ عَلَى رُؤُوسِكُمْ وَ أَنْتُمْ تَأْكُلُونَ فَلَا تَقُومُوا حَتَّى تَفْرُغُوا»^{۲۲۶}

«اگر من در حال غذا خوردن نزد شما آمدم، تا غذا تمام نشده از جای خود حرکت نکنید»

او می افزاید که گاهی امام صدا می زد و در پاسخ می گفتیم: ما در حال صرف غذا هستیم. حضرت می فرمود: بگذارید آنها غذایشان را تمام کنند

ابوحفصه گوید: امام صادق (علیه السلام) غلامش را پی حاجتی فرستاد و او دیر کرد. امام به دنبال وی رفت و دید در جایی خوابیده است. کنارش نشست و به صورتش باد زد تا بیدار شد. به او فرمود

^{۲۲۴} داستانهای از علما و پایگاه اطلاع رسانی آیت الله بروجردی

^{۲۲۵} <http://poyeh.parsiblog.com/Category>

^{۲۲۶} بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۱۰۲.

«يَا قُلَانُ! وَاللَّهِ مَا ذَلِكُ تَنَامُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ؛ لَكَ اللَّيْلُ وَلَنَا مِنْكَ النَّهَارُ»²²⁷

». «ای غلام! این چه کاری است؟ شب و روز می خوابی! شب بخواب و روز به کارها برس

قل شده است که امام سجاد (علیه السلام) در یک روز، دو مرتبه خدمتکارش را صدا زد و وی پاسخ نداد. برای بار سوم که او را خواست، پاسخ داد، امام فرمود: فرزندم! آیا صدای مرا نشنیدی؟ گفت: بله، شنیدم. فرمود: چرا جواب ندادی؟ گفت: چون از خشم و غضب شما ایمن هستم. فرمود

سپاس خدایی را که خدمتگزارم را از من ایمن ساخته است»²²⁸

گذشت از لغزش

در سیره امام سجاد (علیه السلام) آمده است که غلامش مرتکب خطایی شد و آن اشتباه به مرگ یکی از فرزندان آن حضرت منجر گردید. حضرت به جای آن که او را کیفر دهد، او را در راه خدا آزاد کرد. ماجرا این بود که تعدادی مهمان در خانه امام سجاد (علیه السلام) حضور داشتند. خادم آن حضرت عجله و بی احتیاطی کرد و ظرف غذایی که در تنور بود، بر سر کودک امام ریخت و آن بچه در اثر سوختگی از دنیا رفت. غلام مضطرب و نگران شد. امام به او فرمود

؛ «أَنْتَ حُرٌّ فَأَنْتَ لَمْ تَعْتَمِدْ»²²⁹

». «تو آزاد هستی، زیرا تو تقصیری نداشتی و عمدی در کار نبوده است»

پرهیز از آزار

رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: آیا شما را از بدترین مردم آگاه سازم؟ گفتند: بله. حضرت فرمود

بدترین مردم کسانی هستند که تنها به سفر می روند، هدیه را نمی پذیرند و زیردستان خود را آزار «می دهند»²³⁰

²²⁷ اصول کافی، ج 2، ص 118.

²²⁸ بحار الانوار، ج 46، ص 56.

²²⁹ همان، ص 99.

²³⁰ المحاسن، ص 356.

درباره رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل شده است که آن حضرت، کفش خود را پینه می زد، لباسش را می دوخت، در خانه را باز می کرد، شیر گوسفندان را می دوشید، شتر را می بست و می دوشید و هرگاه خدمتکارش از کار خسته می شد، به کمکش می شتافت و اگر خدمتکارش گندم و جو آسیاب می کرد، با او همکاری می نمود.^{۲۳۱}

توجه به نیاز زیردستان

امام سجاد (علیه السلام) خدمتکاران خود را جمع می کرد و به آنها می گفت: هر که خواسته ای دارد، بگوید تا به خواسته او عمل کنم. وی هر ماه خدمتکاران را دعوت می کرد و به آنان می فرمود: هر که علاقه به ازدواج دارد، زمینه ازدواجش را فراهم می کنم یا می خواهد فروخته شود، می فروشم و یا خواهان آزادی است، آزادش می کنم. اگر غلامان و کنیزان جواب منفی می دادند، حضرت سه بار می فرمود: خدایا شاهد باش^{۲۳۲}

نامهربانی حاکم با زیر دستان با درآوردن بیست هزار جفت چشم!

....

آغا محمد خان مردم کرمان...

در هنگام محاصره کرمان توسط آغا محمدخان قاجار، زنان کرمانی بر روی برج و باروی شهر آمده و آغا محمدخان را مسخره می کردند! و این باعث شد تا آغا محمدخان کینه مردم کرمان را در دل گرفت! بعد از فتح کرمان، آغا محمدخان دستور داد برای بیست هزار جفت چشم مردم کرمان را بیاورید! و سربازان وارد مردم کرمان شده و چشم مرد و زن و پیر و جوان را در می آوردند و برای خان می بردند!

نادرشاه پسرش را کور..

²³¹ سنن النبی، ص 73.

²³² سفینة البحار، ج 2،

نادرشاه نسبت به پسرش امامقلی عصبانی شد دستور داد تا او را کور کنند ولی بعد پشیمان شد و به بهانه اینکه چرا درباریان شفاعت نکردند تا مانع کور شدن پسرش شوند، پنجاه نفر از آنها را کور کرد!

...

.شاه عباس همه پسرانش را...

شاه عباس نسبت به پسرانش عصبانی می شد و دستور می داد تا آنها را کور کنند یا بکشند! برای همین وقتی شاه عباس مرد، پسرش نداشت تا جانشین او بشود!

خان ها!

امام فرمود ما خان گزیده هستیم! اکثر خان ها ظالم بودند البته بعضی ظلم های خیلی بزرگ می کردند مانند کشتن و غارت اموال و نوامیس رعیت ها! و بعضی خان ها ظلم کمتری می کردند مانند یک نفر خان در خراسان بود که نمازخوان بود ولی گفته بود هیچ رعیتی حق ندارد بعد حمد، سوره انا انزلناه بعد یکروز آمد مسجد دید یک رعیتی [?]! بخواند مگر من! رعیت ها باید سوره قل هو الله احد بخوانند نماز می خواند سوره انا انزلناه خواند! خان خیلی عصبانی شد و صبر کرد نماز ان رعیت بیچاره! تمام شود بعد سرش داد زد فلان فلان شده! خان انا انزلناه توهم انا انزلناه! تو برو همان قل هو الله احد [?]! اجدادی خود را بخوان

مظالم فراوان خان های ظالم به مردم که باصطلاح رعیت آنان بودند!

به یک نمونه اشاره می شود:

شهرستان دیواندره از دوران های بسیار قدیم به دلیل وسعت زیاد زمین های کشاورزی و دامداری پر رونق خان نشین بوده و حکومت فاسد پهلوی علنا از طریق همین خوانین به اداره این مناطق می پرداخت و دخالت در بیشتر امور را به دست آنان واگذار نموده بودند و خان بعد از خدا مالک جان و مال و ناموس و خلاصه همه چیز یک رعیت بود

به گزارش شبکه اطلاع رسانی راه دانا به نقل از خبرنگار سارال خبر، اگر امروز پای صحبت ها و خاطرات اهالی شهرستان دیواندره که سنی بیش از 40 سال دارند بنشینی خاطراتی از دوران کودکی و نوجوانی خود نقل می کنند که جز درد و رنج و محنت در آن چیزی یافت نمی کنی.

آری اگر کامل به آنها گوش کنی سرتاسر وجودت پر از کینه و نفرت خواهد شد از این همه ظلم و ستمی که به اجداد و پدران ما روا شده است. پدرانی که یک روز و یک خاطره خوش از بهترین دوران زندگیشان که همان جوانی و نوجوانی اشان است نخواهی شنید.

بله از ظلم و ستم و بیگاری کشی خان های منطقه برایتان می نویسم آنان که مردم را رعیت خود می خواندند و هر آنچه که دلشان می خواست بر سر آنان می آوردند. حالا عده ای باز مانده و دوستدار خوانین به به به! و چه چه! افتاده اند و به تعریف از شخصیت والای آنها همت گماشته و آنان را اسطوره کرده اند و مایه مباهات و افتخار خود می دانند که روزی نوکر آنها بوده اند.

شهرستان دیواندره از دوران های بسیار قدیم به دلیل وسعت زیاد زمین های کشاورزی و دامداری پر رونق خان نشین بوده و حکومت فاسد پهلوی علنا از طریق همین خوانین به اداره این مناطق می پرداخت و دخالت در بیشتر امور را به دست آنان واگذار نموده بودند و خان بعد از خدا مالک جان و مال و ناموس و خلاصه همه چیز یک رعیت بود.

خان ژاندارم ها که نماینده حکومت در قلمرو آنها بود با پول می خرید از هر کس خوشش نمی آمد و توانایی کار برای او را نداشت برای سربازی رفتن معرفی می کرد و فامیل ها و بهترین نوکران خود را که توانایی زیادی در دعوا و مرافعه داشتند و کارگر خوبی بودند نزد خود نگه می داشت و از آنها بیگاری می کشید بدون دستمزد و حقی.

خان اگر دوست داشت هر کسی را که خودش ترجیح می داد عروس یکی از وفاداران و نوکران خود می کرد انتخابی وجود نداشت همه از روسی اجبار بود پیر را به جوان و جوان را به پیر و بهترین ها را هم برای خود نگه می داشت مردم علنا در حفظ ناموس خود استقلال نداشتند چون هر لحظه احتمال داشت خان طلاق زن رعیتش را بگیرد و او را به عقد خود یا هر کس که خود دوست داشت درآورد.

خان از هر کس در روستا خوشش نمی آمد با کمک دستیاران و نوکران اسلحه و چماق به دست از روستا اخراج و بیرون می کرد که ما از این نمونه ها در منطقه هوه تو زیاد دیده ایم.

بعضی دوستان عزیز هستن که به خودشون می نازن که ما خان زاده هستیم و قبلاهم به قول خودشون حاکم بودیم . این موضوع برای واقعا نفرت انگیز است و قابل تحمل نیست که به کسانی افتخار و از آنها تعریف و تمجید کنیم که جز ظلم و ستم به مردم خود چیز دیگری اعطاء نکردن و تا جای که در توانشان بود از مردم به انواع مختلف ظلم و باجگیری می کردند چه در زمینه انسانی و اقتصادی .

بحث اصلی ما در این مورد این است که اولاً این نوع سیستم خان و رعیتی واقعا برخاسته از اراده مردمی بود و واقعا مردم این نوع سیستم را قبول داشتن یا نه از سر اجبار و زور مجبور به قبول و تحمل این نظام بودن و این جای سؤال است که ظلم به مردم چه جای افتخار دارد ، مگر مردم شمارو انتخاب کردن ؟

آن چیزی که به نظر خیلی پر واضح و معلومه و از لابلای کتب و منابع شفاهی وجود دارد این است که این نوع سیستم برخاسته از اراده مردمی نبوده است و با مکر حيله و زور آن را به مردم تحمیل می کردند.

این سیستم حکومتی هم در زمینه انسانی و هم در زمینه اقتصادی وابسته به مردم بود ، در حالیکه بیشترین ظلم و ستم هم به همین مردمی می شد که تامین کننده توان و نیروی انسانی و اقتصادی خوانین بودند و جالب اینکه خوانین همه مردم را نوکران در بست خودشون تصور می کردند .

در زمینه نیروی انسانی حکومت خوانین هم از نظر قشون هر چند کمشون به مردم وابسته بودن و هم کارهای روز مره ، این امر نشان دهنده این است که خودشون در گاهای شخصی کوچکترین زحمتی به خود نمی دادند و در مقابل کوچکترین کاری در جهت آسایش و رفاه مردم انجام نمی دادند و فقط با زور مردم را به انجام کار هایشان مجبور می کردند و در جنگ های که بعضاً با طوایف دیگر رخ می داد این مردم بدبخت بودن که باید فدای منافع این خان و آن خان می شدند. در حالی که در این شیوه خوانین هیچ حقوق و وظایفی در قبال مردم نداشتند و این مردم بودن که هم در زمان لشکر کشی و هم در زمان به اصطلاح صلح باید همه بدبختی ها را به جان می خریدند.

در زمینه اقتصادی هم خوانین ، مردم را چندان راحت نمی گذاشتند چه در بحث زمین و اراضی کشاورزی گرفته و چه در بحث مالیات. در این زمینه هم باز این خوانین بودند که بلای جان مردم بودند ، در زمینه کشاورزی و محصولات آن هم باید سهم خان بدون کوچکترین زحمت و حقی در زمین داده

می شد ، دادن مالیات هم که جای خود ، که این دقیقا عین دیکتاتوری محض بود و یادآور دوران فئودالیه در اروپا .

به نظر می رسد حکومت خوانین هیچ نوع نفعی برای مردم شهرستان دیواندره نداشته و بجای اینکه این خوانین واقعا باعث بهتر شدن جامعه شوند ، باعث عقب ماندگی و بر هم خوردن روابط بین طوایف و کاشتن بذر پس رفت و کینه شدند . حال همچنین کسانی و همچنین سیستمی واقعا جای افتخار دارد و بعضی از مردم ما باید به آنها افتخار کنند ؟ تازه آثار فرهنگی آنها بماند که خود جای بحث فراوان دارد .

پیرمرد روستایی با حسرت از گذشته پر درد خود می گفت،از بهره مالکانه ، از زنج و درد رعایا در دوران خان سالاری ، از بی عدالتی و بی مروتی ، از ناله ها و ضجه های مغضوبین خان که در طویله ها و انبارهای تاریک طنین انداز می شد ، از صدای شلاق و تشر خان ، سخن گفت. پیرمرد خاطرات خود را مرور کرد ، ماندگارترین خاطراتش ، ظلم و ستمی بود که از خانها دیده بود.

پیرمرد که ظلم خوانین را تجربه کرده بود ، از صمیم قلب دعا کرد و خدا را شکر گفت که از شر ظلم و ستم خان نجات پیدا کردند.

شاه جنایت کار به واسطه استمرار حکومت ظالمانه خود و برای حکمرانی بر مناطق مختلف از جنایتهای ظالمانه خوانین محلی حمایت می کرد.

قتل. غارت کشاورزان و مسافران. حمایت از راهزنان و تجاوز به ناموس مردم جزء کوچکی از جنایتهای بی شماری بود که خوانی محلی تحت حمایت شاه انجام می دادند.

خوانین زورگو با تصاحب اموال مردم و ضبط زمینهای مرغوب کشاورزی همه آنها را به زور به تملک خود در می آوردند و همه مردم را غارت و خود را مالک می دانستند و مردم مظلوم ما مجبور بودند همانند برده های آنان در زمینهای کشاورزی به کار و زحمت و فعالیت بپردازند و پس از رسیدن محصول آنان بخش عمده ای از محصولات کشاورزی را تصاحب می کردند و فقط به اندازه بخور و نمیری را به مردم و صاحبان زمینها می دادند.

این عمل قبیح آنان در بسیاری از مواقع با مخالفت انسانهای آزاده مواجه می شد که البته متاسفانه پس از مدتی این عزیزان به دستور خوانین ظالم به قتل می رسیدند.

آری با پیروز انقلاب اسلامی این خوانین بودند که حتی سفره صبحانه خود را جمع نکردند و از درهای پشتی خانه اشان بدون اینکه بتوانند لحظه ای فکر کنند از بیراهه ها مجبور به فرار شدند و هر آنچه که حق مردم بود و با ظلم از آنها گرفته بودند مجبور شدند واگذار کنند به خود مردم و امروز این مردم هستند که ارباب و رعیت خودشان هستند و دسترنج خودشان در جیبشان است.^{۲۳۳}

اما مهربانی شهید چمران را ببینید!

!!! رضا سگ باز

...یه لات بود تو مشهد

هم سگ خرید و فروش می کرد،

!!هم دعواهاش حسابی سگی بود

یه روز داشت می رفت سمت کوهسنگی برای دعوا و غذا خوردن! که دید

“یه ماشین با آرم ”ستاد جنگهای نامنظم

.داره تعقیبش می کنه

“شهید چمران از ماشین پیاده شد و دست اونو گرفت و گفت: ”فکر کردی خیلی مردی؟

!!!.....رضا گفت: بروچه ها که اینجور می گن -

!!چمران بهش گفت: اگه مردی بیا بریم جبهه -

!.....به غیرتش بر خورد، راضی شد و راه افتاد سمت جبهه

....مدتی بعد

!....شهید چمران تو اتاق نشسته بود که یه دفعه دید داره صدای دعوا میاد

چند لحظه بعد با دست بسته، رضا رو آوردن تو اتاق و انداختنش رو زمین و گفتن: ”این کیه آوردی
“!جبهه؟

رضا شروع کرد به فحش دادن

(!فحشای رکیک)

!اما چمران مشغول نوشتن بود

وقتی دید چمران توجه نمی کنه، یه دفعه سرش داد زد

“!.....آهای کچل با تو ام ”

:یکدفعه شهید چمران با مهربانی سرش رو بالا آورد و گفت

!بله عزیزم

چی شده عزیزم؟

چیه آقا رضا؟

چه اتفاقی افتاده؟

!!!! رضا گفت: داشتم می رفتم بیرون که سیگار بخرم ولی با دژبان دعوام شد -

“.....چمران: ”آقا رضا چی میکشی؟! برید براش بخرید و بیارید

.....چمران و آقا رضا تنها تو سنگر

!! رضا به چمران گفت: میشه یه دو تا فحش بهم بدی؟! کشیده‌ای، چیزی؟ -

!شهید چمران: چرا؟ -

!.....رضا: من یه عمر به هرکی بدی کردم، بهم بدی کرده -

!!تا حالا نشده بود به کسی فحش بدم و اینطور برخورد کنه

!!!!شهید چمران: اشتباه فکر می کنی -

!یکی اون بالاست که هر چی بهش بدی می کنم، نه تنها بدی نمی کنه، بلکه با خوبی بهم جواب میده

.....هی آبرو بهم میده

!.....تو هم یکیو داشتی که هی بهش بدی می کردی ولی اون بهت خوبی می کرده

!.....منم با خودم گفتم بذار یه بار یکی بهم فحش بده و منم بهش بگم بله عزیزم

!... تا یکمی منم مثل اون (خدا) بشم

....!رضا جا خورد

.رفت و تو سنگر نشست

!آدمی که مغرور بود و زیر بار کسی نمی‌رفت، زار زار گریه می‌کرد

تو گریه هاش می‌گفت: یعنی یکی بوده که هر چی بدی کردم بهم خوبی کرده؟

.اذان شد

.رضا اولین نماز عمرش بود

.رفت وضو گرفت

سر نماز،

!!!موقع قنوت صدای گریش بلند شد

وسط نماز،

.صدای سوت خمپاره اومد

.....پشت سر صدای خمپاره هم صدای زمین افتادن اومد

!.....رضا رو خدا واسه خودش جدا کرد

(فقط چند لحظه بعد از توبه کردنش)

.....یه توبه و نماز واقعی

(به نقل از کتاب خاطرات شهید مصطفی چمران)

گاهی برای کمک به افراد و هدایت اون ها تذکر کافی نیست و باید دستشون رو گرفت و آورد تو ؟
...راه

...گاهی باید در برابر داد و فریادهای افراد؛ صبوری کرد و مهربونی به خرج داد

گاهی باید با بعضی افراد مثل گمشده ها رفتار کنیم؛ باید دستشون رو بگیریم و بذاریم تو دست
...خدا...باید کمکشون کنیم تا راه رو پیدا کنن

...و این یعنی با دلسوزی و محبت امر به معروف و نهی از منکر کنیم نه با خشم و تکبر

فحش دادن به زیر دستان مانند همسر و فرزندان و دانش آموزان و کارمندان و سربازان و خدمتکاران
جزو نامهربانی به زیر دستان محسوب میشود.

امام صادق علیه السلام بخاطر فحاشی او به زیر دستش با او قطع رابطه کردند

متن حدیث

عَنْ عَمْرِو بْنِ نُعْمَانَ الْجُعْفِيِّ قَالَ كَانَ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع صَدِيقٌ لَا يَكَادُ يُفَارِقُهُ إِذَا ذَهَبَ مَكَانًا فَبَيْنَمَا هُوَ « يَمْشِي مَعَهُ فِي الْحِذَائِينَ وَ مَعَهُ غُلَامٌ لَهُ سِنْدِيٌّ يَمْشِي خَلْفَهُمَا إِذَا التَفَتَ الرَّجُلُ يُرِيدُ غُلَامَهُ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ فَلَمْ يَرَهُ فَلَمَّا نَظَرَ فِي الرَّابِعَةِ قَالَ يَا ابْنَ الْفَاعِلَةِ أَأَيْنَ كُنْتَ قَالَ فَرَفَعَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع يَدَهُ فَصَكَ بِهَا جَبْهَةَ نَفْسِهِ ثُمَّ قَالَ سُبْحَانَ اللَّهِ تَقْذِفُ أُمَّهُ قَدْ كُنْتُ أَرَى أَنَّ لَكَ وَرَعًا فَإِذَا لَيْسَ لَكَ وَرَعٌ فَقَالَ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنَّ أُمَّهُ سِنْدِيَّةٌ مُشْرِكَةٌ فَقَالَ أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ لِكُلِّ أُمٍّ نِكَاحًا ، تَنَحَّ عَنِّي قَالَ: فَمَا رَأَيْتُهُ يَمْشِي مَعَهُ حَتَّى فَرَّقَ الْمَوْتُ «بَيْنَهُمَا»²³⁴

(

ترجمه:

عمر و بن نعمان جعفی می گوید:

امام صادق (ع) دوستی داشت که هر جا می رفت هیچ گاه از او جدا نمی شد. روزی همراه امام صادق (ع) در بازار کفش دوزان حرکت می کرد و غلام خود را که اهل سند(هند) بود همراه داشت و پشت سر آن دو در حرکت بود.

آن مرد سه بار [برگشت و] نگاه کرد ولی غلام را ندید، در بار چهارم که نظر انداخت [از سر ناراحتی] گفت: کجایی تو، مادر فلان؟

می گوید: [با شنیدن این سخن] امام صادق (ع) دست خود را بلند کرد و پیشانی خویش را در دستان گرفت و سپس فرمود: «سبحان الله! تو به مادرش تهمت می زنی؟ من [تا کنون] می پنداشتم که تو از «پارسایی بهره ای داری، اما اکنون می بینم که تو را هیچ بهره ای از پارسایی نیست

» آن مرد گفت: «فدایت کردم، مادر او زنی سندی و مشرک است

²³⁴ اصول کافی\ کتاب الایمان والکفر \ باب البذاء\ ح 5

امام فرمود: «مگر نمی دانی که هر ملتی شیوه خاصی برای ازدواج دارند [که آن شیوه بر اساس باورهای خودشان پسندیده و قابل احترام است]. از من دور شو

عمرو بن نعمان حجفی می گوید: «دیگر هیچ گاه ندیدم که آن مرد همراه امام صادق حرکت کند تا آنکه مرگ میان آنان جدایی انداخت

متأسفانه بد دهنی بین مردم زیاده شده است و این نشان از پایین آمدن سطح اخلاق اسلامی می باشد. به چند مورد از فحاشی افراد اشاره می شود:

تهدید و فحاشی

فردی که دارای سابقه کیفری هم هست پشت تلفن به من فحاشی و مرا تهدید کرده (که اگر دستم بهت برسه خواهر مادرت را ...) آیا با صدای ضبط کرده ایشان و ۲ تا شاهد که در کنار من حضور داشتن در هنگامی با من تماس گرفته شد، می توانم از این فرد شکایت کنم؟ همچنین اگر درخواست پرینت ... تماس بدهم مشخص هست که فرد با من تماس

مشاهده

ضرب و شتم

باسلام من رفتم خونه خواهرم مهمانی که دیدم خواهرم داخل مغازه هستش رفتم پیشش که با هم به خونشون بریم دیدم همسایه خواهرم شروع به فحاشی کرد و داماد ما جلو رفت تا بگوید فحش ندهند که این اقا با برادر و برادر زنش ریختن سر داماد ما با چاقو و من و خواهرم برای اینکه دعوا تموم بشه ... رفتم جلو که این اقا این وسط

مشاهده

ضبط صدا

با سلام من با شوهرم در خانه خودمون زندگی میکردیم تلفن خانه ثابت به نام همسر هست مکالمه تلفنی من و مادرم رو پر میکرده البته در این صدا که من و مادرم صحبت میکردیم فحش و ناسزا هم هست نسبت به شوهرم و خانوادش ایا شوهرم میتونه به دادگاه ارایه بده برای مدرک دایم رو همین ...تهدید من میکنه

مشاهده

توهین

باسلام همسر خواهرم به دلیل اختلافات خانوادگی که با ما دارد مدام به خواهرم توهین میکند و حتی در حضور خواهرم به بنده فحش ناموسی داده ولی من آنجا حضور نداشتم و فحش را از زبان خواهرم شنیدم به همین دلیل همسرم باشنیدن این حرف عصبانی شد و رفت شیشه مغازه شوهر خواهرم را ... شکست و با او دعوا کرد، هم اکنون او از

مشاهده

شکایت ضارب از مضروب

سلام بنده ده روز پیش در راه رفتن به تهران در مسیر به علت تغییر لاین ناگهانی کمپرسی برای اینکه به زیر آن نروم از سمت راست آن سبقت گرفته و دست خود را به نشانه اعتراض از شیشه بیرون آوردم راننده با چراغ به من میگفت بایست من چون مادرم همراهم بود قصد درگیری نداشتم و با زیاد ... کردن سرعت از آنجا دور و به پمپ

مشاهده

دفاع از حقوق همسر در دادگاه

سلام

همسرم مورد ضرب و شتم و فحاشی و توهین قرار گرفته و همسرم از متهم شکایت کرده، آیا میتونم با

اینکه در صحنه جرم نبودم در دادگاه حضور داشته باشم و از همسرم دفاع و از متهم شکایت کنم؟
۱۰۰۰ آیا میتونم در جلسه دادگاه با استناد به مواد قانونی از همسرم دفاع و از متهم شکایت کنم؟ (2)

مشاهده

مجازات سیلی فحاشی هتك حرمت

با سلام برادر شوهرم در کوچه و در حالی که با بچه هام از منزل خارج میشدم نسبت به من شروع به فحاشی نمود و از الفاظ رکیکی با صدای بلند استفاده نمود و سپس یک سیلی و مشت به صورتم زد که آثار کبودی اش و صدمات وارده به گوشم توسط پزشک قانونی تایید شده و سپس متواری گردید در ...حالی که چند نفر شاهد ماجرا بودند و ح

مشاهده

قرار موقوفی تعقیب و منع تعقیب

سلام.. مردی ناشناس به خانمی در پشت ماشین فحاشی کرده است. و خانم صاحب ماشین نیست و مرد بعد از فحاشی هم از ماشین پیاده شده و خسارت را هم به چند جای ماشین وارد آورده است.. که هم شاهد هم در دادگاه حضور یافته و هم عکس ماشین که خسارت وارد شده در پرونده است قاضی به ...دلیل اینکه خانم صاحب ماشین نیست با

مشاهده

پلاک خودرو صاحبش فحاشی کرد

سلام یک خودرو 111 پراید یهو جلوم پیچید و فحاشی کرد و به ماشینم ضربه زد و فرار کرد پلاکشو ...برداشتم چکار باید کنم راهنمایم کنید کلانتری دادگاه هیچ جوابی نمیدن

مشاهده

تهدید و فحاشی

با سلام و خسته نباشید بنده طی بحثی که با پیمانکار شهرداری داشتم پذیرفتم که کارم اشتباه بوده و نسبت به ترمیم وسیله مورد نظر اقدام میکنم ولی ایشان متاسفانه با حالتی تهدید آمیز و فحاشی در مغازه اومدن و تهدید کردن که اگه مبلغ واریز نشه شیشه های مغازه میاد پایین و فحاشی هایی از قبیل ...بی شعور و نفهم به کار

مشاهده

فحاشی در پیامک

با سلام
من از یکی پول طلبکار هستم و به دلیل پول ندادن به طرف پیامک میدادم و میگفتم خدا کنه دخترت سرطان بگیره و این پول رو خرجش کنی و اخرش هم دخترت بمیره. و از اینجور پیامها. همش پیام میدادم و میگفتم خدا کنه دخترت مریض بشه و این پول رو خرج مریضی دخترت بکنی
...ایا اینجور پیامک ها جرم محس

مشاهده

طلاق

با سلام من دوساله عقد کردم و 7 ماهه عروسی کردم توی اون دوسال خیلی با هم سرم اختلاف داشتم ریشه تمام اختلافامون عدم توجه و محبت بهم بود اصلا این آقا هیچ محبتی بهم نمیکرد حتی تو این دوسال به اصرار میگفتم بوسم کن محبت کن میگفت این کارا بچه بازیه خلاصه اختلاف زیاد داشتیم اما ...به اصرار بزرگترا عروسی کردیم ک

مشاهده

دعوا با دکتر داروخانه

سلام همسرم وارد داروخانه میشه ازشون قرص اعصاب میخوان و دکتر به همسرم نمیدن دکتر فحش

ناموسی میده همسرم باهاش درگیر میشه

همسرم مشکل اعصاب داره الان دکتر شکایت کرده آیا زندانی هم داره؟؟

دکتر گفته که چاقو داشته همسرم میگه من چاقو نداشتم اگه واقعا چاقو همراهش بوده آیا زندانی

داره؟؟

دکت...

مشاهده

شکایت

سلام وقتون بخیر

من دختر 20 ساله هستم و پدرم به مدت 12 سال اعتیاد داشتن ولی 5 سال پیش ترک کردن و میگن از

اون موقع پاک هستن ولی من چند وقتی هست که توی جیبش یا اتاقش پوکه های خالی مورفین پیدا

میکنم اما خودش انکار میکنه و میگه مصرف نمیکنه علاوه بر اون به شدت مشکوک شده و به مادرم

حرفای رکیک میزنه و

مشاهده

یک دعوی ساده

سلام و خسته نباشید خدمت شما

یک فردی که در جایگاه پمپ بنزین کار می کرده و به یک فردی که بنزین زده بوده فحش یا توهین

میکند و آن فردی که بنزین زده به وی سیلی میزند بلا فاصله فردی که در جایگاه کار می کرده به پلیس

...زنگ زده و شکایت میکند وی میخواهد قصاص کند همان طوری که در ملا عام ابرویش جل

مشاهده

تهمت و فحاشی

باسلام و عرض خسته نباشید

من زنی 27 ساله هستم و حدود 2 ماه است که جدا از همسرم و در منزل پدرم زندگی میکنم و قصد جدایی از همسرم رو دارم در طول این مدت نفقه ای به من نمیده و هر روز به من تهمت میزنه که با فلان مرد هستی و روز بعد باز میگه با یکی دیگه هستی و فحش زشت و حرفای زشت و تهمت بهم میزنه

<="" div="" style="box-sizing: border-box;">

مشاهده

توهین یا فحاشی

با سلام و خسته نباشید

من به علت دعوای خانوادگی و دخالت مادر زنم در متن یک پیام ارسالی به ایشان از جمله سایه شومت را از زندگی ما بکش بیرون استفاده کردم ایا این کلمه به عنوان فحاشی یا توهین محسوب میشود
...با تشکر

مشاهده

ضرب و شتم

سلام دو نفر برادر بنده را در محل کارم در انظار عمومی مورد فحاشی و توهین قرار داده و با سیلی زدند بلافاصله از محل فرار کردند. ما با پلیس 110 تماس گرفتیم آمدند گزارش نوشتند و شاهدین امضا کردند و دو نفر از آنها در محل کلانتری حاضر و شهادت دادند و به پزشک قانونی نامه دادند که בעلت ...مرخصی بودن پزشک قانونی

مشاهده

مزاحمت و فحاشی

من فروشنده یک مغازه هستم کنارمون چندتا مغازس یکیشون یه اقاییه که مزاحمت ایجاد میکنه منم چون خانمم روم نشده به کسی بگم امروز به شریکش گفتم میگه زشته اون بچه داره کار اون زشته میگه نه اون بچش هم سن توعه اون باید خجالت بکشه ولی میگه ما ۵ساله اینجاییم کسی تا حالا چیزی ... نگفته. منم میترسم بگم همه طرف اونو

مشاهده

حکم فحاشی و تهدید

کارفرما به کارگر در محل کار خود فحاشی و تهدید کند که برای او پاپوش درست میکند و او را به ...زندان می اندازد حکمش چیست ؟

مشاهده

ضرب و شتم و فحاشی و تهمت شوهرم به من

من تقریبا طی 1 ماه نشده با معرفی همسایه زن اقایی شدم که با شوهرش فامیل بود و خ یلی ارزش تبلیغ میکردند و 10 روز فاصله عقد و عروسی مان بود و با برادر شوهرم با هم عروسی گرفتند شوهر من از اول به صورت یکدفعه بدون اینکه من دخالتی داشتم باشم شروع به فحاشی سر چیزای ...مختلف میکرد حتی پیش هر کی میشد این کار

مشاهده

دروغ سواستفاده نامردی

م.ر با شماره پرونده منو فریب داد با وعده ازدواج و علاقه و حتی خواستگاری ازم سواستفاده کرد نداشت درس بخونم منو تحقیر کرد مسخره کرد افسرده و بیمار شدم بعدم بهم تهمت فحش و ناسزا ...گفت این آدمو کی باید مجازات کنه

دعوا شکستگی بینی

اگر بینی کسی از سه ناحیه توی دعوا در مدرسه شکسته باشه بخاطر دادن فحش دیه بینی چقدر است ؟
 اگر شکایت کنن سابقه محسوب میشه ؟
 می تونیم بخاطر فحاشی شکایت کنیم ؟
 و اگر شکایت کنیم جرم اون چیه
 ...دکتر گفته با 8 میلیون درست میشه ولی خانواده طرف 20 میلیون خواستن چکار باید کنیم

مزاحمت و فحاشی

سلام

شخصی همش مزاحم بردارم میشه و تو خیابون و محل کارش همش فحاشی میکنه فحش های ناموسی میده به خاطر مزاحمتاش بردارم ازش شکایت کرد البته به خاطر دعوایی که با پدر این آقا داشتیم پدرشون محکوم شدن اینا هم به خاطر همین موضوع مزاحم بردارم میشن همش بعد شکایت ما اونا هم ...رفتن شکایت کردن که مدعی هستن بر

دعوا و درگیری

سلام، دیروز توی ساختمون یک درگیری داشتیم... برق ساختمون رفته بود و من از طبقه 5 از پله ها در حال پایین آمدن با نگهبان ساختمون بودم که رسیدم پایین دمه کنتورها و به برق کار گفتم کار اصلیت رو رها کنو ببین مشکل چیه و نگاه کرد و فیوز رو وصل کرد.. در همین حین خشکشویی بیرون امد ...گفت تو هی دست میزنی به برق م

ضرب و جرح و فحاشی

باسلام همسر بنده حدود 4 ماه است منزل را ترک کرده رفتم در خانه شان ازم شکایت کردند ضرب و جرح و فحاشی کردم. ایشان دو نفر شاهد و حدود 9 نامه پزشکی قانونی برده در تاریخ های مختلف رفتم دادگاه محلاتی دوبار مراجعه کردم. لایحه نوشتم. اما چند روز پیش در ثنا اومده حکم غیابی صادر شده و من محکوم شدم چه باید کرد

نزاع جمعی و ضرب و شتم و فحاشی

با سلام

خاله بنده مدتی در منزل مادر بزرگم ساکن شده ... مادر بزرگم دچار شکستگی کمر هستن به ناچار مادرم روزانه برای انجام کارای ایشون به منزلش می روند. خالم دچار مرتباً بی دلیل فحاشی میکنن و مانع ورود مادرم می شوند حتی بچه های خودشم اظهار میکنن ایشون بیمار روانیه.... چند بارم به خانه ما امد و ما

شکایت

باسلام

من و پدرم در یک بحث بین همسایه که او داشت بنده و پدرم را فحش و ناسزا میداد و ما هم داشتیم با او بحث میکردیم او امد که در خانه را ببند پدر من با کفش خود از بسته شدن در جلوگیری کرد تمام میخواستیم بدونم این قضیه حکمش چی همین ایا میتونن شکایت کنند
...چون ما دو مرد بودیم و اون یه خان

اهانت و درگیری مغازه دار به مشتری

از یه پروتئینی یه بسته فیله مرغ گرفتم که بعد از آوردن به خونه دیدم مرغ بوو میدة. رفتم واسه اینکه جنس رو پس بدم شاگرد مغازه قبول کرد ولی صاحب مغازه با فحاشی بسته رو گرفت و با شاگردش منو هل دادن و از مغازه بیرون انداختن من به ۱۱۰ زنگ زدم ولی افسر اومده که اومده بود گفت ما ...سرمون شلوغ هست و پول منو پس د

سوال حقوقی

سلام من بر سر قبض موبایل با اپراتور همراه اول تماس گرفتم و بعد از صحبت که منجر به اعصاب خردی من شد باعث شد از اختیار خارج شدم و بهش فحش دادم البته فحش ناموسی نبود ایا منجر به

۲۳۵

...دردسر برای بنده میشود

کتک زدن همسر و فرزند ممنوع!

اسلام اجازه داده شوهر، زنش را کتک بزند یا پدر فرزندان را کتک بزند! ولی ما هر روز شاهد این هستیم که شوهرانی هستند که زنان خود را کتک می زنند! یا پدرانی که فرزندان خود را گاه تا حد مرگ می زنند!

مرد عصبانی پسر خود را کشت و دختر خود را به کما فرستاد!

۱۳۹۶/۱۲/۱۹ 364135 :کد خبر

حوادث رکنا: مرد عصبانی پس از اینکه متوجه شد پسرش ترقه خریده در یک سناریوی هولناک فرزندش را به قتل رساند و دختر خود را در شهریار به کما فرستاد!

در تحقیقات از مادر خانواده معلوم شد که شوهر خشمگین وی عامل مرگ پسرش و سوء قصد به جان او و دختر 17 ساله شان بوده است.

مادر خانواده در مقابل بازپرس پرونده قرار گرفت و گفت: نیمه شب شده بود اما پدرشان موضوع را رها نمی کرد. با شال و دستبند یکبار مصرف دست و پای پسر و دخترمان، هردو را بست. جفت شان را زیر کتک گرفت. او حالا دیگر با میله بارفیکس و تبر به جان بچه ها افتاده بود. کتک زدن هایش تمامی نداشت. ساعت ها بچه ها ناله می کردند و او می زدشان. پسرمان با بدنی خونین کنج اتاق زیر ضربات وحشیانه پدرش از درد پنجه به دیوار می کشید. هربار که به میان شان می دویدم تا مانع اش شوم با مشت و لگد دورم می کرد. داشت سپیده می زد که به خانه مان در اسلامشهر زنگ زد. شاید پدری برادری بدادمان برسد.

وی ادامه داد: وقتی خانواده ام از اسلامشهر به خانه ما رسیدند، دیگر صدایی از بچه ها در نمی آمد. شوهرم فهمید که آنها آمده اند تبر و میله خونین را گوشه اتاق انداخت و از خانه گریخت!²³⁶

²³⁶ <https://www.rokna.net>

مادر خشمگین دخترش را خفه کرد

زن جوان بر اثر عصبانیت روی صورت دخترش بالشت گذاشت و روی آن نشست. او وقتی به خودش آمد که دخترک دیگر نفس نمی کشی^۱

به گزارش **جام جم**، ساعت 19 سه شنبه، زن جوانی با مراجعه به ماموران پلیس در مشهد مدعی شد دختر شش ساله اش را کشته است. او عنوان کرد، امشب عصبانی بودم و دخترم را خفه کردم، حالا هم از کارم پشیمانم و آمدم به کلانتری تا دستگیرم کنید

ماموران پس از ادعای این زن، راهی خانه او در خیابان جهان آرا شده و متوجه شدند که حرف های او صحت دارد و خواهرشوهرش پس از اطلاع از ماجرا، دختر شش ساله را به بیمارستان انتقال داده بود، اما تلاش پزشکان برای نجات جان او موثر واقع نشد

با گزارش موضوع به قاضی علی اکبر احمدی نژاد، بازپرس جنایی مشهد، او همراه تیمی از ماموران پلیس آگاهی با حضور در محل قتل به تحقیق از زن 26 ساله پرداختند

زن جوان با اعتراف به قتل دختر شش ساله اش گفت: من فرزند طلاق هستم و این باعث شد در زندگی مشکلاتی داشته باشم. البته ارتباط خوبی با نامادری خود داشتم. بعد از ازدواج همراه همسر به خانه پدرشوهرم آمدم و در طبقه پایین خانه آنها زندگی می کردیم. در این مدت سرکوفت هایی می شنیدم که باعث شد، از نظر روحی با مشکلاتی روبه رو شوم. شوهرم هم به من بی توجه بود و همین باعث شد به من بگویند، نمی توانی شوهرت را کنترل کنی. در وضعیت روحی بدی قرار داشتم

وی ادامه داد: عصر امروز دخترم در حال بازی با پسرعمه اش بود. از او خواستم به خانه بیاید و دیگر بازی نکند. بهانه گیری کرد که عصبانی شدم و او را ابتدا کتک زده و بعد بالشت را روی صورتش گذاشته و روی آن نشستم. بعد از لحظاتی با صدای جیغ دختر دو ساله ام، به خودم آمدم و از روی

صورت دخترم بلند شدم. او نفس نمی کشید. نمی دانستم چه کار کنم. به همین خاطر به کلاتری آمدم

237

و خودم را معرفی کردم.

....

از خانمی مطلقه پرسیدم چرا طلاق گرفتی؟ گفت چون شوهرم معتاد بود و دست بزن داشت و مرتب مرا می زد و ناسزا می گفت!

از اینجور مردها متأسفانه تو کشورمان زیاد داریم که خود را مالک همسر دانسته و هر بلایی می خواهند سر او میاورند! در حالی که زن خود شخصیت مستقلی دارد و ابد کنیز و برده شوهر نیست فقط باید در مسائل زناشویی تمکین کند و بدون اجازه شوهر از خانه بیرون نرود.

عذاب این مردهایی که دست بزن دارند زیاد است و باید خود را برای عذاب دردناک الهی آماده کنند!

کتک زدن دانش آموز ممنوع!

صدای ایران، به گزارش

حدود 4 روز قبل یکی از دانش آموزان کلاس هشتم مدرسه ای غیر انتفاعی در تبریز از سوی معاون مدرسه مورد ضرب و شتم قرار گرفت²³⁸

²³⁷ <http://jamejamonline.ir/online/2769281706640284945>

یکی گفته:

همونطوری که کسی حق نداره توی خیابون با شما برخورد فیزیکی داشته باشه، توی مدرسه همچین چیزی صادق باید باشه...اگه دانش آموز کاری کرده، جوابش با تنبیه فیزیکی نیست! مگه توی کشورای پیشرفته اینطور برخوردها به طور متداول توی مدارس وجود داره؟! خیر! و خیلی هم ادمای با وجدان تری وارد جامعه میکنن! دانش آموزای ما از اول ابتدایی تا سال آخر دبیرستان اینطوری باهاشون رفتار میشه! نمیفهمم مظلومیت رو در چی دیدین شما! ادم وقتی اعصاب آموزش و پرورش صحیح! نوجوانان و کودکان رو نداره، همون بهتر وارد سیستم تحصیلی تربیتی نشه

دیگری میگه:

من یادمه وقتی به بچه 13 ساله بودم با قد 140 از به نره غول به اسم ناظم تو مدرسه نمونه دولتی شاهد کلی کتک خوردم. اگر الان که 20 سالمه به 20 ساله بیاد منو بزنه هیچ مشکلی نیست ولی زدن یک بچه کوچک واقعا جنایتیه و هیچ کس هم پیگیری نمی کنه واقعا باید شدیداً روی مدارس کنترل باشه درگیری بین کودک و بزرگسال باید شدید و جدی تلقی بشه کودک واقعا بیچاره و بی دفاع هست، واقعا فرهنگ ما ایرانی ها در این زمینه خیلی پایین هست باید بزرگ تر به کودک احترام بزاره نه این که کودکی که سمش کمه و عقلش کامل نیست همه چیز برعکسه تو فرهنگ ما²³⁹

ه گزارش رگنا، دانش آموز 9 ساله ای که در کلاس دوم ابتدایی تحصیل می کند، به خاطر ضعف در درس ریاضی مورد تنبیه خانم معلم قرار گرفت و با اصابت سرش به دیوار به شدت مصدوم شد.

با 10 بازیکنی که پیش از فوتبالیست شدن ثروتمند بوده اند، آشنا شوید

علت مرگ آزاده نامداری از زبان شوهرش + فیلم و عکس دیده نشده

از ماشینت مطمئن شو، بعد سفر برو

وهاست رایگان VPS و ده ها Galaxy Watch3+ جشنواره ایران هاست با کلی تخفیف

در پلتفرم بیتکس 24 ثبت نام کن و مشاوره رایگان بگیر

با خرید ارز دیجیتال سود بیشتری از خرید طلا کن

پدر این دانش آموز که مدعی است فرزندش پس از انجام عمل جراحی از بیمارستان ثامن الائمه(ع)

مشهد مرخص شده و هم اکنون دوران نقاهت را سپری می کند، درباره چگونگی وقوع این حادثه

²³⁸ <https://sedayiran.com/fa/news/243862>

²³⁹ <https://www.tabnak.ir/fa/news/808175>

تلخ گفت: پسر من سال اول ابتدایی را طی دو سال گذراند و دچار ضعف درسی است به همین Incident
دلیل ما هم توجه زیادی به او داریم

این مرد جوان در ادامه ادعاهایش افزود: حدود پانزدهم آبان بود که فرزندم وقتی به منزل آمد متوجه آثار باقی مانده انگشت روی گونه چپش شدیم ولی پسر من درباره این که چه کسی او را زده است از ترس سکوت می کرد. آن شب به یک مجلس مهمانی دعوت بودیم که به طور ناگهانی دیدم گونه سمت راست پسر من آرام آرام متورم می شود، خیلی نگران شدم و از فرزندم خواستم تا حقیقت ماجرا را بگوید. در این لحظه بود که پسر من با گریه گفت: من درس ریاضی را بلد نبودم خانم معلم سیلی محکمی به !گونه ام زد که آن طرف صورتم نیز به دیوار کلاس خورد

پدر این دانش آموز دوم ابتدایی اضافه کرد: آن شب تا صبح نخواستیم. صورت پسر من هر لحظه متورم تر و کبودتر می شد ولی سه روز تعطیلی متوالی موجب شد تا بتوانم برای جویا شدن از حقیقت موضوع به مدرسه پسر من در منطقه شهرک شهید باهنر بروم. تا این که بالاخره بعد از اتمام تعطیلات همسر من را به !مدرسه فرستادم ولی مدیر مدرسه گفته بود من باید تحقیق کنم

بعد از آن هم خانم معلم می گفت: من فرزند شما را تنبیه نکرده ام این در حالی بود که همکلاسی هایش مجرای تنبیه بدنی را تایید می کردند. به ناچار خودم راهی مدرسه شدم و از مدیر خواستم حقیقت را بگوید. آن روز مدیر مدرسه مرا به گوشه اتاق کشید و گفت: به خاطر این که درگیری در !مدرسه به وجود نیاید ناچار به کتمان ماجرا شدیم

تماس گرفتم و شکایتم را به طور قانونی پیگیری کردم! در Police 110 آن جا بود که من با پلیس حالی که تصاویر سی تی اسکن از شکستگی بینی و گونه پسر من حکایت داشت و مورد عمل جراحی قرار گرفت ولی خانم معلم او بعد از 18 روز به عیادت او در بیمارستان ثامن الائمه(ع) آمد

وی در پایان به پیگیری قانونی این پرونده اشاره کرد و گفت: پزشکی قانونی نیز صدمات وارد شده به²⁴⁰
!صورت پسر را تایید کرده است و من از معلم او شاکی هستم

مهربانی با مصیبت زدگان زلزله و سیل و..

لزوم همیاری همه مردم به زلزله زدگان

وقتی مردم یک منطقه ای دچار بلایی مانند زلزله می شوند و عده ای از دنیا می روند. و خانه های مردم خراب می شود و دهها مصیبت دیگر، اسلام به ما دستور داده که باید به یاری و کمک افراد مصیبت زده بشتاییم و از هیچ کمکی فروگذار نکنیم. و این یک امتحان بزرگ از مردم است. در زلزله غرب کشور در سال 96 نمایشی از همبستگی و وحدت ملی را در کمک به زلزله زده ها مشاهده کردیم، این احساس همبستگی، مشارکت و هجوم عمومی برای کمک به زلزله زدگان در این شرایط صحنه هایی زیبا و ماندگار بود و حس انسان دوستی و احساس مسئولیت به هموطنان را برانگیخت که ارزش بسیاری دارد. همچنین در سیل 1398 شاهد مهربانی عظیم مردم سراسر کشورمان به مردم سیل زده مناطق و مردم از این امتحان الهی سربلند بیرون آمدند..مختلف جنوب و شما بویژه مردم پلدختر بودیم.

کاروان مهربانی در اختیار مردم زلزله زده شهر سی سخت قرار گرفت

مدیر کانون های فرهنگی هنری مساجد کهگیلویه و بویراحمد گفت: کاروان مهربانی شامل یک ایسنا/کهگیلویه و بویراحمد دستگاه نانوائی و ۱۰ تن آرد که ۲ ماه در منطقه به مردم خدمات می دهد و ۴ هزار بسته گوشت قرمز به مبلغ یک میلیارد تومان در اختیار مردم شهر سی سخت قرار گرفت

علیرضا دولت آبادی "افزود: ستاد مساجد استان همراه با سایر دستگاه ها کنار مردم بود"

وی تصریح کرد: کاروان مهربانی شامل یک دستگاه نانوائی و ۱۰ تن آرد که ۲ ماه در منطقه به مردم خدمات می دهد و ۴ هزار بسته گوشت قرمز به مبلغ یک میلیارد تومان در اختیار مردم شهر سی سخت قرار خواهد گرفت. آیت الله سید نصیر حسینی " نماینده ولی فقیه در کهگیلویه و بویراحمد در همین خصوص اظهار کرد: در پی حادثه خسارت بار " زلزله سی سخت افراد و اشخاص زیادی نسبت به مردم زلزله زده توجه داشتند و کمک ارسال کردند

وی تاکید کرد: مخصوصاً از برنامه سمت خدا و موسسه حضرت خدیجه که محموله ارزشمندی برای مردم ارسال می کنند.
تشکر و قدردانی می کنم.
نماینده ولی فقیه در کهگیلویه و بویراحمد بیان کرد: از همه کسانی که تلاش کردند تا درد و رنج این مردم کاهش پیدا کند از مسئولین کشوری و استانی که سفر داشتند و همه مردمی که تلاش داشتند به رفع آلام و درد مردم توجه داشته باشند قدردانی و سپاسگزاری می کنیم خداوند جزای خیر به همه آن ها عنایت کند.
در ادامه "حجت الاسلام صفدر پناهی" مدیر حوزه های علمیه استان کهگیلویه و بویراحمد از مردم و خیرین خواست به یاری زلزله زدگان سی سخت بشتابند.
وی تصریح کرد: مردم سی سخت با زلزله مهیبی مواجه شدند خداوند خسارت ها را از طریق مردم مومن جبران می کند.
مدیر حوزه علمیه استان کهگیلویه و بویراحمد از کمک های انسان دوستانه برنامه سمت خدا قدردانی کرد و اظهار کرد: زلزله زدگان امیدشان به کمک مردمی است؛ ممکن است کمک دولت کافی نباشد کمک مردم می تواند راهگشا باشد.

فراخوان مهربانی برای کمک به زلزله زدگان سی سختی» ایرانی برای ایرانی

فراخوان مهربانی برای کمک به زلزله زدگان سی سختی» ایرانی برای ایرانی دفتر وستاد «
نماز جمعه پاتاوه در فراخوانی با عنوان مهربانی، از مردم نودوست شهر و بخش پاتاوه
خواست تا به مردم زلزله زده سی سخت کمک کنند. به گزارش پایگاه اطلاع رسانی ستاد
[...] نماز جمعه، به نقل از حجت الاسلام سیادت، امام جمعه منطقه پاتاوه

فراخوان مهربانی برای کمک به زلزله زدگان سی سختی» ایرانی برای ایرانی»

دفتر وستاد نماز جمعه پاتاوه در فراخوانی با عنوان مهربانی، از مردم نودوست شهر
و بخش پاتاوه خواست تا به مردم زلزله زده سی سخت کمک کنند.

به گزارش پایگاه اطلاع رسانی ستاد نماز جمعه، به نقل از حجت الاسلام سیادت، امام جمعه
منطقه پاتاوه در این باره بیان کرد: در زمان حاضر پتو، وسایل گرمایشی، لباس گرم،

کنسروجات، چادر مسافرتی، اقلام مورد نیاز همشهریان زلزله زده در شهر سی سخت است.

دلنوشته‌های شاعران برای همدردی با مردم زلزله‌زده کرمانشاه

به گزارش

خبرگزاری مهر، زلزله‌ای به بزرگی ۳/۷ ریشتر شامگاه یکشنبه ۲۱ آبان استان کرمانشاه را لرزاند که خسارت‌های جانی و مالی فراوانی را برای مردم کرمانشاه در پی داشت. بعد از این حادثه تلخ تعدادی از شاعران دلنوشته‌های خود را برای همدردی با مردم زلزله زده کرمانشاه در اختیار خانه شعر سازمان فرهنگی هنری شهرداری تهران قرار دادند.

متن این اشعار و دلنوشته‌ها به این شرح است

عبدالجبار کاکایی

زلزله دردی نیست که تنها با صدقه علاج شود، زمین از ضروریاتش لرزیدن است... تدبیر و عقل حکم می‌کند که باید برای چنین روزی آماده باشیم و رها کردن امور به خواست باریتعالی توصیه دین نیست. به قول مولانا: خواجه چون بیلی به دست بنده داد، بی‌سخن معلوم شد او را مراد... عقل و تدبیر همان بیل خواجه هستی است، کرمانشاه شهر مویه‌های حزین و ناله‌های روح نواز تنبور شب و شب‌های سختی را پشت سر گذاشت، این فاجعه ملی را به هم تباران کرمانشاهی تسلیت عرض می‌کنم.

کامران شرفشاهی

اگر این حرف ها دردی از مردم دلشکسته و به سوگ نشسته استان پهناور کرمانشاه دوا نمی کند اما دلم نمی آید که در چنین لحظات سخت و سرد و سنگینی با مردم مهربان این دیار ابراز همدلی، همدردی و همبستگی نکنم، و عجیب است که هیچ واژه ی تسلی بخشی را پیدا نمی کنم که اندکی آرامم کند و یا از آلام جانگداز هم وطنان عزیزم ذره ای بکاهد.

افشین علاء

چه خاک غمگینی، چه داغ سنگینی

چه قصر شیرینی؟ که نیست بارویش

پلی بزن از مهر به سَرپُل زخمی

که میخراشد رو، که می کند مویش

ناصر فیض

شنیده ها هرگز نمی تواند داغ این مردم داغدیده را نشان دهد و بازگو کند. روایت غم مردم کرمانشاه ساده نیست. بیکسی اینجا بیداد میکند. الان که در کرمانشاه هستم و از نزدیک شاهد غم بازماندگان زلزله هستم واژه های تسلی بخش برای این داغ پیدا نمیکنم.

فاطمه طارمی

شهر پهلوانان و شیر مردان و زنان اگرچه امروز آماج بیرحمی طبیعت قرار گرفته و اگر چه داغ سنگینی است و البته فراموش ناشدنی اما کمر خمیده کرمانشاه بعد از این داغ با

همدردی مردمان سرزمینم قامت خواهد افراشت و به زندگی سلامی دوباره خواهد کرد.
روح رفتگان قرین رحمت الهی باد

حسین اسرافیلی

آدم عرصه آزمون است. که آنکه به مصیبتی دچار آمده و چه آنکه شاهد این مصائب است و شاید آزمون شاهدان حساس تر است؛ که سوال خواهد شد، که چه کردی و چه قدمی برداشتی؟

امیدوارم جماعت هنرمندان درمقابل این سوال شرمنده نباشند. انشالله.

مصطفی محدثی خراسانی

هرچند این اندوه طاقت فرسا برما بسیار سنگین است اما بی شک تکانهای شدید زلزله، غبار از خانه جانتان تکاند و شما چون آسمان صبح آفرینش صاف و زلال به دیدار معبود نایل آمدید

غزل تاج بخش الهی که خداوند حکمت و رحمت اش را توام کند برای این مردم

رضا اسماعیلی

فردا روشن است...قلب زمین می لرزد و در آوار ناگهان زندگی، به آدم ها «دوستت دارم» را تذکر می دهد. دوستت دارم ایران که با کوهی از زخم، همچنان راست قامت و سربلند ایستاده ای .

دوستت دارم «کرمانشاه»، که همچنان قلبت می تپد، برای فرهاد، برای شیرین، و برای رستگاری زمین.

و فردا روشن است، از دست هایی پیرس که "زندگی" را از زیر آوار مرگ بیرون می کشند .

فردا روشن است. از آسمان پیرس که حضور حماسی تو را تکبیر می گوید .

فردا روشن است. از "سهراب" پیرس که در بیستون همت تو ایستاده است و عاشقانه می خواند:

"تا شقایق هست، زندگی باید کرد".

فردا روشن است...

مجید پازوکی

بیستون و زاگرس استوار و برقرارند زیرا ایران و دماوند والبرز زنده و تپنده و پویا هستند.
مردم نجیب کرد بارها فرو افتادن و برخاستن را تجربه. کرده اند و این خود آزمونی
دیگر در سرافرازی شما است.

بهروز یاسمی

رد شدم زار و زبون باز از کنار بیستون

تیشه کو تا جان شیرین را بغلتانم به خون

بیژن ارژن

آن یار اگر به ما نظر بگشاید

درهای امید تا سحر بگشاید

آنقدر خدای من بزرگ است، که چون

یک در بندد، هزار در بگشاید

پرویز بیگی حبیب آبادی

باید نگریست و گریست

غلامرضا سلیمانی

مردمان شریفی که در دفاع مقدس مردانه برای این مرز و بوم جنگیدند و پس از آن همواره با سختی و مشقت بازسازی های شهرهایشان را بر عهده گرفتند و حالا هم زلزله. فقط می توانم بگویم خدا این مردم و این نژاد را از کوه آفریده؛ از صخره خلقت کرده و پیراهنی در قامت مقاومت بر آنان پوشانده است .

قاسم صرافان

شعرها چه کوچکند

پیش حال مادری کنار نعلش کودکش

شعرها چه کوچکند

پیش دست های کودکی به گردن عروسکش

شعرها چه کوچکند

پیش آخرین نوازش پدر، بر روی گونه های کوچکش

داغ ها چه بی نهایتند

شعرها چه کوچکنند

محمد رضا طاهری

و غم غذای روز و شب مردمی است که ساده تر و صبورترند! و این قانون نانوشته روزگاری است که سال هاست مثل آوار خراب شده بر سرمان... اما وقتی یک ملت، از غم یک روستا می گرید، دانه ی امید است که آبیاری می شود... همین روزهاست که دوباره جوانه بزند، از غربی ترین خاک های ایران²⁴¹...

درباره اهمیت کمک رسانی به یکدیگر چند تا روایت می اوریم:

‏: پیامبر صلی الله علیه وآله

²⁴² وَاللَّهُ يُحِبُّ إِغَاثَةَ اللَّهْفَانِ

خداوند کمک به اندوهگین و یاری خواه را دوست دارد

‏: امام صادق علیه السلام

²⁴³ أَيُّمَا مُؤْمِنٍ نَفْسٌ عَنْ مُؤْمِنٍ كُرْبَةً ، نَفَسَ اللَّهُ عَنْهُ سَبْعِينَ كُرْبَةً مِنْ كُرْبِ الدُّنْيَا وَ كُرْبِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ

هر مؤمنی که گرفتاری مؤمنی را بر طرف کند ، خداوند هفتاد گرفتاری دنیا و آخرت را از وی دور می سازد

²⁴¹ <https://www.mehrnews.com/news/4147997>

²⁴² الكافي ، ج ٤ ، ص ٢٧.

²⁴³ مستدرک الوسائل ، ج ١٢ ، ص ٤١٣.

‏: امام كاظم عليه السلام

²⁴⁴ **إِنَّ لِلَّهِ عِبَاداً فِي الْأَرْضِ يَسْعَوْنَ فِي حَوَائِجِ النَّاسِ هُمْ الْأَمِنُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ**

خداوند در زمين بندگانى دارد كه براى برآوردن نيازهاى مردم مى كوشند ؛ اينان ايمنى يافتگان روز

قيامت‌اند

٢٤٤ . الكافي ، ج ٢ ، ص ١٩٧

مهربانی با مخالفان

یکی از انواع مهربانی، در مورد برخورد با عذوفت و محبت با کسانی است که مخالف انسان هستند!

أُولَئِكَ يُؤْتُونَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا وَيَدْرَءُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ^{۲۴۵}

اینان را دو بار پاداش نیکو دهند، زیرا صبر و ثبات (در دین خود و اسلام هر دو) ورزیدند و در مقابل بدی، مهربانی می کنند و از آنچه روزی آنها کردیم انفاق می کنند

در اُمالی شیخ طوسی، طبع نجف، ج 2 ص 258 است که با اِسناد متصل خود روایت می کند از احمد بن عیسی العلوی قال: قال لی جعفر بن محمد علیهما السلام: إِنَّهُ لِيَعْرِضُ لِي صَاحِبُ الْحَاجَةِ فَأَبَادِرْ إِلَى قَضَائِهَا مَخَافَةَ أَنْ يَسْتَغْنِيَ عَنْهَا صَاحِبُهَا. **أَلَا وَ إِنَّ مَكَارِمَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ فِي ثَلَاثَةِ أَحْرَفٍ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ. وَ ...تفسيره: آن تصل من قَطَعَكَ؛ و تعفو عَمَّن ظلمَكَ؛ و تعطى من حَرَمَكَ**

امام صائق علیه السلام فرمود: مکارم دنیا و آخرت سه حرف از قران است که فرموده: عفو را بگیر و به خوبی سفارش کن و از جاهل در گذر که تفسیر ان می شود: کسی که با تو قطع رابطه کند تو با او ارتباط داشته باش و از کسی که بتو ظلم کرد در گذر و به کسی که تو را محروم نمود عطا نما.

همه_مشکل تو از همین «من» است

حاج_میرزا_جواد_آقا ملکی تبریزی می فرمودند: یک روز در نجف، پیش استادم آمدم و به او گفتم: درس را خوب یاد # ۲ نمی گیرم، مغزم هم کم ندارد، خیلی حافظه و گیرندگی من خوب است، اما این درس هایی را که شما می گوئید- حکمت الهی،

عرفان یا فقه - خوب یاد نمی گیرم، نشاطی هم ندارم. سر درس دوست ندارم که گوش بدهم، کسل هستم. مشکل دارم؟ مشکل کجاست؟ استاد گفت: اهل کجا هستی؟ گفتم: تبریز. گفت: چند وقت است که به نجف آمده‌ای؟ گفتم: چهار سال است. گفت: در نجف قوم و خویش داری؟ گفتم: بله. گفت: کیست؟ گفتم: خاله زاده‌ام هست. گفت: چه کار می‌کند؟ گفتم: او هم طلبه است. گفت: میان‌هات با او صاف نیست؟ گفتم: نه، صاف نیست. بالاخره حسادت، غرور و کبر در قوم و خویش‌ها هست. گفت: می‌خواهی درس متوجه شوی و قلبت را روشن کنم؟ گفتم بله. گفت باید از خود بگذری. درس که تمام شد، زودتر می‌روی و کفش پسر خاله‌ات را جفت می‌کنی. گفتم: من؟! گفت: بله، #همه_مشکل تو از همین «من» است

محبوبیت شهید ایه الله غفاری نزد زندانیان

در یکی از روزهای سرد زمستان مسؤولان زندان برای آزار و اذیت زندانیان پتوهای آنها را بردند و به هر کدام یک پتو دادند که هم زیرانداز بود و هم روان‌داز. هیچ کس نمی توانست از شدت سرما در آنجا بخوابد

ساعت ده شب شهید غفاری به پشت در زندان رفت و در را محکم زد. چپی‌ها و مجاهدین هم ایستاده بودند و هیچ کس جرأت اعتراض نداشت تا اینکه مسؤولان زندان حاضر شدند. شهید غفاری به آنها گفت: این آقایان سردشان است پتوهای آقایان را بدهید

مسؤول زندان برای آنکه نفاق ایجاد کند گفت: آقای شیخ! شما دیگر چرا از این منافقین و کمونیست‌ها دفاع می‌کنید

شهید غفاری در جواب گفت: هر چه هستند کمونیست‌ها با مسلمانها فرق نمی‌کنند یا این آقایان را ببرید بکشید یا اگر قرار است زنده بمانند پتوهایشان را بدهید، هوا سرد است... اگر شما فکر آنها را قبول ندارید من هم قبول ندارم ولی انسان باید از شرایط انسانی برخوردار باشد پتوهایشان را بدهید

مسؤول زندان باز گفت: آقای شیخ بگو پتوی من را بدهید تا پتوی تو یک نفر را بدهیم

شهید غفاری گفت: ما اگر می‌خواستیم «من» باشیم اینجا نمی‌آمدیم اینجا که آمدیم برای آن است که «ما» بودیم من سردم نیست بدنم سالم و قوی است آقایان سردشان است اگر پتوها را ندهید همگی اعتراض می‌کنند و جنجال به راه خواهیم انداخت سپس ما همه شروع می‌کنیم به نماز خواندن آقایانی هم که خود را مارکسیست نشان می‌دهند نماز خواهند خواند. حالا پتوها را می‌دهید یا زندان را به هم بریزیم و درها را بشکنیم

مسئول زندان گفت: آقای شیخ اگر جنجال راه بیندازی کتک مفصل خواهی خورد

کم صدای زندانیان در آمد و به تدریج صداها اوج گرفت و حیاط زندان شلوغ شد در نتیجه آنها مجبور شدند پتوها را برگردانند. پتوها که به داخل زندان آورده شد، صدای صلوات که سمبل بچه های مسلمان بود، بلند شد بعد از این واقع تعدادی از مارکسیست ها به او مراجعه کردند تا نماز بخوانند و شهید غفاری نماز را به آنها آموزش داد. آن شهید مجاهد در مباحثه با یکی از سران و رهبران مجاهدین به او گفت: « تو که سواد نداری و درس نخوانده ای تا رهبری فکری آنها را داشته باشی» او قبول کرده و مطالعات ابتدایی اسلام را شروع نمود

در اثر این مباحثه آن شخص دیگر در زندان به عنوان رهبر فکری شناخته نمی شد و بسیاری از چپی ها مسلمان شدند و تعدادی از مجاهدین از عقایدشان دست برداشتند از آن پس اذان گفتن نیز شروع شد و به دنبال آن نماز جماعت برپا گردید که شهید غفاری امام جماعت آن بود

من موضوعیت ندارم

آیت_الله_علوی_بروجردی: از مرحوم #آیت_الله_گلپایگانی شنیدم [که روزی] خدمت #آیت_الله_بروجردی نشسته بودم#

روزی بود که نامه ها را خدمت ایشان می آوردند و کسی نامه ها را باز میکرد و دست ایشان میداد. ایشان بعد از خواندن یکی از نامه ها عصبانی شد و فرمود: میدانم این آقا آنجا چه میکند اینها خیال میکنند من اطلاع ندارم. این آقا در آن شهر در مسجد و بالای منبر از من بدگویی میکند؛ حتی مردم را از تقلید من بازمیگرداند

اینها برای من مینویسند که یک کاری کنید؛ مثلاً ایشان را از آن شهر بیرون کنید؛ اما من چه کنم این آقا در آن شهر به مردم خدمت میکند؛ چون با من نظر خوب ندارد مردم به او پول نمیدهند من به عده ای از تجار سپرده ام که به او پول بدهند؛ ولی نگویند که از طرف من پول میدهند که این آقا دوام بیاورد و سرپا بماند

من موضوعیت ندارم امام زمان (علیه السلام) موضوعیت دارد. آن آقا از چشم و ابروی من خوشش نمی آید و من را اهل نمیداند، حُب نداند. اعتقاد به من جزو اعتقادات مذهب نیست او خدمت میکند و من موظفم به عنوان #مرجع_شیعه او را نگه دارم

!توهین‌های امام جماعت منتخب شهید مطهری به ایشان

جمعی از متدینان که اداره مسجد ... را به عهده داشتند از شهید مطهری خواستند فردی را به عنوان امام جماعت پیدا کنند ²

ایشان با یک روحانی مسن و عائله‌مند صحبت کردند و او امامت مسجد را پذیرفت ²

پس از چند ماه همان گروه، بسیار ناراحت نزد شهید مطهری آمده و گفتند قصد دارند امام جماعت را برکنار کنند ²

به ایشان گفتند: آقایی که شما معرفی کردید در سخنرانی‌هایش با ذکر نام به شما (به خاطر کتاب مسئله حجاب) شدیداً توهین می‌کند و این کار یک شب و دو شب او نیست

شهید مطهری آنان را شدیداً از برکناری او منع کردند و گفتند: او علیه من صحبت کرده است نه اسلام؛ اگر اشکال شما به او فقط ² این مسئله است، بگذارید همچنان به امامت جماعت ادامه دهد

دو خاطره از مهربانی مردم

در سال 67 در اندیمشک در عقیدتی سیاسی شهربانی بودم. یکی از پرسنل شهربانی موقع مراجعت به منزل تصادف کرده بود و بچه‌ای رو زیر گرفته بود که منجر به مرگ بچه شد. قرار شد ما با عده‌ای منزل پدر بچه برویم و ببینیم اون‌ها چه خواسته‌ای دارند. وقتی وارد منزلشان شدیم وفاتحه خواندیم. من گفتم درخواست شما چیه؟ آیا دیه می‌خواهید یا چیز دیگری؟ پدر بچه گفت. هیچ چی نمی‌خواهیم. اتفاقی است که افتاده و اگر این اقا بچه دیگر مرا زیر کند باز توقعی ندارم.

خاطره دوم در صحنه که بودیم اقای تصادف کرده بود و پیرمردی رو زیر گرفته بود که منجر به فوت آن پیرمرد شد. با عده‌ای به منزل فرزندانش که در بیستون بود، رفتیم. و آنها هم گفتند از قاتل گذشتیم و هیچی نمی‌خواهیم.

مقام بخشش امام علی(ع)

ابن خلکان نقل کرده از شیخ نصرالله بن مجلی که گفت شبی در خواب حضرت امیرالمؤمنین (ع) را دیدم و به آنحضرت گفتم قریش و بنی امیه در مکه باشما ستمها کردند آب و نان برویتان بستند. از شکنجه و آزار دریغ نکردند تا بمدینه هجرت کردید آنگاه لشکر کشی کردند و با شما جنگ نمودند بزرگانتان را کشتند ولی نوبت بشما که رسید و مکه را فتح کردید چه شد که انتقام نکشیدید بلکه گفتید هر کس بهانه ابو سفیان رود در امان است تا در نتیجه فاجعه کربلا برای فرزندت حسین(ع) پیدا شد. امیر المؤمنین(ع) فرمود: اشعار ابن صیفی را در این باره نشنیده ای گفتم نه فرمود از او بشنو از خواب بیدار شدم بخانه ابن صیفی رفتم و خواب خود را برایش گفتم پس صیحه زد و ناله کرده و گریست و گفت بخدا سوگند اشعاری را دیشب گفته ام و هنوز آنرا ننوشته ام و به احدی نگفته ام پس اشعار خود را خواند و ترجمه اش اینست که : توانا شدیم پس گذشت سرشت ما بود و چون شما توانا شدید سیلاب خون در مکه براه افتاد. شما کشتن اسیرانرا روا شمردید ولی ما از اسیران می گذشتیم و می بخشیدیم همین تفاوت بس است میان ما و شما از کوزه برون همان برآود که در او است.^{۲۴۶}

شخصی به محضر امام صادق(ع) شرفیاب شد و عرضکرد مرا از مکارم اخلاق آگاه کن حضرت در جواب او از چند صفت انسانی نام برد و فرمود: گذشت و عفو از آن کسی که بتو ستم کرده و ارتباط با کسی که با تو قطع رابطه نمود و بذل و اعطاء به کسی که تو را محروم کرده و سخن حق اگر چه بر علیه خودت باشد اینها از مکارم اخلاق است.^{۲۴۷}

امام سجاد(ع) فرمود: اگر مردی به تو از راست بدی کرد و از طرف چپ غدر خواسته به تو روی آورد تو از او قبول نموده و او را عفو نما.^{۲۴۸}

اخلاق محمدی آخوند خراسانی

یک شخص سخنرانی بود و به خاطر اختلاف سلیقه ای که با آخوند خراسانی داشت، در منبر به ایشان توهین می کرد. این فرد مشکل مالی پیدا کرد و قصد داشت منزل خود را به فروش رساند. خریدار گفت به یک شرط منزل شما را می خرم که آخوند خراسانی آن را تایید کند. این شخص هم چون چاره ای نداشت با شرمندگی نزد آخوند خراسانی رفت و

²⁴⁶ خویبها و بدیها بخش عفو

²⁴⁷ همان

²⁴⁸ همان

گفت که پای قولنامه را امضا کنند. آخوند خراسانی به ایشان گفتند: "چرا منزل خود را می-فروشید؟" آن شخص گفت که من گرفتاری پیدا کرده ام و به پول احتیاج دارم. آخوند خراسانی مقداری پول به او داد و گفت که خانه خود را نفروش و با این پول مشکل خود را حل کن. این کار مصداق زیباترین عفو و گذشت است. حال اگر کسی که دارای عفو گذشت نیست با چنین فردی برخورد می کرد، به سرعت کارهای بدش را به او یادآوری می کرد و می گفت: "کاری خواهم کرد تا آخر عمر نتوانی خانه خود را بفروشی."^{۲۴۹}

با اینکه مشرکین ان همه پیامبر عزیز را اذیت کردند که قران می گوید

تو مجنونی: «وَقَالُوا مُعَلَّمٌ مَّجْنُونٌ» (الدخان، ۱۴)

تو ساحری دروغگویی: «هَذَا سَاحِرٌ كَذَّابٌ» (ص، ۴)

تو شاعر مجنونی: «لِشَاعِرٍ مَّجْنُونٍ» (الصفات، ۳۶)

تو پیامبر نیستی: «لَسْتَ مُرْسَلًا» (الرعد، ۴۳)

تو پیامبر نیستی چون غذا می خوری: «مَا لِهَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ» (الفرقان، ۷)

تو پیامبر نیستی چون در بازار راه میروی: «وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ» (الفرقان، ۷)

گروهی این قرآن را به تو املا کرده اند: «اَكْتَتَبَهَا فَهِيَ تُمْلِي عَلَيْهِ» (الفرقان، ۵)

قومی به تو در این قرآن کمک می کنند: «أَعَانَهُ عَلَيْهِ قَوْمٌ آخَرُونَ» (الفرقان، ۴)

و . سه سال مسلمانان را در شعب ابیطالب محاصره کردند..اراذل و اوباش و بچه هارا مامور می کردند به پیامبر سنگ بیاندازند..در حال سجده شکمبه شتر روی سر ان حضرت انداختند..سمیه و یاسر ،پدر و مادر عمار را با شکنجه شهید کردند.... دندانهای پیامبر را شکستند...دندانهایش را شکستند...عمویش حمزه را شهید و مثله کردند...

پیامبر اکرم «ص» بالأخره مکه را بدون جنگ و خونریزی فتح کردند. سپس در اولین اقدام، به کمک امیرالمؤمنین «ع»، کعبه را از وجود بت ها پاک کرده، همه بت ها را شکستند. پس از آن از مسجدالحرام بیرون آمدند، حلقه در کعبه را گرفتند و با لذت و شادمانی از پیروزی، خطبه وحدت خواندند و فریاد «لا اله الا الله وحده وحده انجز وعده» سر دادند

در آن هنگام، مشرکین که آن همه آزار و اذیت خود را به یاد داشتند، منتظر بودند پیامبر گرامی دستور جهاد عمومی صادر سازند و تصوّر می‌کردند احدی از آنان زنده نخواهند ماند. اما آن حضرت از خود مشرکین پرسیدند: من با شما چه کنم؟ آنها گفتند: هر عقوبتی را برای ما در نظر بگیری، سزاوار ماست. اگر ما را بکشی یا اسیر کنی و اموالمان را مصادره کنی، حق با توست؛ زیرا ما در این سالیان هرچه در توان داشتیم، در ستم به شما کوتاهی نکردیم.

پیامبر اکرم «ص» لبخندی زدند و فرمودند: من شیوه برادرم یوسف نسبت به برادرانش را پیش می‌گیرم و به شما می‌گویم: «لَا تَثْرِبَ»^{۲۵۱} «عَلَيْكُمْ الْيَوْمَ»^{۲۵۰}... اذْهَبُوا أَنْتُمْ الطُّلُقَاءُ
«عفو و گذشت مثال زدن حضرت یوسف ع

حضرت یوسف ع پس از آن همه آزار، اذیت و ظلمی که از برادران خویش دید، برای اینکه خجالت نکشند، خطاب به آنان فرمود: امروز هیچ سرزنشی بر شما نیست، خداوند شما را می‌آمرد و او مهربان‌ترین مهربانان است.^{۲۵۲} جالب آن که بعد از استقبال با شکوه از پدر و مادر و برادران، پدر و مادر را روی تختی باشکوه نشاند و به پدر خویش، حضرت یعقوب ع گفت: آزادی من از زندان و آمدن شما از صحرای کنعان به مصر، لطف خداوند است و این لطف خداوند پس از آنکه شیطان بین من و برادرانم کدورت انداخت، شامل حال^{۲۵۳} ما شد: «مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَعَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَبَيْنَ إِخْوَتِي

در واقع، علاوه بر عفو و بخشش برادران، برای آنکه خجالت نکشند و به خاطر اینکه پدر از فرزندان خویش خرده نگیرد، تقصیر را به گردن شیطان انداخت و برادران خویش را تبرئه کرد.

«عفو شگفت‌آور حر توسط امام حسین ع

عاشورا و کربلا، معلّم اخلاق بشریت است و درس‌های آموزنده فراوانی دارد. بر این اساس، لازم است علاوه بر عزاداری برای امام حسین ع، به نکات اخلاقی قیام آن حضرت توجه و عمل شود. یکی از آن درس‌ها، درس عفو و گذشت حضرت سیدالشهداء ع است.

حرّ بن یزید ریاحی ظلم بزرگی در حقّ امام حسین ع و یاران ایشان روا داشت و به قول خودش اولین کسی بود که بدن حضرت زینب ع را لرزاند. او باعث شد که امام ع و عیال و یاران آن حضرت در بیابان گرم و سوزان کربلا، بدون آب و آذوقه محصور شوند؛ زیرا وقتی مانع حرکت آنان به سمت کوفه شد، امام حسین ع قصد بازگشت داشتند، اما حر اجازه بازگشت هم به آنها نداد و به دلیل خودداری آن حضرت از بیعت با یزید، ایشان را محاصره و متوقف کرد. سپس لشکریان ابن زیاد به کربلا آمدند و آن حادثه ناگوار تاریخی رخ داد. در واقع، مسبّب محاصره کاروان امام حسین ع، شهادت ایشان و اسارت عیال، حر بود.

^{۲۵۰} یوسف / ۹۲

^{۲۵۱} بحارالانوار، ج ۲۱، ص ۱۳۲

^{۲۵۲} یوسف / ۹۲

^{۲۵۳} یوسف / ۱۰۰

بالآخره حر خیلی بدی کرد، اما روز عاشورا به راستی پشیمان شد. از اطرافیان او نقل شده است که بدنش می‌لرزید و می‌گفت: خود را بین بهشت و جهنم می‌بینم. در همین حال و در حالی که فرمانده لشکر بود، همه چیز را رها کرد و به سوی امام حسین «ع» روانه شد. نرسیده به خیام حرم پیاده شد و با تضرع و زاری و با شکسته نفسی در حال حرکت بود. حضرت اباعبدالله الحسین «ع» وقتی از دور حر را دیدند، بدون توجه به بدی و شدت اقدام قبلی او، نخواستند شاهد دلّتش باشند؛ از این رو به حضرت ابالفضل «ع» امر کردند به استقبال او بروند. حضرت ابالفضل هم او را با عزّت، نزد امام آورد و آن حضرت بدون هیچ گونه سرزنشی، او را بخشیدند.

حر، از شدت شرمندگی سر به زیر و سرافکنده بود و هرچه امام حسین «ع» می‌فرمودند: تو را عفو کردم، سرش را بالا نمی‌آورد و خجالت می‌کشید در روی ایشان نگاه کند.

سپس به امام حسین «ع» عرض کرد: اگر مرا عفو کردید، اجازه بدهید تا در راه شما جهاد کنم. امام حسین «ع» هم به او اجازه رفتن به میدان دادند. او کارزار جانانه‌ای کرد تا بالآخره سپاه دشمن گرد او را گرفتند و به شهادت رسید. وقتی روی خاک افتاد، امام «ع» به بالین او رفتند و سرش را به دامن گرفتند. این حرکت عاطفی امام حسین «ع» برای هیچ‌کس حتی برای فرزند دلبندشان حضرت علی اکبر «ع» تکرار نشد. بعد، دستمالی آوردند و زخم پیشانی حرّ بن یزید ریاحی را بستند.

عفو حر توسط امام حسین «ع»، در حالی که او مسبب مصائب ایشان بود شگفت‌آور است و شگفتی بیشتر، از نادیده گرفتن گناه بزرگ او²⁵⁴. و نیز از لطف و محبت آن امام بزرگوار حاصل می‌شود.

اهانت به امام]

یک روز وقتی که شهید حجت الاسلام والمسلمین سلیمی از بیت امام برای تقویت روحیه رزمندگان به جبهه های جنوب آمده بود صحبت از خصوصیات امام به میان آمد. ایشان گفت: چند روز پیش در محضر امام از جسارت‌ها و اهانت های شیخ علی تهرانی در رادیو بغداد مطالبی به عرض ایشان رساندیم که این فرد خیلی به شما جسارت می کند! صحبت ما که تمام شد امام رو به ما کرد و گفت: اتفاقاً چند روز قبل من بیاد او بودم و برایش دعا می کردم. امام حتی نسبت به هدایت مخالفان و دشمنانشان اینقدر احساس دلسوزی می کردند.^{۲۵۵}

اگر می گفت بمیر، می مردم

²⁵⁴ <http://old.alef.ir/vdccpqsm2bqo08.ala2.html?19txt>

²⁵⁵ خاطرات مرحوم آیت الله توسلی، مجله حوزه، شماره ۴۵

رزمنده ای تعریف می‌کرد که یکی از بچه‌ها به شوخی پتویش را پرت کرد طرفم. اسلحه از دوشم افتاد و خورد توی سر کاوه. کم مانده بود سکنه کنم؛ سر محمود شکسته بود و داشت خون می‌آمد. با خودم گفتم: الان است که یک برخورد ناجوری با من بکند. چون خودم را بی‌تقصیر می‌دانستم، آماده شدم که اگر حرفی چیزی گفت، جوابش را بدهم. کاملاً خلاف انتظارم عمل کرد؛ یک دستمال از جیبش در آورد، گذاشت روی زخم سرش و بعد از سالن بیرون رفت. این برخورد از صد تا توگوشی برایم سخت تر بود. دنبالش دویدم. در حالی که دلم می‌سوخت، با ناراحتی گفتم: آخه یه حرفی بزن، چیزی بگو، همانطور که می‌خندید گفت: مگه چی شده؟ گفتم: من زدم سرت رو شکستم، تو حتی نگاه نکردی ببینی کار کی بوده. همان طور که خون‌ها را پاک می‌کرد، گفت: این جا کردستانه، از این خون‌ها باید ریخته بشه، این که چیزی نیست. چنان مرا شیفته خودش کرد که بعدها اگر می‌گفت بمیر، می‌مردم.^{۲۵۶}

اینگونه افراد به دلیل دارا بودن عفو و گذشت به این مراتب عالی رسیده‌اند.

خبر ارتحال میرزا جواد آقای تهرانی

حجت الاسلام امیدوار که یکی از طلاب حوزه علمیه مشهد است می‌گوید: روزی سوار تاکسی شدم تا به جایی بروم. راننده ماشین جوانی بود که او را نمی‌شناختم. بنده به مناسبتی خبر ارتحال میرزا جواد آقای تهرانی (رحمه الله علیه) را به او دادم. تا شنید بسیار متاثر و ناراحت شد. گفتم شما ایشان را از کجا می‌شناسید. راننده گفت: ۲۰ سال است که من مرید ایشان هستم. زیرا آن زمانی که جوان بودم با دوچرخه‌ای از کنار خیابان عبور کردم. برای یک لحظه غافل شدم و با ایشان برخورد کردم و خودم و مرحوم آقا تهرانی نقش بر زمین شدیم. با خود گفتم هم اکنون ایشان با عصای خود مرا خواهد زد. ولی همانند پدری مهربان قبل از اینکه لباس‌های خود را تمیز کنند، مرا از زمین بلند کردند، مرا تمیز کردند و به من دلداری دادند. بعد گفتند فرزندم مشکلی برایت پیش نیامده؟ من در جواب گفتم ببخشید نفهمیدم و عمدی نبود. ایشان در پاسخ فرمودند: نگران نباش از کجا معلوم که تو مقصری؟ شاید من نباید از اینجا راه می‌رفتم.^{۲۵۷}

^{۲۵۶} یادگاران کتاب شهید کاوه - کورش علیانی

^{۲۵۷} هزار و یک نکته اخلاقی از دانشمندان، صفحه ۳۸۴

این داستان مصداق عفو به ظالم پشیمان است. خداوند ایشان را رحمت کند که چه روحیه بزرگی در عفو داشتند.

برخی عفو ها مانند عفو همسر مربوط به داخل خانه است. گاهی حتی همسر از کار خود اظهار پشیمانی هم نمی کند، اما در اینجا ما باید عفو کنیم. بالاخره در زندگی مشکلات و باشد. مودت [4] اختلاف هایی ایجاد می شود. زندگی ها باید «...جَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً...» دوست داشتن و رحمت بخشیدن است. ما باید همسر خود را دوست داشته باشیم و در مواقعی که اشتباه می کند باید او را ببخشیم. این کار ساده نیست و وقتی انسان در موقعیت قرار می گیرد باید تلاش کند، اما اگر ۴۰ روز این کار را انجام دهد، کم کم این رفتار ملکه ذهن او می شود. در مقابل اگر عفو و گذشت نباشد و در مشاجره ها طرفین دائما با یکدیگر جدل کنند، چه فایده ای دارد و فقط زندگی خود را خراب کرده ایم.

امروزه متأسفانه خانواده ها شیشه ای شده اند و زود می شکنند. در بعضی مواقع مشاهده می شود که خانمی در همان هفته اول زندگی ساک خود را بسته و به خانه پدر می رود. وقتی می پرسند چه شده است؟ می گوید: من دیگر نمی توانم با این دایناسور زندگی کنم! او از شمر بدتر است. آسیه اینقدر در خانه فرعون اذیت شد، شوهر من از فرعون بدتر است. به من می گوید بی شعور. درست است آن مرد اشتباه کرد که چنین حرفی زد، اما شما هم نباید اینقدر شکستنی باشید. بعضی وقت ها به شوخی می گویند: او که نگفت بی شعور! گفت "برو ظرف ها رو بشور". یا می گوید همسر من به من گفت: "کوفت". به شوخی می گویند: این حرف را نزد، این کلمه مخفف "کل وجودم فدای تو" بود. نباید انسان اینقدر شکستنی باشند و با یک مشکل کوچک دم از طلاق بزنند. بعضی می گویند: خدا طلاق را حلال کرده ولی شما طلبه ها حلال نمی کنید. بحث حلال و حرام نیست، در اینجا باید بحث زندگی را مطرح کنیم.

مردان نیز در زندگی باید روحیه خوبی داشته باشند. وقتی مردها وارد خانه می شوند همسر و فرزندان باید از وجود او لذت ببرند و خوشحال بشوند. خانم همسایه شهید باکری

به همسر این شهید بزرگوار می‌گوید: "من دوست دارم یکبار که حاج مهدی آقا به خانه می‌آید، در خانه شما باز باشد تا ببینم به شما چه می‌گوید که تا نیم ساعت بعد در حال خندیدن هستید". مرد باید در خانه اینگونه رفتار کند تا همه از وجود او خوشحال باشند.

(۲) عفو فرزندان:

انسان باید فرزندان خود را عفو کند. افرادی هستند که ۲۰ یا ۳۰ سال با دختر یا پسر خود قهر هستند، چرا که در زمان عروسی حرف آنها را گوش نداده‌اند. در این موارد حق با شماست، اما دیگر از آن مسئله خیلی سال گذشته است و آنها هم اگر به حرف شما گوش نداده‌اند خودشان لطمه خواهند خورد. شما آنها را ببخشید. این نمی‌شود که سالیان دراز با یکدیگر رفت و آمد نداشته باشند. پدر و مادر ظلم و کوتاهی فرزندان را باید عفو کنند. هر چقدر فرزندان ما به ما ظلم کرده باشند، به ظلم فرزندان حضرت یعقوب (علیه السلام) که نخواهد رسید. ۳۰ سال فرزندان، پسرش را از او جدا کردند، پدر آنقدر اشک ریخت تا چشمانش را از دست داد. اما وقتی فرزندان نزد پدر آمدند و اظهار پشیمانی کردند، پدر آنها را بخشید و گفت در آینده برای شما استغفار می‌کنم (در بعضی روایات از آینده به سحر شب جمعه تعبیر شده است).

امام علی (علیه السلام) می‌فرماید:

«بدترین مردم کسی است که خطای دیگران را نبخشد.»^{۲۵۸}

فرزندان شما پشیمان شده و از شما طلب بخشش می‌کنند، او را از خود نرانید و او را عفو کنید.

(۳) عفو فامیل و اطرافیان:

فامیل و اطرافیان از برادر و خواهر و فرزندان آنها را عفو کنید و از کوتاهی و ظلم آنها بگذرید. در داستان یوسف پیامبر (علیه السلام) پدر فرزندان را بخشید. برادران سپس نزد

^{۲۵۸} میزان الحکمه ج ۷ «شَرُّ النَّاسِ مَنْ لَا يَعْفُو عَنِ الزَّلَّةِ

یوسف (علیه السلام) رفتند و از او خواستند تا آنها را ببخشد. یوسف (علیه السلام) به آنها گفت من همان زمان شما را بخشیدم. این ها مصداق عفو نزدیکان است. بعضی ها برای ارث و میراث و مال دنیا چقدر با یکدیگر مشکل دارند، یا فلان فامیل فراموش کرد که آنها را افطاری دعوت کند، سال ها با یکدیگر قهر هستند.

افطاری

پدر شهید علی اکبر اردمه تعریف می کند که یکبار یکی از همسایه ها ما را برای افطاری دعوت نکرده بود و من هم به تلافی او را به میهمانی افطاری مان دعوت نکردم. علی اکبر از این کار من ناراحت شد و گفت: «پدر اگر همسایه بر فرض اشتباه کرده است شما چرا مقابله به مثل می کنی؟» و خودش رفت و از آن همسایه معذرت خواهی کرد و او را جهت افطار دعوت نمود.^{۲۶۰ ۲۵۹}

عفو روش بزرگان است

امام صادق (ع) فرمود:

زنی از یهود برای رسول خدا گوسفند کباب شده ای را که با سم مهلکی آمیخته شده بود، هدیه آورد تا آن حضرت را مسموم کند، ولی رسول خدا به وسیله ی وحی از آن توطئه، آگاه گردید و ضمن احضار زن، علت این کار را از او جویا شد، وی جواب داد: با خود اندیشیدم که اگر تو در واقع فرستاده ی خدا باشی این سم به تو اثر نمی کند و اگر پادشاه هستی، مردم از شر تو ایمن می شوند. رسول خدا (ص) آن زن را بخشید، در حالی که می توانست او را به خاطر این اقدام بکشد.^{۲۶۱}

امام حسن علیه السلام گوسفند زیبایی در خانه نگهداری می کرد که به آن علاقه مند بود. روزی دید که پای گوسفند، شکسته است. از غلامش علت را پرسید وی پاسخ داد: من شکستم. امام پرسید: چرا این کار کردی؟ گفت: می خواستم شما را ناراحت کنم. امام (ع)

²⁵⁹ اطلاعات دریافتی از کنگره سرداران و ۳۲۰۰۰ شهید استانهای خراسان

²⁶⁰ <http://soada.ir/note>

²⁶¹ بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۶۵.

لبخندی زد و فرمود: من هم در عوض تو را خوشحال می کنم؛ تو در راه خدا آزاد هستی

(۲۶۲)

²⁶² مقتل خوارزمی، ج 1، ص 127، چاپ مکتب مفید.

خداوند مهربانی را دوست دارد حتی مهربانی نسبت به حیوانات را دوست دارد لذا بارها پیش آمده که یک نفر از بندگان خدا به حیوانی محبت کرده است خداوند در همین دنیا به او پاداش داده است.

مرحوم لاهیجی نقل نموده که در یکی از شیهای تابستان، مرحوم الهیان با عده ای از ارادتمندانش در منزل ما میهمان بودند. آن شب در اتاق، کک زیاد بود به حدی که همه را ناراحت می کرد. یکی از دوستان ککی را با دست کشت. مرحوم الهیان متغیر شد و فرمود چرا این حیوان را میکشید؟! بگویید برود. لحظاتی نگذشت که تمام ککها از اتاق خارج شدند و مدتها در آن اتاق کک مشاهده نگردید²⁶³.

توبه گریه!

مرحوم حاجی نوری در دارالسلام می فرماید:
از یکی از علمای نجف نقل می کند که در منزل کبوتری داشتیم گریه ای هم گاهی در منزل می آمد و می رفت روزی گریه به کبوتر مزبور که مورد علاقه ما بود حمله کرد، گرفت و برد و خورد و بچه ها هم تعقیبش کردند ولی نتوانستند او را دریابند.
من هم عصا را نزدیک خودم گذاشته بودم تا وقتی گریه رسید او را تنبیه نمایم اما تا چند روز نیامد چون شعور دارد هشیار است می فهمد جایی که دزدی و خیانت کرده نباید به این سادگیها آفتابی شود.

روزی متوجه شدم که آهسته آهسته می آید خیلی مقدس وار عمل به احتیاط می کند خودم را پنهان کردم که نفهمد در کمینش هستم و فرار کند.
داخل حجره خودم را پشت پرده پنهان کردم وارد کتابخانه شد من هم داخل شدم و درب را بستم تا گریه متوجه شد که در بسته و من هم با عصا باو حمله ور شدم متوجه شد کار از کار گذشته است و اینطرف و آن طرف رفتن فایده ندارد یک مرتبه جستن کرد و روی کتابها این طرف و آن طرف رفت تا روی رحل قرآن دستها و پوزه اش را روی قرآن گذاشت و به اصطلاح به قرآن پناهنده شد.
من وقتی چنین دیدم که حیوان به قرآن پناهنده شد، چوب را کنار گذاشتم و درب اتاق را باز کردم تا برود، گریه هم آهسته بیرون جهید ولی توبه اش صادقانه بود چون از آن به بعد دیگر در [خانه ما خیانت نکرد نه کبوتر نه ماهی نه گوشت، هیچ کدام را نبرد، این است وضع حیوانات²⁶⁴].

آفتاب آمده بود تا وسط اتاق و مگس ها را هم با خودش آورده بود. اردیبهشت بود و هنوز لذت داشت که دراز بکشی توی این آفتاب و آن قدر گل ختمی هایی را که با آن گردن خارخاری تا لب پنجره قد کشیده بودند، نگاه کنی تا چشم هایت گرم شود، سنگین شود و خوابت ببرد؛ اگر مگسها بگذارند

²⁶³ <http://pirastefar.blogfa.com/post/3994>

²⁶⁴ داستانهای پراکنده، ص 30

مجدحسین هر روز اول چادر برمی دارد، مگس ها را بیرون می کند و گاهی که یکی دوتایشان سمج می شوند، آن قدر دور اتاق دنبالشان می کند تا بالاخره آن ها را می گیرد توی مشتتش. بعد در حالی که عرق از سر و رویش راه افتاده، می آید توی حیاط، ولشان می کند. آن وقت است که نجمه سادات، عبدالباقی، نورالدین و بدرسادات با هم می زنند زیر خنده. نجمه می گوید: آقا جون، خب چرا این طوری می کنید؟ یکی بزنی توی سرش بمیرد دیگر. و خودش جلو جلو می داند آقا جون چی جواب می دهد: عزیز دلم، این مگس هم جان دارد. نباید جاندار را کشت. بعد چادر را با وسواس، تا می کند و می دهد دست نجمه سادات. می گوید: لباس را هیچ وقت پرت نکنید بیفتد يك گوشه. حتما آویزان کنید یا تا کنید. کلی از این کارهای ریز ریز هست که مقید است آنها را انجام بدهد. دست هایش را قبل از کار و قبل و بعد از غذا بشوید. قبل از غذا کمی نمک بخورد، بعدش هم همین طور. وقتی سرش را شانه می کند، بنشیند و چیزی پهن کند. ایستاده چیز نخورد. توی در ننشیند. سبزه و گیاه - اگر شده کم - دور و برش باشد و... به بچه ها می گوید: کسی که مقید باشد به چیزهای کوچک، کم کم آماده چیزهای بزرگ هم می شود. این ها خودش آدم را می کشد به سمت حقیقت.²⁶⁵

در حالات حضرت آیت الله آقای سید محمد باقر شفتی ذکر شده که آن مرحوم اوایل تحصیلات خود در نجف اشرف از حیث فقر بر او بسیار بد می گذشت و غالبا ایشان از برای قوت لا یموت خود معطل بودند.

آخر الامر نجف را ترک کرد و به حوزه علمیه اصفهان آمد در آنجا هم به او سخت می گذشت.

فرموده بود: مدتی بر من گذشت نداشتم تا اینکه بسیار ضعیف شدم روزی در مدرسه نماز وحشتی آوردند تقسیم کردند به مقدار یک نماز هم به من دادند پیش خود گفتم مدتی است گوشت نخورده ام. بهتر است قدری گوشت بخرم رفتم بازار یک دانه جگر گوسفندی خریدم.

در مراجعت برخوردم بخرابه ای دیدم سگی در کنار خرابه از گرسنگی حال حرکت ندارد و شیر در پستان او خشکیده است می گوید: دلم بحال سگ سوخت چون دیدم بچه های او به زیر سینه او چسبیده اند من آن جگر را قطعه قطعه نمودم و به سوی او افکندم تا تمام شد آن سگ سر خود را بطرف آسمان بلند کرد و چند مرتبه صدا زد یقین کردم در حق من دعا کرد.

طولی نکشید که از شفت که محل اصلی من است یکی از ثروتمندان آنجا وجه زیادی برای من فرستاد و لکن در نامه قید کرده بود که راضی نیستم یک درهم آن را صرف کنی بلکه باید آن را در نظر شخصی امینی بگذاری تا اینکه سرمایه کسب خود قرار دهد و از منافع آن استفاده کنی چون به دستور او عمل نمودم خداوند به من ثروت فوق العاده عنایت کرد که چهار صد کاروانسرا و دو هزار دکان خریدم و یک دهی خریداری نمودم که مال التجاره او در هر سالی نهصد خروار برنج می شد.

²⁶⁵ زندگی مجد حسین طباطبایی، حبیب جعفریان

و در هر سال مالیات مستغلات من بهفده هزار تومان می رسید (البته پول آنزمان) و عائله من حدود سیصد نفرند!^{۲۶۶}

سبزی فروش محله می گفت:

یک روز جناب میرزا جواد اقا تهرانی تشریف آوردند و مقداری سبزی خریداری نمودند. پس از نیم ساعت دیدم ایشان سبزی به دست به طرف مغازه ام می آیند، خیلی ناراحت شدم زیرا با خود فکر کردم که شاید سبزی ها خراب بوده و آقا پس آوردند. خیلی خجالت کشیدم و در فکر بودم که چه بگویم. در همین خیالات بودم که دیدم ایشان با آن قد خمیده و چهره ملکوتی وارد مغازه شدند و فرمودند: این سبزی ها را از کجا برداشتی و به من دادی؟ عرض کردم: چطور مگه؟ فرمودند: وقتی سبزی ها را منزل بردم، دیدم یک مورچه در میان سبزی ها است و احتمال دادم که لانه ی مورچه باید در درون مغازه شما باشد و من او را آواره کرده ام، حالا خودم او را آورده ام تا از جایی که برداشته ای بگذارم تا به راحتی به سوی لانه اش حرکت نماید.^{۲۶۷}

: استاد مجاهدی حکایت جالبی از اقامت ایشان در کوه خضر نقل می کند
هنگامی که حضرت آقای مجتهدی در قم اقامت داشتند با مسجد مقدس جمکران و کوه خضر (= در نزدیکی های روستای جمکران) بسیار مأنوس بودند. در آن زمان هنوز مسجد همان حالت قدیمی خود را داشت و معنویت عجیبی بر فضای آن حاکم بود و ایشان می فرمودند

²⁶⁶ اسرار معراج ص 85 .

²⁶⁷ منبع : کتاب خاطراتی از آینه ی اخلاق، صفحه ۳۹، به نقل از حجت الاسلام حاج مجد تهرانی فرزند میرزا جواد آقا

مسیر عبور حضرت ولی عصر - ارواحنا فداه - از زمینی که مسجد مقدس جمکران در آن واقع است. هنوز روشن و عطر آگین است و جان آدمی را می‌نوازد و آدمی را به خضوع و خشوع وا می‌دارد

بر زمینی که نشان کف پای تو بود سال‌ها سجده صاحب‌نظران خواهد بود

کوه خضر نیز از اماکن مورد علاقه ایشان بود و در آن جا خلوت می‌کردند و به دعا و توسل می‌پرداختند. آن سال تصمیم گرفته بودند که اربعینی را در کوه خضر سپری کنند و لذا ده روز پیش از فرا رسیدن ماه مبارک رمضان به کوه خضر رفتند و در اتاقی که در آنجا بود ساکن شدند و ارتباطشان را جز با معدودی از دوستان قطع کردند

بعد از گذشت روزها آخرین روز از ماه مبارک رمضان فرا رسید و جناب آقای مجتهدی فرموده بودند که در آخرین روز ماه مبارک مهمان آقای حاج میرزا یدالله غروی خواهم بود

حجت الاسلام غروی از علاقه‌مندان و اطرافیان حضرت آیت الله العظمی نجفی مرعشی بودند و با آقای مجتهدی نیز الفتی دیرینه داشتند، منزل مسکونی ایشان در خیابان بهار بود و دوستان بعد از افطار برای دیدار آقای مجتهدی در آنجا جمع شده بودند و حضرت آقای مجتهدی پاسی از افطار گذشته بود که آمدند

ایشان در مدت این چهل روز به خاطر روزه داری و غذای بسیار کمی که مصرف کرده بودند و نیز به علت شب زنده داری‌ها و ریاضات شرعی، به طور محسوسی لاغر و تکیده شده بودند ولی طراوت و جودی شان بیشتر از پیش به نظر می‌رسید

پس از ورود به خانه و احوال پرسی از دوستان، دست و روی خود را در آب زلال حوضی که در وسط حیاط بود شستشو دادند و بعد دستمالی از جیب پیراهن بلند عربی خود درآوردند و همین که آن را باز کردند تا دست و روی خود را خشک کنند، حال ایشان منقلب شد! و انقلاب حال شان به خاطر مورچه‌ای بود که در داخل دستمال دیده بودند: دستمال را آهسته جمع کرده و در جیب خود گذاشتند و فرمودند

من ناخواسته این مورچه را از لانه خود دور کرده‌ام و آوارگی او را نمی‌توانم تحمل کنم! باید بروم! قبض او مرا آزار «
» می‌دهد

دوستان هر چه اصرار کردند که شما خسته‌اید و تازه از راه رسیده‌اید، اجازه دهید تا با ماشین سواری شما را تا کوه خضر همراهی کنیم، نپذیرفتند و فرمودند

«!تاوان این غفلت، پیاده رفتن به کوه خضر و پیاده برگشتن است»

حضرت آقای مجتهدی پیاده به کوه خضر رفتند و در جایی که بیتوته می کردند مورچه را به لانه خود رهنمون شدند و پس از گذشت چند ساعت به قم بازگشتند^{۲۶۸}

دوبار مهربانی در عالم برزخ برای علامه مجلسی فایده داشت

علامه مجلسی «ره» با آن مقامات بلند علمی و معنوی و خدمات فراوانی که به اسلام و مسلمانان کرده است و اکنون در محضر رسول الله «صلی الله علیه و آله وسلم» است، وقتی به خواب مرحوم جزائری آمد، فرمود: دو چیز خیلی برای من نفع داشت. یکی اینکه روزی از کوچه های یهودی نشین اصفهان رد می شدم و سیبی در دست داشتم. دیدم یک کودک در آغوش مادرش، آن سیب را دیده و برای آن ذوق کرد. من نیز آن سیب را به او دادم. این عمل، یعنی خوشحال کردن آن کودک که ظاهراً یهودی هم بوده است، برای علامه مجلسی بسیار مفید واقع شده است. یعنی آن عمل به ظاهر کوچک و ناچیز، ارزش و فایده فوق العاده ای نزد اهل ملکوت و در برزخ داشته است.

علامه مجلسی در خصوص دوّمین عملی که در راحتی برزخ او تأثیر داشته، می فرماید: روزی به مسجد می آمدم و تگرگ تندی گرفت. دیدم یک بچه گربه زیر تگرگ است و راه نجاتی ندارد، دلم برای او سوخت و بچه گربه را زیر عبای خود گرفتم تا تگرگ تمام شد و سپس او را رها کردم. کمک به این بچه گربه نیز برای من بسیار سودمند بود.^{۲۶۹}

گربه ای در حیاط

یک روز در حیاط راه می رفتیم، گربه ای در آنجا می چرخید، هنوز با گربه دوست نشده بودم، حضرت امام بهش غذا می داد. رفت و آمد گربه دیگر خیلی زیاد شد. بعد، هر موقع ما می آمدیم سریع می دوید، می آمد و با ما راه می رفت. دیگر با ما دوست شده بود. اگر ما محلش نمی گذاشتیم، جلویمان می آمد و دوباره عقب می رفت خیلی با مزه بود. یک روز که کول من

²⁶⁸ <http://orafayeeslami.blogfa.com/post/82>

²⁶⁹ <http://www.almazaheri.ir/farsi/Index.aspx?ID=422&TabID=0003>

بود، تا حاج عیسی را دید (حاج عیسی اذیتش می کرد) یک پنجول پشت من زد و رفت. ننه صغری که آنجا بود به حاج عیسی گفت: گربه را از اینجا ببرید. بعد که آقا شنید گربه را برده اند، خیلی ناراحت شدند؛ آقا خیلی بهش غذا می دادند، اکثر گوشت‌های غذایشان را به آن می دادند.²⁷⁰

علامه طباطبایی و نجات گربه

گربه‌ای در چاه حیاط خلوت خانه اش افتاده است و با آنکه مرتب برای آن غذا و گوشت می‌ریخت ولی بسیار ناراحت بود که چرا ما باید غفلت کنیم و سر چاه را باز بگذاریم تا حیوانک در آن بیفتد. سپس دستور داد که مقتی بیاورند و در چاه را بکنند و گربه را بیرون بیاورند. طبق نقل فرزندش، این کار حدود 1500 تومان در آن روز برایش خرج برداشته بود. ولی خوشحال بود که برای نجات حیوانی اقدام کرده است. همسر علامه گفته بود ما در منزل حق نداشتیم برای از بین بردن مورچه یا سوسک و مانند آن سمپاشی کنیم. چون علامه معتقد بود: «اینجا جان دارند و ما حق نداریم آنها را بی‌جان کنیم، باید بکوشیم منزل را نظافت کنیم تا اینها پیدا نشوند»²⁷¹

امیرالمومنین در شبی که ضربت خوردند وقتی خواستند از خانه بطرف مسجد بروند سفارش مرغابی هارا اینگونه کردند:

وقتی فجر صادق طلوع کرد، ابن نَبّاح مؤذن اذان گفت. امام برای رفتن به مسجد، به حیاط منزل رفت. در این موقع، مرغابی‌ها برخلاف روزهای قبل، مقابل امام آمدند و پیر می زدند و فریاد و سر و صدا می کردند! یک نفر از اهل منزل خواست آنها را دور کند، اما امام فرمود: اینها را رها کنید! اینها الان سر و صدا می کنند و بعد از این نوحه کنند گانی خواهند بود!

آنگاه امام سفارش مرغابی هارا به ام کلثوم نمود و فرمود: ای دخترم! به حقی که بر تو دارم، اینها را رها کن بروند! زیرا پرندۀ‌ای را نگاه داشتی که هرگاه گرسنه و تشنه می شود، قادر بر سخن گفتن نیست. یا آنها را غذا بده و سیراب کن و یا آنها را رهانما تا بروند و از گیاهان زمین بخورند!

مهربانی سردار سلیمانی نسبت به پرندگان

اکبر کشاورز شیرازی «معروف به عکاس امام خمینی (ره) خاطراتی از سردار سلیمانی در مورد محبت او به حیوانات نقل می کند.

به گزارش حکیم مهر به نقل از خبرگزاری بسیج، کشاورز شیرازی که تاکنون تصاویر دوقلوی امام خمینی (ره) و رهبر معظم انقلاب را در کنار هم طراحی و تیراژ وسیعی چاپ و منتشر کرده است، می گوید: حدود 10 سال پیش یک روز صبح دلم گرفته بود و برای اینکه حالم بهتر شود تصمیم گرفتم بروم گلزار شهدای بهشت زهرا (س)؛ همیشه عادت دارم وقتی غصه دار می شم میرم بهشت زهرا (س) نزد دوستانم تا کمی آرامش پیدا کنم.

²⁷⁰ سید علی خمینی نوه حضرت امام.

²⁷¹ <http://kayhan.ir/fa/news/90370>

ساعت حدود ۹ و بیست دقیقه، سر قبر یکی از دوستان شهیدم در حال گریه و راز و نیاز بودم که حاج قاسم را دیدم کیسه ای دستش است، او هم مرا دید و متوجه حالم شد؛ نزد من آمد و نزدیک به دوساعت با هم گفت و گو و درد دل کردیم تا اینکه آرام شدم.

حاج قاسم گفت: بلند شو برویم، گفتم کجا؟ گفت: امروز طبق روال هر هفته ماموریت داشتم که تو را دیدم و ماموریتم را پاک فراموش کردم که برای چی آمده بودم. گفتم خوب! حالا کجا بریم دست من را گرفت و برد سر قبر شهدای گمنام و دیگر شهدا، از داخل کیسه ای که همراه داشت مقداری ارزن و گندم به من داد و گفت: سرهر قبر کمی از این دانه ها برای پرنده ها بریز...

قرار گذاشتیم وقتی گندم ها و ارزن ها را روی قبرها ریختیم یک جایی همدیگر را ببینیم. وقتی گندم ها و ارزن ها تمام شد پرسیدم قاسم جان اینجا که پرنده ای نیست، حاج قاسم گفت: اکبر جان هست، وقتی برگشتم متوجه شدم تعدادی یاکریم و گنجشک روی قبور شهدا نشسته و در حال جدا کردن دانه ها بودند.

سردارگفت: یک روز که برای قرائت فاتحه به قطعه شهدای گمنام آمده بودم، متوجه شدم مقداری شیرینی روی قبر ریخته و چند تا گنجشک مشغول خوردن بودند؛ بعد از مدتی یک یاکریم نشست روی قبر و گنجشک ها پریدند، اما چیزی روی قبر باقی نمانده بود و یاکریم ته مانده شیرینی ها را به سختی نوک می زد تا بخورد، خیلی دلم سوخت و تصمیم گرفتم هر موقع سر قبر شهدا می آیم مقداری ارزن و گندم با خودم بیاورم سر قبر شهدا بریزم تا این پرنده ها بخورند. این کار برایم عادت شده و خوشحال می شوم که این آفریده های خدا هم خوشحال هستند.

او گفت: اکبر جان خدا به اندازه همین که دلی را سیر کردیم آن هم از این زبان بسته ها، خدا را شکر می کنم²⁷²

اری کسی که حیواناتی دارد یا پرندگان دارد باید مرتب به اب و غذای آنها برسد. محل آنها تنگ و اذیت کننده نباشد. متأسفانه پرندگان را در قفس های کوچک قرار می دهند. گاهی چندتا مرغ را در یک قفس کوچک قرار می دهند و در حقیقت آنها را چندین ماه تا زمان ذبحشان، زندانی می کنند که اینها بدون مجازات الهی نخواهد بود.

مواردی بوده است که شخصی به حیوانی اذیت و آزار رسانده است خدا در همین دنیا او را عذاب کرده است.

یک عابدی در بنی اسرائیل داشت نماز می خواند، بچه ها مقابل او مرغی را داشتند پَر می گندند با شکنجه می گشتند، زنده زنده، آن مرغ هم جیغ و داد می کرد، خب درد می کشید، آقا مرغ را می خواهی بخوری ذبحش کن. می خواست برود کمک کند نرفت. این روایت است که برای شما می گویم. بعد نمازش را ادامه داد حالا مرغی است دیگر. زمین دهن باز کرد او را در عذاب فرو برد. در روایت هست تا الآن که²⁷³ من با شما سخن می گویم امام می فرماید که او در قعر عذاب در حال فرو رفتن است

²⁷² <http://hakimemehr.ir/fa/news/54753>

²⁷³ سخنرانی حجه الاسلام پناهیان 1192918/ <https://rasekhoon.net/media/show/>

! ننگوله‌ای بر گردن

میگویند آقا محمد خان قاجار علاقه خاصی به شکار روباه داشته. تمام روز را در پی یک روباه میتاخته، بعد آن بیچاره را میگرفته و دور گردنش، زنگوله‌ای آویزان میکرده و آخر رهایش میکرده

تا اینجا ظاهراً مشکلی نیست. البته که روباه بسیار دَویده، وحشت کرده، اما زنده است؛ هم جانش را دارد، هم دُمش و هم پوستش. میماند آن زنگوله

از این به بعد روباه هر جا که برود زنگوله توی گردنش صدا می‌کند! دیگر نمیتواند شکار کند، چون صدای زنگوله، شکار را فراری میدهد. بنابراین «گرسنه» می‌ماند. صدای زنگوله، جفتش را هم فراری می‌دهد، پس «تنها» میماند. از همه بدتر، صدای زنگوله، خود روباه را «آشفته» میکند، «آرامش» را از او میگیرد.

یکی از بزرگان گفته بود: حالت قبض و بی‌حالی پیدا کردم. نماز شب می‌خواندم، اما لذتی نمی‌بردم و گرفتگی روحی شدید داشتم. هرچه با خود فکر کردم که چرا این‌طور شده و من چه کار ناپسندی کردم، چیزی به یاد نیاوردم. تا اینکه در عالم کشف به من گفتند: «شکت عنک عصفورۃ عند الحضرة»، یک بچه گنجشک از دست تو در نزد خداوند شکایت کرده است! وقتی بیدار شدم با خود اندیشیدم و متوجه شدم که چند روز پیش دیدم که بچه‌ها گنجشک کوچکی را گرفته و با آن بازی می‌کنند. من بی‌اعتنا از کنار آنها رد شدم و حرفی نزد. در حالی که باید آن بچه گنجشک را از کودکان می‌گرفتم و نجات می‌دادم. بچه گنجشک از بچه‌ها شکایت نمی‌کند، زیرا آنها فهم و درک معنای حیوان آزاری را ندارند، بلکه از بزرگترها شکایت می‌کند. آن مرد بزرگ می‌گفت: به آن گنجشک کمک نکردم و اکنون نمی‌دانم آن بچه گنجشک کجاست و چه کنم؟!

همان شخص مرتب از خدا درخواست می‌کرد که او را نجات دهد. ایشان می‌گفت: روزی به صحرا رفتم و دیدم یک بچه گنجشک از درخت روی زمین افتاده و ماری قصد بلعیدن او را دارد. لذا عصای خود را بلند کردم و مار را فراری دادم و بچه گنجشک را نجات داده، پس از نوازش، در آشیانه‌اش گذاشتم. همان شب وقتی سحرگاه برای نماز شب بیدار شدم، در عالم کشف به من گفتند: «شکرت عنک عصفورۃ عند الحضرة». فهمیدم آن گنجشک نزد خداوند از من تشکر کرده است. پس از آن، مجدداً

حال عبادت برای من پدیدار شد، از ناراحتی بیرون آمدم و حالت قبض من مبدل به حالت بسط گردید.^{۲۷۴}

هیچ دانی نازنینم می توانی / راحت اسرار سعادت را بدانی
رمز خوشبختی انسان نسیت جز این / مهربانی ، مهربانی ، مهربانی

بخاطر یک گربه عذاب می شد!

رسول خدا صلی الله علیه و آله در سخنی، حبس حیوان را باعث عذاب شدید آخرت بیان کرده اند. ایشان در جریان سفر معراج فرمودند: «زنی - که صاحب گربه ای بود - را در میان آتش دیدم که گربه اش نیز از هر طرف او را گاز می گیرد و می درد؛ علتش این بود که آن زن - در دنیا - این حیوان را بسته بود؛ بدون آنکه غذایی به او بدهد یا آزادش نماید تا خودش حیوانی را شکار کند؛ یعنی حبس،²⁷⁵ بدون غذا و آزادی

اقایی می گفت الاغی داشتم روزی او را جایی گذاشتم بعد که امدم دیدم نیستش. دنبالش گشتم دیدم روی مادیانی است! خواستم جدایش کنم با سنگ او را زدم ولی ناگهان افتاد و مرد!

حیوان ازاری علامت بی رحمی فر

متأسفانه مرتب اخباری مبنی بر حیوان ازاری منتشر میشود یا کلیب ان در فضای مجازی پخش میشود.. افراد حیوان ازار افراد فاقد رحم و مهرانی هستند و حتما در قیامت در دادگاه الهی محکوم خواهند شد.

دادستان کرمانشاه خبر داد؛

دستگیری زن سگ آزار در کرمانشاه

دادستان بهشهر

²⁷⁴ <http://www.almazaheri.ir/farsi/Index.aspx?ID=422&TabID=0003>

²⁷⁵ مجلسی، 1403ق، ج 64، ص 268؛ دمیری، بی تا، ج 2، ص 251

عوامل حیوان آزاری در بهشهر دستگیر شدند

خبرگزاری مهر، علی صداقت در این خصوص گفت: در پی انتشار فیلمی منجر کننده از حیوانان آزاری در بهشهر دستور قضایی برای شناسایی ه گزارش و دستگیری عوامل بریدن گوش الاغ صادر شد.

این مقام قضایی تصریح کرد: در حال حاضر متهم که اقدام به بریدن گوش های الاغ نموده و فردی که از این اقدام فیلمبرداری کرده، دستگیر شده و تحت نظر قرار دارند.

مدیرکل محیط زیست بوشهر خبر داد؛

شناسایی و شکایت محیط زیست بوشهر از یک حیوان آزار

دادستان فردیس خبر داد؛

شناسایی و بازداشت عامل حیوان آزاری در فردیس

با دستور قضایی؛

حیوان آزاران در سردشت به شلاق محکوم شدند

دستگیری حیوان آزاران در شهرستان فریدون شهر

وصدها مورد دیگر

در گذشته احترام به طبیعت برای خانواده ها مهم بود اما اکنون برایشان مهم نیست و حتی برای معروفیت حیوان آزاری می کنند. کامیونی به پلنگ تصادف کرده بود وبعدها معلوم شد پلنگ حامله بوده و خود و توله هایش تلف شده اند. گفتند چرا این کار را کردی؟ گفت دیدم در جاده است و خوشم آمد دنبالش کنم و به او زدم! در آخر هم قاضی او را تبرئه کرد و جریمه هم پرداخت نکرد^{۲۷۶}

..امام سجاد علیه السلام، چهل بار با شتر خود به حج رفت ولی یک تازیانه بر آن نزد

چند روایت درباره چگونگی برخورد با حیوانات

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

وقتی ماده شتری را دید که زانویش بسته شده و بارش همچنان بر پشت اوست - فرمود :
صاحب او کجاست ؟ به او بگویید خودش را برای شکایت [این شتر در قیامت] آماده
کند .^{۲۷۷}

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

خداوند ملایمت و مدارا کردن را دوست دارد و بر انجام آن کمک می کند . پس ، هرگاه
چارپایان لاغر را سوار شدید ، آنها را در منزلهایشان فرود آورید . اگر زمین خشک و بی
گیاه بود با شتاب از آن بگذرید و اگر سرسبز و پر علف بود، آنها را در آن جا استراحت
دهید.^{۲۷۸}

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

(بحار الأنوار: ۵۰/۲۷۶/۷)^{۲۷۷}

(الكافي : ۲/۱۲۰/۱۲)^{۲۷۸}

چارپایان سالم را سوار شوید و آنها را سالم نگه دارید و آنها را کرسی خطابه و صحبت‌های خود در کوچه‌ها و بازارها نکنید؛ زیرا بسا مرکوبی که از سوارش بهتر و بیشتر از او به یاد خداوند تبارک و تعالی باشد^{۲۷۹}

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

اگر ستمی که به حیوانات می‌کنید بر شما بخشیده شود، بسیاری از گناهان شما بخشوده شده است.^{۲۸۰}

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

آیا درباره این بی‌زبانی که خداوند در اختیار تو گذاشته است، از خدا نمی‌ترسی؟! او از درد و رنجی که به وی می‌رسانی نزد من شکایت کرد^{۲۸۱}

: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله

(کنز العمال : ۲۴۹۵۷) ²⁷⁹

(کنز العمال : ۲۴۹۷۳) ²⁸⁰

(کنز العمال : ۲۴۹۸۲)

لعنت خدا بر کسی که حیوانی را مُثله کند²⁸²

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

حیوان شش حقّ به گردن صاحب خود دارد : هر گاه از آن پیاده شد علفش دهد ، هر گاه از آبی گذشت آبش دهد ، به ناحقّ آن را نزند ، بیشتر از قدرتش آن را بار نکند ، بیشتر از توانش آن را راه نبرد و مدت زیادی روی آن درنگ نکند^{۲۸۳}

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

حیوانات می گویند : خدایا! صاحب خوبی نصیب من کن ؛ کسی که مرا از آب و غذا سیر کند و بیش از توانم بر من بار ننهد^{۲۸۴}

: امام صادق علیه السلام

(کنز العمال : ۲۴۹۷۱)²⁸²

²⁸³ في المصدر : «يطيق»، و التصویب من مستدرک الوسائل - الجعفریات : ۸۵ ،
مستدرک الوسائل : ۸/۲۵۸/۹۳۹۳

(کتاب من لا یحضره الفقیه : ۲/۲۸۹/۲۴۷۷)²⁸⁴

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنید که مردی شتر خود را لعنت می کند ، فرمود : برگرد
، ، با شتر لعنت شده همراه ما نیا^{۲۸۵}

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

به صورت حیوانات ننزید؛ زیرا آنها حمد و تسبیح خدا می گویند²⁸⁶

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

حیوان را برای چموشی و سرکشی کردن بنزید، اما به خاطر لغزیدن ننزید

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله - وقتی الاغی را دید که صورتش را داغ نهاده اند - فرمود

مگر نشنیده اید که من لعنت کرده ام آن کسی را که صورت حیوان را داغ بنهد، یا بر
صورت آن تازیانه زند؟^{۲۸۷}

در کتاب من لا یحضره الفقیه:

..علی بن حسین علیهما السلام، چهل بار با شتر خود به حج رفت ولی یک تازیانه بر آن نزد

(دعائم الإسلام : ۱/۳۴۷)²⁸⁵

الکافی : ۶/۵۳۸/۴ ، الخصال : ۶۱۸/۱۰²⁸⁶

(التاج الجامع للأصول : ۴/۳۵۱)²⁸⁷

(کتاب من لا یحضره الفقیه : ۲/۲۹۳/۲۴۹۴)

ثواب مهربانی با حیوانات

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

زنی بد کاره سگی را دید که بر سر چاهی له له می زند و کم مانده است از تشنگی بمیرد .
او کفش خود را در آورد و آن را به روسری خود بست و به وسیله آن از چاه آب کشید [
. و به آن حیوان داد] ؛ و به سبب این کار آمرزیده شد^{۲۸۸}

رسول خدا صلی الله علیه و آله مردی را دید که پایش را روی سینه گوسفندی گذاشته و
مشغول تیز کردن کارد خود است و گوسفند به او خیره شده است. فرمود: نمی توانستی
قبلاً کاردت را تیز کنی؟ نکند می خواهی جان این حیوان را دوبار بستانی؟^{۲۸۹}

: به ناحق کشتن حیوانات

: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله

(کنز العمال : ۴۳۱۱۶)²⁸⁸

(الترغیب و الترهیب : ۲ / ۱۵۶ / ۲)²⁸⁹

هر حیوانی - پرنده یا جز آن - که به ناحق کشته شود در روز قیامت از قاتل خود شکایت خواهد کرد^{۲۹۰}

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

هر کس گنجشکی را بی سبب بکشد، آن گنجشک در روز قیامت از او به درگاه خدا بنالد . و بگوید : پروردگار من ! فلانی مرا نه برای استفاده که بی سبب کشت^{۲۹۱}

: مسند ابن حنبل - به نقل از عبد الله بن عمرو بن العاص -

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود : هر کس گنجشکی را ، بدون رعایت حق آن ، بکشد خداوند متعال در روز قیامت از او بازخواست کند . عرض شد : حق گنجشک چیست ؟
فرمود : این که او را ذبح کند، نه این که گردنش را بکند^{۲۹۲}

(کنز العمال : ۳۹۹۶۸) ²⁹⁰

(کنز العمال : ۳۹۹۷۱) ²⁹¹

(مسند ابن حنبل : ۲/۵۶۷/۶۵۶۲) ²⁹²

در کنز العمال آمده:

[رسول الله صلى الله عليه و آله] از کشتن هر جاندارى نهى فرمود، مگر آن که آزار و
آسيب برساند^{۲۹۳}

نهى از به جان هم انداختن حيوانات

التاج الجامع للأصول - به نقل از ابن عباس -

پیامبر صلى الله عليه و آله از به جان هم انداختن حيوانات نهى فرمود^{۲۹۴}

گاهی میخواهند حیواناتی را حمل کنند مخصوصا گوسفندانی را به شهر دیگری ببرند باید
در هنگام حمل مواظبت کنند آنها اذیت نشوند.

نتیجه خوشحال کردن حیوان

روزی امام حسن مجتبی علیه السلام در یکی از باغستان های شهر مدینه قدم می زد، که ناگاه چشمش
به یک غلام سیاه چهره افتاد که نانی در دست دارد و یک لقمه خودش می خورد و یک لقمه هم به سگی
که کنارش بود می داد تا آن که نان تمام شد.

(کنز العمال : ۳۹۹۸۱) ²⁹³

(التاج الجامع للأصول : ۴/۳۵۱) ²⁹⁴

حضرت با دیدن چنین صحنه ای ، به غلام خطاب کرد و فرمود: چرا نان را به سگ دادی و مقداری از آن را برای خود ذخیره نکردی ؟

غلام به حضرت پاسخ داد: زیرا چشم های من از چشم های ملتمسانه سگ خجالت کشید و من حیا کردم او این که من نان بخورم و آن سگ گرسنه بماند

امام حسن علیه السلام فرمود: ارباب تو کیست ؟

. پاسخ گفت : مولای من ابان بن عثمان است

حضرت فرمود: این باغ مال چه کسی است ؟

.غلام جواب داد: این باغ مال ارباب و مولایم می باشد

. پس از آن حضرت اظهار داشت : تو را به خدا سوگند می دهم که از جایث برنخیزی تا من باز گردم

سپس حضرت حرکت نمود و به سمت ارباب غلام رفت ؛ و ضمن گفتگوهایی با ابان بن عثمان، غلام و همچنین باغ را از او خریداری نمود؛ و سپس به جانب غلام بازگشت و به او فرمود: ای غلام ! من تو را از مولایت خریدم

.پس ناگاه غلام از جای خود برخاست و محترمانه ایستاد

سپس حضرت در ادامه سخنان خود اظهار نمود: این باغ را هم خریداری کردم ؛ و هم اکنون تو را در راه خداوند متعال آزاد نموده ؛ و این باغ را نیز به تو بخشیدم^{۲۹۵}

تاوان نامهربانی با حیوانات

²⁹⁵ تاریخ ابن عساکر ترجمة الامام الحسن علیه السلام : ص 148 ، ح 249 ، احقاق الحق: ج 11

گویند در زمان طاغوت پسر بچه ای تصادف کرد و وقتی بیمارستان بردند و دکترها معاینه کردند گفتند زنده نمی ماند! اورا پیش شیخ رجبعلی خیاط بردند ایشان هم گفت این پسر بچه حتما می میرد!

زیرا پدرش که قصاب است گوساله ای را چلو چشم مادرش سر بریده و دل مادر گوساله سوخته لذا این مرد باید تاوان پس بدهد!^{۲۹۶}

آری خداوند مهربان هیچ گونه اذیت و ازار نسبت به انسان ها و حیوانات را نمی پذیرد و به افراد مهربان پاداش می دهد و افراد نامهربان و ظالم و اذیت کننده را مجازات می نماید. پس همه ما با یکدیگر مهربان باشیم مخصوصا با پدر و مادر. با همسر و فرزندان. با برادر و خواهر. با معلم و استاد. با همسایه و دوستان تا نسبت به حیوانات .